

# اتحاد کار

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران  
آذر ۱۳۷۶ شماره ۴۴ سال چهارم

## قانون

### ۳۵ ساعت کار هفتگی در فرانسه

صفحه ۳۴

### نگاهی به نظرات و نشریات اپوزیسیون

صفحه ۳۵



## جایگاه واقعی و موقعیت کنونی "مجمع تشخیص مصلحت نظام"

پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و تغییراتی که متعاقب آن در دستگاه اجرایی رژیم صورت پذیرفت، بحث و جدل درباره نقش و موقعیت واقعی مجمع تشخیص مصلحت نیز اهمیت و ابعاد افزونتری یافت. به ویژه این سوال به میان آمد که بعد از این رابطه میان این مجمع و قوه ی اجرائیه و خاصه رئیس جمهور جدید چگونه خواهد بود.

صفحه ۲

اطلاعیه مشترک :

### بازگشت سفرا و ممانشات با جمهوری اسلامی را محکوم می کنیم

صفحه ۴۰

### سفر حریری به ایران

صفحه ۷

### چه گوارا ستاره فروزانی که خاموشی نمی گیرد صفحه ۳۶

## حرکت های اخیر در دانشگاههای ایران

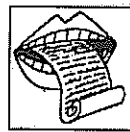
\* طی چند هفته گذشته، بسیاری از دانشگاه ها شاهد حرکات و اعتراضات دانشجویان، به دلایل و انگیزه های گوناگون، بوده اند. این رویدادها، در آغاز سال تحصیلی و در اوضاع و احوال سیاسی حاکم که ضمناً همراه با تغییر و جابه جایی بسیاری از مسئولان دانشگاه ها بوده است، نشان از تحرک تازه ای در میان دانشجویان دارد.

صفحه ۶

اطلاعیه سازمان پیرامون :

## تحریکات اخیر حزب الله علیه منتظری

صفحه ۴۰



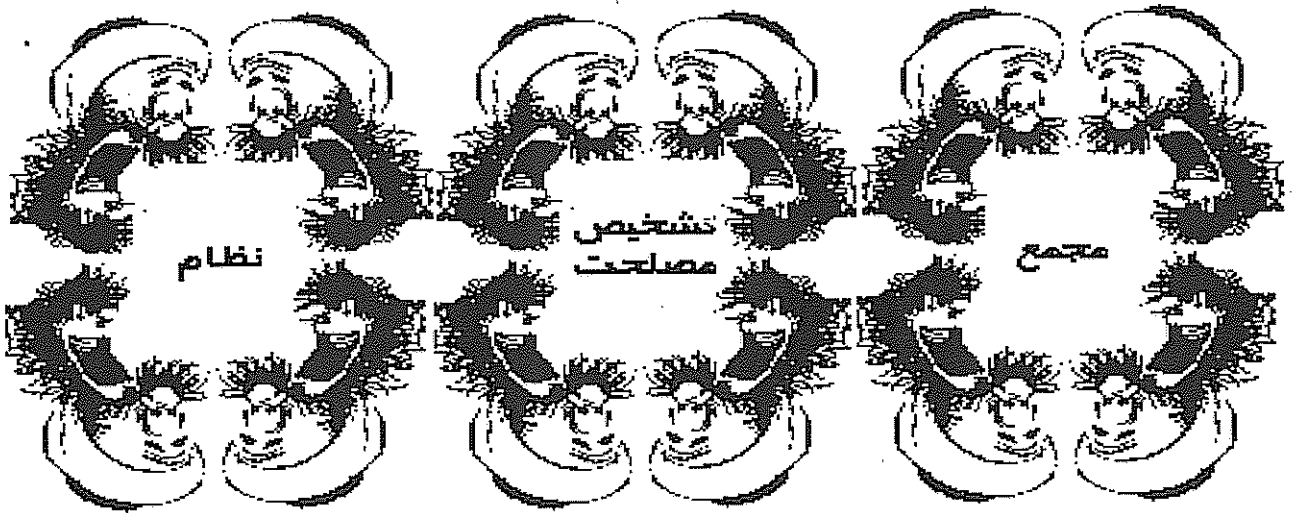
## انشعاب اقلیت - اکثریت

### برگی از تاریخ

برگی از تاریخ این شماره اتحاد کار نیز به انشعاب اقلیت و اکثریت اختصاص یافته است. پیرامون این انشعاب چه در مقطع انشعاب و چه بعد از آن بسیار کم گفته و نوشته شده است. در حالیکه این انشعاب تاثیر بسیاری در تحولات بعدی فداییان و جنبش کمونیستی ایران داشته است. از این رو برای عده ای از رفقا در این باره سئوالاتی ارسال داشته ایم که بخشی از پاسخهای دریافتی در شماره ۴۲ (مهرماه ۷۶) درج شده و در اینجا بخش دوم و پایانی این پاسخها منتشر میشوند. رفقا **حیدر** (عضو وقت کمیته مرکزی و هیات سیاسی و مسئول نشریه کار) **قربانعلی عبدالرحیم پور** -مجید (عضو وقت کمیته مرکزی و هیات اجرائی) **مصطفی مدنی** (عضو وقت کمیته مرکزی و عضو هیات سیاسی و عضو هیات تحریریه کار) **فرخ نگهدار** (عضو وقت کمیته مرکزی و هیات سیاسی) بوده اند.

صفحات ۹ تا ۳۰

# جایگاه واقعی و موقعیت کنونی



## ۱- روند شکل گیری

از همان اوایل استقرار حکومت جمهوری اسلامی، تناقضات و تضادهایی که ناشی از ماهیت خود آن و همچنین مغایرت آشکار آن با مقتضیات امروزیین جامعه بوده و هست، گریبانگیر این رژیم بوده است. در عرصه قانونگذاری و تعیین سیاست ها و جهات اصلی حرکت حکومت، این گونه تناقضات در اختلافات میان مجلس و شورای نگهبان رژیم نیز بروز کرده است. اختلافات بین این دو نهاد، که اولی در زمینه قانونگذاری در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش بینی، و دومی به عنوان کنترل کننده ی اولی - به لحاظ عدم مغایرت قوانین مصوب با موازین شرع و قانون اساسی - تعیین شده است، همواره یکی از معضلات مهم رژیم حاکم بوده است. از یک سو، رژیم اسلامی در تلاش برای پاسخگویی به نیازهای مردم خود و یا به منظور حفظ پایگاه توده ای و بسیج نیروهای طرفدار خویش، خصوصا در دوره جنگ، خواستار تصویب و اجرای برخی طرح ها و لوایح عمده در عرصه های اقتصادی و اجتماعی بوده و، از سوی دیگر، شورای نگهبان رژیم، به دلیل مغایرت همان طرح ها و لوایح با شرع، مانع از تصویب و اجرای آنها بوده است. برای مقابله با این معضل، طرفین و تدابیر گوناگونی طی سال های گذشته به کار گرفته شده که "مجمع تشخیص مصلحت نظام" نیز یکی از آنها - و متاخرترین آنها - بوده است.

هنوز دو سال از تصویب قانون اساسی رژیم سپری نشده بود که خمینی، در نقض آشکار این قانون و برای چاره جویی معضل مذکور، تشخیص "ضرورت" و تصویب قوانین بر مبنای "احکام

ثانوی" را به مجلس واگذار کرد. در پائیز ۱۳۶۰، در ارتباط با اختلاف شدیدی که بین مجلس و شورای نگهبان در مورد "قانون اراضی شهری" بروز کرده بود، خمینی طی حکمی اعلام داشت که "آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی ایران دخالت دارد که فعل یا ترک فعل آن موجب اختلال نظام می شود... پس از تشخیص موضوع به وسیله اکثریت وکلای مجلس شورای اسلامی، با تصریح به موقت بودن آن... در تصویب و اجرای آن مجازند". لکن این تدبیر خمینی نیز در عمل کارساز نشد و مخالفت های شورای نگهبان با مصوبات مجلس از جمله در مورد قوانین مربوط به معادن، تجارت خارجی، تقسیم اراضی زراعی و همچنین اعتراض آن به این شیوه ی تشخیص "ضرورت" ادامه یافت. با آن که خمینی در سال ۱۳۶۲ حکم قبلی خود را تعدیل کرده و تشخیص "ضرورت" را به تصویب اکثریت دوسوم نمایندگان مجلس موکول کرد، اختلافات فیما بین شورای نگهبان و مجلس فروکش نکرد. در سال ها و موارد بعدی، و از جمله در مورد تصویب قانون کار، استفاده از ترفندهای دیگری چون "شروط ضمن عقد" برای فائق آمدن بر مخالفت های شورای نگهبان ضمن حفظ ظاهر شرعی قضایا، مطرح گردید که آن نیز نتیجه ای نبخشید.

در دی ۱۳۶۶، خمینی سرانجام نظریه "ولایت مطلقه فقیه" خود را علنا و رسماً مطرح ساخت و اولویت "احکام حکومتی" بر سایر امور و از جمله "موازین شرعی" را، بر مبنای "مصلحت نظام" و یا "حفظ نظام"، اعلام داشت. صرف نظر از جوانب دیگر، این اقدام خمینی تلاشی بود برای تخفیف تناقضات و پایان دادن به منازعاتی که کار

قانونگذاری در جمهوری اسلامی را، در عرصه های مهمی، به بن بست کشانده بود. پس از طرح "ولایت مطلقه فقیه"، و پیش از آن که تشریفات لازم برای تغییر و اصلاح قانون اساسی رژیم صورت بگیرد، رفسنجانی، خامنه ای، موسوی اردبیلی، میرحسین موسوی و احمد خمینی طی نامه ای به خمینی خواستار تعیین "مرجعی" برای "تشخیص مصلحت نظام و جامعه" و "بیان حکم حکومتی" شدند. در پاسخ این درخواست، خمینی حکم ایجاد "مجمع تشخیص مصلحت نظام" را در ۱۷ بهمن ۱۳۶۶ صادر کرد و اعضای آن را نیز که متشکل از فقهای شورای نگهبان، خامنه ای، رفسنجانی، موسوی اردبیلی، توسلی، موسوی خوینبی ها، میرحسین موسوی، احمد خمینی و وزیر مربوطه (برحسب موضوع مورد بحث مجمع) بود، تعیین کرد.

بدین ترتیب مجمع تشخیص مصلحت نظام، بر اساس حکم و مصلحت بینی خمینی تشکیل گردید. حیطه اختیارات آن، در آغاز، محدود به حل اختلافات بین مجلس و شورای نگهبان بود. اما، در عمل، اختیارات آن به تصویب قوانین ابتدایی نیز گسترش یافت. یعنی، علاوه بر موارد مورد اختلاف شورای نگهبان و مجلس، این "مجمع" در موارد دیگری نیز راساً به قانونگذاری پرداخت. هر چند که در پی اعتراضات گروهی از نمایندگان مجلس که بدین ترتیب "مجمع" را رقیب دیگری در زمینه قانونگذاری و بنابراین موجب محدودیت بیشتر حوزه اختیارات خودشان می دیدند، خمینی ناکزیر شد که از آن "مجمع" بخواهد که کار خودش را به حل اختلافات مجلس و شورای نگهبان محدود نماید، ولی فعالیت های

## سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

در این حکم، خامنه ای ضمن اشاره به وظایف "قانونی" این "مجمع" به عنوان "یکی از مبارک ترین نهادهای" جمهوری اسلامی، و این که "در سال های گذشته، مجمع تشخیص مصلحت در زمینه تعیین مصلحت در موارد تعارض میان مصوبه مجلس شورای اسلامی و شورای محترم نگهبان خدمات گرانمایی تقدیم داشته و در موضوعات معدودی که از سوی اینجانب برای بررسی به آن ارجاع شده به قدر توان بحث و تفحص کرده است"، اعلام داشت: "اکنون که... نظام مقدس جمهوری اسلامی از استقرار و موفقیت و عزتی که شایسته آن است برخوردار گردیده است، مقتضی است که مجمع بلند پایه مزبور نیز وظایف قانونی خود را به طور کامل برعهده گرفته و ظرفیت های لازم را برای ایفای نقش برجسته خود در مشاورت رهبری کسب کند". طی این حکم، "ترکیب تازه" مجمع نیز تعیین گردید و تعداد اعضای آن به ۲۲ نفر افزایش یافت (بعدها محسن رضایی، فرمانده سابق سپاه پاسداران، نیز به این جمع اضافه شد). این "مجمع" مرکب از روسای سه قوه، فقهای شورای نگهبان و وزیر یار رئیس دستگاه مربوطه (برحسب موضوع مورد بررسی) و ۲۵ نفر از "شخصیت" های رژیم است که برخی از آنها، مانند آیت اله امینی، واعظ طبسی، ری شهری، عسکروادای، علی لاریجانی، مصطفی میرسلیم، مرتضی نبوی، محمد هاشمی، محسن نوربخش، برای اولین بار به عضویت آن گماشته می شوند. در این جمع، نمایندگان از همه جناح های عمده "جامعه روحانیت مبارز" و "رسالتی" ها، "مجمع روحانیون مبارز" و "خط امامی های" ها و "کارگزاران سازندگی" رژیم حضور دارند ولی اکثریت آنها مربوط به جناح خود خامنه ای، یعنی "روحانیت و بازار" هستند. اعضای مجمع برای یک دوره پنج ساله تعیین شده اند و رفسنجانی نیز، در این دوره، به ریاست آن منصوب گردیده است. در این حکم که بر وظیفه مجمع "در زمینه سیاستگذاری کلان" تاکید خاصی شده است، تنکیکی نیز بین اعضای آن صورت گرفته است: هنگام رسیدگی به موارد مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان، جلسات مجمع متشکل از همه اعضای آن خواهد بود و در سایر موارد بدون حضور فقهای شورای نگهبان که به عنوان شخصیت حقوقی عضو این مجمع هستند تشکیل خواهد شد (۲ نفر از فقهای فعلی شورای نگهبان، به عنوان "شخصیت حقیقی" نیز به عضویت مجمع تعیین شده اند).

در این حکم، خامنه ای ضمن اشاره به وظایف "قانونی" این "مجمع" به عنوان "یکی از مبارک ترین نهادهای" جمهوری اسلامی، و این که "در سال های گذشته، مجمع تشخیص مصلحت در زمینه تعیین مصلحت در موارد تعارض میان مصوبه مجلس شورای اسلامی و شورای محترم نگهبان خدمات گرانمایی تقدیم داشته و در موضوعات معدودی که از سوی اینجانب برای بررسی به آن ارجاع شده به قدر توان بحث و تفحص کرده است"، اعلام داشت: "اکنون که... نظام مقدس جمهوری اسلامی از استقرار و موفقیت و عزتی که شایسته آن است برخوردار گردیده است، مقتضی است که مجمع بلند پایه مزبور نیز وظایف قانونی خود را به طور کامل برعهده گرفته و ظرفیت های لازم را برای ایفای نقش برجسته خود در مشاورت رهبری کسب کند". طی این حکم، "ترکیب تازه" مجمع نیز تعیین گردید و تعداد اعضای آن به ۲۲ نفر افزایش یافت (بعدها محسن رضایی، فرمانده سابق سپاه پاسداران، نیز به این جمع اضافه شد). این "مجمع" مرکب از روسای سه قوه، فقهای شورای نگهبان و وزیر یار رئیس دستگاه مربوطه (برحسب موضوع مورد بررسی) و ۲۵ نفر از "شخصیت" های رژیم است که برخی از آنها، مانند آیت اله امینی، واعظ طبسی، ری شهری، عسکروادای، علی لاریجانی، مصطفی میرسلیم، مرتضی نبوی، محمد هاشمی، محسن نوربخش، برای اولین بار به عضویت آن گماشته می شوند. در این جمع، نمایندگان از همه جناح های عمده "جامعه روحانیت مبارز" و "رسالتی" ها، "مجمع روحانیون مبارز" و "خط امامی های" ها و "کارگزاران سازندگی" رژیم حضور دارند ولی اکثریت آنها مربوط به جناح خود خامنه ای، یعنی "روحانیت و بازار" هستند. اعضای مجمع برای یک دوره پنج ساله تعیین شده اند و رفسنجانی نیز، در این دوره، به ریاست آن منصوب گردیده است. در این حکم که بر وظیفه مجمع "در زمینه سیاستگذاری کلان" تاکید خاصی شده است، تنکیکی نیز بین اعضای آن صورت گرفته است: هنگام رسیدگی به موارد مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان، جلسات مجمع متشکل از همه اعضای آن خواهد بود و در سایر موارد بدون حضور فقهای شورای نگهبان که به عنوان شخصیت حقوقی عضو این مجمع هستند تشکیل خواهد شد (۲ نفر از فقهای فعلی شورای نگهبان، به عنوان "شخصیت حقیقی" نیز به عضویت مجمع تعیین شده اند).

در این حکم، خامنه ای به عنوان رهبر رژیم، و در چارچوب توازن قوای موجود بین جناح ها و جریانات عمده ی حکومتی، تغییر چندانی در وظایف و یا ترکیب اعضای "مجمع تشخیص مصلحت" انجام نگرفت. تعداد معدودی از اعضای آن از جانب خامنه ای تعویض شدند و این مجمع به انجام دو وظیفه اولیه خود، یعنی رسیدگی و تصمیم گیری در مورد اختلافات مجلس و شورای نگهبان، و قانونگذاری در زمینه "معضلات نظام" به صورت ابتدایی (با دور زدن مجلس و شورای نگهبان) کمابیش ادامه داد. اما با حکم خامنه ای که در ۲۷ اسفند ۱۳۷۵ صادر شد، تغییرات مهمی در ترکیب این "مجمع" و چگونگی انجام وظایف آن صورت پذیرفت که در همان هنگام، و به ویژه بعد از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، موضوع دیگری برای بحث و جدل حکومتی ها شد.

در این حکم، خامنه ای به عنوان رهبر رژیم، و در چارچوب توازن قوای موجود بین جناح ها و جریانات عمده ی حکومتی، تغییر چندانی در وظایف و یا ترکیب اعضای "مجمع تشخیص مصلحت" انجام نگرفت. تعداد معدودی از اعضای آن از جانب خامنه ای تعویض شدند و این مجمع به انجام دو وظیفه اولیه خود، یعنی رسیدگی و تصمیم گیری در مورد اختلافات مجلس و شورای نگهبان، و قانونگذاری در زمینه "معضلات نظام" به صورت ابتدایی (با دور زدن مجلس و شورای نگهبان) کمابیش ادامه داد. اما با حکم خامنه ای که در ۲۷ اسفند ۱۳۷۵ صادر شد، تغییرات مهمی در ترکیب این "مجمع" و چگونگی انجام وظایف آن صورت پذیرفت که در همان هنگام، و به ویژه بعد از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، موضوع دیگری برای بحث و جدل حکومتی ها شد.

آن در مورد قانونگذاری کمابیش ادامه یافته است. به عنوان مثال، می توان به تصویب قوانین مربوط به "مبارزه با مواد مخدر"، "تعزیرات حکومتی"، "طلاق"، "حق کسب و پیشه و تجارت" و "محکمه انتظامی قضا" از جانب این "مجمع" اشاره کرد. بر اساس اطلاعات موجود، "مجمع تشخیص مصلحت" طی پنج سال اول فعالیت خود حدود ۵۰ فقره مصوبه داشته است که فقط ۱۴ فقره آن مربوط به حل اختلافات بین مجلس و شورای نگهبان در زمینه تصویب قوانین بوده است. در هر حال، این معضل و مسئله دیگر که آیا اختیارات واقعی "مجمع" مورد بحث صرفا به حل اختلافات دو نهاد رسمی قانون گذاری یعنی مجلس و شورای نگهبان محدود می شود و یا این که راسا نیز می تواند به انشا قوانین پردازد، همچنان مورد اختلاف و مجادله سردمداران و نهادهای عمده حکومتی است، ضمن آن که، در عمل، این "مجمع" به کار قانونگذاری نیز ادامه می دهد.

پس از بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۸، که در طی آن "ولایت مطلقه فقیه" رسماً وارد این قانون گردیده و اختیارات "رهبری" نیز گسترش قابل ملاحظه ای یافت، "مجمع تشخیص مصلحت نظام" نیز رسماً جایگاه قانونی پیدا کرد. در این بازنگری، چگونگی تشکیل و وظایف و اختیارات این "مجمع" نیز، تا جایی که به متن قانون مربوط می شود، معین گردید. طبق اصل ۱۱۲ قانون اساسی "مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آن ارجاع می دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده به دستور رهبری تشکیل می شود، اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می نماید. مقررات مربوط به مجمع توسط خود اعضا تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری می رسد". علاوه بر این، اصل ۱۱۰ قانون مذکور که وظایف و اختیارات رهبری را برمی شمارد، در دو مورد نیز به این "مجمع" اشاره دارد: یکی، "تعیین سیاست های کلی نظام" که در اختیار رهبری است، پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام صورت می گیرد، و دیگری "حل معضلات نظام" که "از طریق عادی" قابل حل نیست توسط رهبری "از طریق" مجمع فوق. بدین ترتیب، در این قانون، سه نوع وظیفه کلی به این "مجمع" محول شده است: ۱- حل اختلافات بین مجلس و شورای نگهبان که، در واقع، وظیفه اولیه و علت وجودی این نهاد ثالث بوده است. در انجام این وظیفه، "مجمع تشخیص مصلحت نظام" نقش ایجاد هماهنگی و سازش بین

## ۲- ترکیب و وظایف جدید "مجمع"

بعد از تعیین خامنه ای به عنوان رهبر رژیم، و در چارچوب توازن قوای موجود بین جناح ها و جریانات عمده ی حکومتی، تغییر چندانی در وظایف و یا ترکیب اعضای "مجمع تشخیص مصلحت" انجام نگرفت. تعداد معدودی از اعضای آن از جانب خامنه ای تعویض شدند و این مجمع به انجام دو وظیفه اولیه خود، یعنی رسیدگی و تصمیم گیری در مورد اختلافات مجلس و شورای نگهبان، و قانونگذاری در زمینه "معضلات نظام" به صورت ابتدایی (با دور زدن مجلس و شورای نگهبان) کمابیش ادامه داد. اما با حکم خامنه ای که در ۲۷ اسفند ۱۳۷۵ صادر شد، تغییرات مهمی در ترکیب این "مجمع" و چگونگی انجام وظایف آن صورت پذیرفت که در همان هنگام، و به ویژه بعد از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، موضوع دیگری برای بحث و جدل حکومتی ها شد.

آن در مورد قانونگذاری کمابیش ادامه یافته است. به عنوان مثال، می توان به تصویب قوانین مربوط به "مبارزه با مواد مخدر"، "تعزیرات حکومتی"، "طلاق"، "حق کسب و پیشه و تجارت" و "محکمه انتظامی قضا" از جانب این "مجمع" اشاره کرد. بر اساس اطلاعات موجود، "مجمع تشخیص مصلحت" طی پنج سال اول فعالیت خود حدود ۵۰ فقره مصوبه داشته است که فقط ۱۴ فقره آن مربوط به حل اختلافات بین مجلس و شورای نگهبان در زمینه تصویب قوانین بوده است. در هر حال، این معضل و مسئله دیگر که آیا اختیارات واقعی "مجمع" مورد بحث صرفا به حل اختلافات دو نهاد رسمی قانون گذاری یعنی مجلس و شورای نگهبان محدود می شود و یا این که راسا نیز می تواند به انشا قوانین پردازد، همچنان مورد اختلاف و مجادله سردمداران و نهادهای عمده حکومتی است، ضمن آن که، در عمل، این "مجمع" به کار قانونگذاری نیز ادامه می دهد.

پس از بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۸، که در طی آن "ولایت مطلقه فقیه" رسماً وارد این قانون گردیده و اختیارات "رهبری" نیز گسترش قابل ملاحظه ای یافت، "مجمع تشخیص مصلحت نظام" نیز رسماً جایگاه قانونی پیدا کرد. در این بازنگری، چگونگی تشکیل و وظایف و اختیارات این "مجمع" نیز، تا جایی که به متن قانون مربوط می شود، معین گردید. طبق اصل ۱۱۲ قانون اساسی "مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آن ارجاع می دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده به دستور رهبری تشکیل می شود، اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می نماید. مقررات مربوط به مجمع توسط خود اعضا تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری می رسد". علاوه بر این، اصل ۱۱۰ قانون مذکور که وظایف و اختیارات رهبری را برمی شمارد، در دو مورد نیز به این "مجمع" اشاره دارد: یکی، "تعیین سیاست های کلی نظام" که در اختیار رهبری است، پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام صورت می گیرد، و دیگری "حل معضلات نظام" که "از طریق عادی" قابل حل نیست توسط رهبری "از طریق" مجمع فوق. بدین ترتیب، در این قانون، سه نوع وظیفه کلی به این "مجمع" محول شده است: ۱- حل اختلافات بین مجلس و شورای نگهبان که، در واقع، وظیفه اولیه و علت وجودی این نهاد ثالث بوده است. در انجام این وظیفه، "مجمع تشخیص مصلحت نظام" نقش ایجاد هماهنگی و سازش بین

بر این "مجمع" را برای خود مفتختم شمرده و از همین رو، از وی به عنوان "رئیس رئیس جمهوری آینده" نام بردند. بهزاد نبوی نیز، طی مصاحبه ای راجع به ترکیب و اختیارات مجمع اظهار داشت که "من نمی دانم که در نهایت مجمع تشخیص مصلحت نظام چه خواهد کرد. آیا همان کارهایی که در قانون اساسی پیش بینی شده به همانها اکتفا خواهد شد و یا اختیارات جدیدی به این مجمع واگذار خواهد شد یا... باید منتظر بود و دید."

### ۳- موقعیت کنونی

پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و تغییراتی که متعاقب آن در دستگاه اجرایی رژیم صورت پذیرفت، بحث و جدل درباره نقش و موقعیت واقعی مجمع تشخیص مصلحت نیز اهمیت و ابعاد افزونتری یافت. به ویژه این سوال به میان آمد که بعد از این رابطه میان این مجمع و قوه ی اجرایی و خاصه رئیس جمهور جدید چگونه خواهد بود. ضمن آن ابهامات و سنوالات دیگر درباره این که آیا این نهاد "بالاخر از سه قوه" قرار دارد و یا نوعی "شورای رهبری وسیع" در جهت تقسیم اختیارات خامنه ای است، و یا این که صرفاً "کاربرد مشورتی" دارد و نظایر اینها، و همچنین درباره موقعیت خود رفسنجانی، به عنوان رئیس جمهوری سابق و رئیس کنونی این مجمع، همچنان مطرح بوده و هست.

رفسنجانی، پیش از واگذاری مسند ریاست جمهوری به جانشین خود، اقداماتی را در جهت راه اندازی "مجمع" به عمل آورد و بر اهمیت و مرتبت آن تأکید کرد. وی، از جمله، "مرکز تحقیقات استراتژیک" را که قبلاً از موسسات وابسته به نهاد ریاست جمهوری بود، به "مجمع" فوق منتقل کرد. کاخ مرمر رژیم سابق را برای برگزاری جلسات آن اختصاص داد و دبیرخانه آن را دایر کرده و حیسی را به عنوان "دبیر" مجمع تعیین نمود. بعد از عضویت محسن رضایی، این سمت از سوی خامنه ای به وی واگذار شد. مجمع که در آغاز قرار بود، دو هفته یکبار، تشکیل جلسه دهد. جلسات خود را به هفته ای یکبار افزایش داد و نخستین جلسه رسمی خود را در ۱۸ مرداد برگزار کرد که طی آن قانون "مبارزه با قاچاق مواد مخدر" را مورد بررسی قرار داد.

رئیس مجمع، در شهریور ماه، تشکیل پنج "کمیسیون تخصصی" آن را در زمینه های سیاسی و امنیتی، فرهنگی، اجتماعی و قضایی، اقتصاد کلان و بازرگانی وزیرنایی و تولید، جهت تدوین "سیاست های کلی نظام" و ارائه پیشنهاد به رهبری، اعلام کرد. رفسنجانی در توضیح "سیاست های کلی" گفت: "برنامه های مجمع در محدوده سیاست های کلی در زمینه همه اموری که قانون اساسی به عهده رهبر... گذاشته است، می باشد و سیاست های هادی و بخشی، اجرایی... خارج از کار و مسئولیت مجمع" است. وی در

دیگر چیز چندانی جهت سیاست گذاری، برنامه ریزی و تدوین سیاست های عمومی و جاری، برای دولت و همه وزارتخانه ها و دستگاه های عریض و طویل آن، و مجلس و همه کمیسیون های آن و سایر مراجع قانونگذاری در جمهوری اسلامی باقی نمی ماند. به رغم سخنان خامنه ای در مورد این که "این مجمع دستگاه قانونگذاری نیست"، چنان که قبلاً اشاره شد حتی پیش از گسترش وظایف آن، این مجمع به قانونگذاری مبادرت کرده و می کند. آشکار است که قصد خامنه ای از تقویت و گسترش وظایف این مجمع در ترکیب تازه ی آن، تمرکز هر چه بیشتر اختیارات در دست خود وی و تقویت اقتدار فردی خود اوست و نه ایجاد نهاد جدیدی برای مشارکت در اختیارات رهبری و یا در رقابت با آن. در تعقیب آن هدف، مجمع تشخیص مصلحت با ترکیب و وظایف جدید خود می تواند نقش حلقه واسطی را بازی کند که تدریجاً اختیارات سایر نهادها را از آنها سلب کرده و تحت نظر و کنترل مستقیم رهبری رژیم درآورد. اعمال با واسطه ی اقتدار و نفوذ ولی فقیه (مثلاً از طریق همین مجمع، یا شورای نگهبان و یا هیات های منصوب موقتی و موقتی صرف نظر از الزامات و مصلحت های دیگر. این امتیاز را هم برای وی فراهم می آورد که بدون مداخله و درگیری مستقیم با قضایا و مسائل حاد و حساس، آنها را حتی الامکان در جهت میل و اراده فردی خود هدایت نماید.

در هر حال، راه اندازی چنین ترکیب جدید و تقویت شده ای از مجمع تشخیص مصلحت که پیش از برگزاری انتخابات او طبعاً با پیش بینی انتخاب کاندیدای مورد نظر خامنه ای و جناح وابسته به وی در این انتخابات انجام گرفت، یکبار دیگر بحث هایی را پیرامون جایگاه و موقعیت فعلی و آتی این نهاد در محافل و مطبوعات حکومتی دامن زد. طرفداران "جامعه روحانیت مبارز" و "رسالتی" ها که در این مجمع اکثریت دارند ولی از ریاست رفسنجانی بر آن ناخشنودند، مرتباً تکرار کردند که مجمع مذکور "بازوی مشورتی برای سیاستگذاری" است و نه مرجعی برای "قانونگذاری" و این که، در هر حال، رئیس جمهوری "دومین مقام سیاسی کشور بعد از ولی فقیه" است. نشریه "ارزش ها" (مدافع کاندیدای دیگر ریاست جمهوری، محمد ری شهری) نیز ضمن تأکید بر این که "رئیس جمهوری عملاً فرد دوم نظام محسوب می شود"، تغییر ترکیب و توسعه اختیارات "مجمع" را ناشی از عبور از یک "دوران انتقالی"، و به عنوان "تدبیری هوشمندانه برای پرکردن این فاصله یا حلقه مفقوده" بین دو دوره ی "تاسیس" و "توسعه" نظام ارزیابی کرد. گروه "کارگزاران" که در آن هنگام امید چندانی به پیروزی در انتخابات نداشتند، ریاست رفسنجانی

خبرویت، سابقه کار و جهات فکری و ذهنی آنان گزینش کرده ام که با بررسی های لازم و ارائه پیشنهادها، ذهن رهبری را برای اتخاذ سیاست های صحیح آماده سازد، تا رهبر در صورتی که لازم و صحیح تشخیص داد این سیاست ها را به صورت مبنای تخلف ناپذیر به همه دستگاه ها ابلاغ کند". گفت "هدف از تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام با ترکیب جدید آن این است که بتواند در مقام مستشار عالی و کارآمد رهبری، سیاست ها را گردآوری و منظم کند". خامنه ای تأکید کرد که "در نظام سیاسی ایران اسلامی، مدیر واقعی و هدایت کننده امور کشور، رهبری است... بنابراین رهبری انقلاب با تکیه بر مجمع تشخیص مصلحت نظام، مسئله سیاستگذاری در امور مختلف کشور را به انجام می رساند". وی ضمن درخواست این که این مجمع "اوضاع کشور را بطور دایم زیر نظر داشته باشد. وضع کنونی، کمبودها و امکانات را بسنجد و کام های بلندمدت و سیاست های آینده را در مقام مستشار عالی رهبری معین کند" اظهار داشت: "مجمع تشخیص مصلحت نظام یک کار مستمر، زنده و به روز و مرتبط با حرکت، لحظه به لحظه اوضاع و احوال سیاسی کشور را دنبال می کند و در واقع ابزاری برای رهبری جامعه اسلامی و جهان اسلام محسوب می شود که اعتبار خود را نیز از ارتباط و اتصال با رهبری به دست می آورد" و اضافه کرد: "این مجمع می تواند مشاورت را در حد طرح و پیشنهاد مسائل و موضوعات مختلف نیز انجام دهد و همه امور پس از ابلاغ رهبری در این مجمع بررسی و سیاستگذاری خواهد شد". علاوه بر اینها، وی حتی "پیگیری" سیاست ها را جزو وظایف مجمع برشمرده و گفت: "یکی از کارهای مورد توقع رهبری از این مجمع، برنامه ریزی در جهت پیگیری و مطالبه تحقق سیاست هاست که در این زمینه، دبیرخانه این مجمع نقش مهمی را عهده دار خواهد بود".

صرف نظر از این که این همه وظائف تعیین و تأکید شده برای "مجمع" عملاً و در ارتباط با توازن نیروهای درونی رژیم، امکان اجرا به طور کامل دارد یا نه، پیداست که با شکل گیری چنین نهادی، بسیاری از وظایف و اختیارات نهادهای قانونی و رسمی دیگر، یعنی دولت، مجلس و شورای نگهبان از آنها سلب می شود و یا آن که یکبار دیگر، نهادی به موازات نهادها موجود ساخته و پرداخته می شود که نهایتاً، تناقض ها و تضادهای تازه ای را در کار کرد فعلی رژیم پدید می آورد. هر گاه این مجمع در عمل بتواند به "سیاست گذاری مستمر" در مسائل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، آموزشی، تبلیغاتی بپردازد، "وضع کنونی، کمبودها و امکانات" را سنجیده، "لحظه به لحظه اوضاع و احوال" دنبال کرده و "پیگیری و تحقق سیاست ها" را مطالبه کند،

در این حالت به عنوان "مجلس مشورتی" رهبر که فراتر از دیگر نهادهای حکومتی قرار می گیرد ولی قدرت و اختیارات آن عمدتاً وابسته و متکی به رهبری است، عمل نماید.

توسعه اختیارات و وظایف این "مجمع" به تدریجی که در بالا اشاره شد، حیطة عمل نهادهای رسمی قانونگذاری را نیز محدود می نماید. این "مجمع" که آشکارا نهادی کاملاً غیرانتخابی و یا انتصابی از سوی ولی فقیه است، بخشی از همان دامنه ی قانونگذاری را که هم اکنون در اختیار مجلس انتخابی و رسمی رژیم قرار دارد، می تواند به تدریج از آن خود بسازد. این مسئله از این لحاظ نیز حائز اهمیت است که جناح وابسته به خامنه ای در شرایطی اکثریت خود را در مجلس فعلی از دست بدهد و یا در مجلس آتی نتواند به هر ترتیب اکثریت آن را به دست آورد. اما رابطه این "مجمع" با ریاست جمهوری و قوه اجرایی، خصوصاً در شرایط بعد از پیروزی خاتمی در انتخابات از اهمیت بیشتری برخوردار است. واضح است که ترکیب جدید این مجمع، حتی پیش از معلوم شدن نتایج انتخابات ریاست جمهوری، در جهت کاهش اقتدار و اختیارات رئیس قوه اجراییه بوده است. پیش از آن، ریاست جمهوری ریاست این مجمع را نیز بر عهده داشت ولی اکنون فرد دیگری از جانب رهبری به ریاست آن تعیین شده است. در شرایط بعد از انتخابات نیز که طی آن، خامنه ای و جناح وابسته به وی متحمل شکست سختی شدند، تلاش وی و طرفداران وی که هنوز موقعیت های مهمی چون شورای نگهبان، اکثریت مجلس و... را در دست دارند، در جهت آن خواهد بود که تا جایی که می توانند حیطة عمل و فعالیت قوه اجرایی را محدودتر نمایند. "مجمع" تشخیص مصلحت نیز می تواند، در این مقطع، در همان راستا به کار گرفته شود. خامنه ای و مدافعان وی تلاش می کنند با تقویت موقعیت و اختیارات این "مجمع" و همچنین تقویت موقعیت و مقام شخص رفسنجانی در این دوره معین اضم آن که اقدامات خودشان را در قلع و قمع و یا کنار زدن طرفداران رفسنجانی در وزارتخانه ها و شهرداری ها و... ادامه می دهند) حیطة عمل دولت خاتمی را در اتخاذ و اجرای سیاست های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی باز هم محدودتر کنند و بدین ترتیب نیز ناتوانی آن را در اجرای برنامه های موعود آشکار نمایند. با این همه باید افزود که جایگاه و موقعیت فعلی این "مجمع"، در حال حاضر هنوز کاملاً مشخص و روشن نشده است و خود این امر نیز مانند بسیاری از مسائل دیگر تا اندازه ای به نتیجه کشمکش ها و زورآزمایی های جاری جناح های متقابل حکومتی وابسته است.

فرا می گیرد. رهبری نظام هم بر مردم رهبر است هم بر دولت و هم بر تمامی نهادهای حکومتی. بر این مبنا مجمع تشخیص مصلحت همه آحاد ملت در کشور و تمام بخش های خصوصی و دولتی را به عنوان چشم بصیر نظام زیر نظر دارد".

از آنچه در بالا آمد می توان چنین نتیجه گیری کرد که دلایل تغییرات اخیر در ترکیب، وظایف و موقعیت "مجمع" تشخیص مصلحت نظام" را بایستی، قبل از هر چیز، در تلاش ولی فقیه و رهبر رژیم در جهت تقویت و تحکیم اقتدار فردی خویش، جستجو نمود. به منظور توجیه همین تلاش، خامنه ای مدعی آنست که بخشی از اختیارات رهبری (یعنی "تعیین سیاست های کلی نظام") که تا به حال "به طور کامل" به اجرا در نیامده است، پس از این "به طور کامل"، به مورد اجرا درآید. مجمع تشخیص مصلحت، به عنوان یکی از نهادهای خاص رژیم، نیز که در آغاز جهت حل اختلافات بین نهادهای قانونگذاری ایجاد گردیده و بعداً خود نیز راساً به قانونگذاری پرداخته است، اکنون با ترکیب و اختیارات گسترده تری، علاوه بر وظائف مذکور، به عنوان "ابزاری برای رهبری" به کار گرفته می شود تا در مقام "مستشار عالی" در تعیین "سیاست های کلی" و پیگیری اجرای آنها، وی را یاری رساند. علاوه بر این، باید توجه داشت که یافتن مقام و موقعیتی برای رفسنجانی (که خامنه ای به رغم درخواست گروهی از آخوندهای حاکم و گروه "کارگزاران" با تجدید انتخاب وی برای سومین دوره ریاست جمهوری رسماً مخالفت کرده بود) پس از کناره گیری از مسند ریاست جمهوری، مورد نظر خامنه ای و سایر سردمداران رژیم نیز بوده است. ریاست "مجمع" در چنین شرایطی، می تواند چنین موقعیت محترمانه ای را برای رفسنجانی فراهم آورد. البته خود وی نیز خواهد کوشید که با بهره گیری از منزلت ریاست این "مجمع" و همچنین با اعمال نفوذ و تاثیرگذاری از طریق "کارگزاران" در دستگاه اجرایی، تا حدودی موقعیت و قدرت فردی خود را، به عنوان "مقام دوم نظام" حفظ نماید. لکن پیداست که حضور رفسنجانی در این "مجمع" نه به اعتبار موقعیت حقوقی و انتخابی وی (مثلاً به عنوان رئیس جمهور یا رئیس مجلس) بلکه به واسطه انتصاب وی از سوی خامنه ای و به مدتی معین است. گذشته از اینها، در جستجوی دلایل تغییرات اخیر مجمع تشخیص مصلحت، این را نیز نباید از نظر دور داشت که با گذشت سالیانی از عمر رژیم و گرداندگان اولیه آن، و با روی کار آمدن رده بعدی مسئولان و مقامات حکومتی، نیاز به ایجاد مرجع و مکانی برای جمع آوری عناصر بازنشسته و از کار افتاده رژیم و یا به عبارت دیگر مجلسی از شیوخ و یا "سنای انتصابی و نظایر اینها، مطرح گردیده است. مجمع تشخیص مصلحت می تواند

مصاحبه دیگری در مهرماه گذشته راجع به جایگاه این مجمع و دلایل تغییرات اخیر، با اشاره به وظایف سه گانه این نهاد که به قول وی "برای رفع مشکلات دولت" است. در مورد "سیاستگذاری" توسط این مجمع اظهار داشت: "سیاست های کلی را در نظام ما باید رهبری تعیین کند که مجلس و دولت از آن سیاست ها راهنمایی می گیرند. تا به حال رهبری خودشان این سیاست ها را اعلام کردند. مثلاً در برنامه دوم... ولی از این به بعد در مورد این سیاست ها اول با مجمع تشخیص مشاوره می کنند و سپس اعلام می نمایند... تفاوت بین اعلام بدون مشورت و اعلام با مشورت است ولی اصل سیاست ها را بالاخره باید رهبری اعلام کند". رفسنجانی در پاسخ این سوال که مسئله ای مانند "رابطه با آمریکا" در این مجمع بررسی می شود یا نه، گفت: "تشخیص مصلحت خودش در ابتدا هیچ سیاستی را شروع به بحث نمی کند و رهبری باید موارد را برای ما بفرستد تا مشورت شود. به ما گفتند که خودمان پیشنهاد موضوعاتی را بدهیم، بعد اگر ایشان هر موردی را خواستند برای ما بفرستند. ما در حال تهیه آن فهرست هستیم. سیاست کلی را اول باید تعریف کنیم که تعریف کردیم و بعد مصادیقش را تعیین و به ایشان بدهیم و اگر خواستند به ما ارجاع می کنند. ممکن است که این هم (مسئله رابطه با آمریکا) در آن باشد. البته این ذاتاً یک موضوع خاصی است و سیاست های کلی وسیعتر از اینهاست و این بستگی به نظر ایشان دارد". دبیر "مجمع"، درباره نقش و موقعیت آن نظرات متفاوتی ابراز داشت. محسن رضایی در مصاحبه ای گفت: "دبیرخانه تشخیص مصلحت نظام که چند روزی است مسئولیت آن را به عهده گرفته ام جای بسیار مهمی است. هم مهم و هم کلیدی. دبیرخانه... مصوبات مقام معظم رهبری را از نظر سیاست های کلی نظام در قوه مقننه، مجریه و قضائیه پیگیری و نظارت می کند که آیا اینها پیاده شد یا نشد و خواسته های رهبری انجام شد یا نه" و افزود "در حقیقت مجمع تشخیص مصلحت و دبیرخانه این مجمع، ستاد رهبری در کشور است که از طریق سیاستگذاری، کل کشور را در راستای اسلام و راه امام نگاه می دارد". رضایی، در جواب این سوال که آیا "مجمع" تشخیص مصلحت و دولت آقای خاتمی دو جریان رقیب هستند اظهار داشت: "این تفکر کاملاً تفکری اشتباه و هدفدار است و جز همان حرفهایی است که هم می خواهد حدود و اختیارات رهبری را کاهش دهد و بحث ولایت فقیه را در ایران تضعیف کند و هم قصد تضعیف رئیس جمهور عزیز و انقلابی ما را دارد... و اضافه کرد: "دامنه وظایف مجمع تنها محدود به قوه مجریه نیست، بلکه قوای مقننه و قضائیه، صدا و سیما، نیروهای مسلح و حتی تمامی طیف های مردمی را

## حرکت های اخیر در دانشگاه های کشور

طی چند هفته گذشته، بسیاری از دانشگاه ها شاهد حرکات و اعتراضات دانشجویان، به دلایل و انگیزه های گوناگون، بوده اند. این رویدادها، در آغاز سال تحصیلی و در اوضاع و احوال سیاسی حاکم که ضمناً همراه با تغییر و جابه جایی بسیاری از مسئولان دانشگاه ها بوده است، نشان از تحرک تازه ای در میان دانشجویان دارد.

اواخر شهریور ماه، چند صدتن از دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد در مقابل ساختمان مرکزی دانشگاه اجتماع کرده و خواستار تحقق مطالبات صنفی خود، از جمله ایجاد خوابگاه و پرداخت 'جیره دانشجویی' شدند. به دنبال آن، جمعی از دانشجویان این دانشگاه با انتشار بیانیه ای، خطاب به وزیر آموزش عالی، خواهان رسیدگی به وضعیت نابسامان این دانشگاه شدند.

از سوی دیگر، 'انجمن اسلامی دانشجویان' دانشگاه اردبیل با صدور بیانیه ای نسبت به اقدامات و سیاست های 'خطی' مسئولان این دانشگاه و عدم لیاقت آنها در اداره دانشگاه اعتراض کرده و خواستار ایجاد فضای آزاد سیاسی در محیط دانشگاه شد. 'انجمن اسلامی دانشجویان' دانشگاه صنعتی امیرکبیر نیز در اعتراض به اوضاع این دانشگاه، 'تربیون آزاد دانشجویی' برگزار کردند و مدیریت این دانشگاه را مورد انتقاد قرار دادند.

به دنبال تغییر مدیریت دانشگاه اصفهان، جمعی از دانشجویان و اساتید پیرو خط امام این دانشگاه در اوایل مهرماه بیانیه ای منتشر ساخته و ضمن استقبال از انتصاب رئیس جدید و اعلام حمایت از خاتمی، خواستار اجرای عملی برنامه های وی در عرصه های فرهنگی و سیاسی در دانشگاه ها شدند.

از طرف دیگر 'انجمن اسلامی دانشجویان' دانشگاه ارومیه نسبت به انتصاب رئیس جدید این دانشگاه که از سوی وزیر آموزش عالی تعیین و معرفی شده بود، اعتراض کرد. این 'انجمن' با اشاره به عملکرد ضعیف رئیس جدید در موقعیت های پیشین و عدم همکاری او با نهادهای دانشجویی، با انتصاب وی به مخالفت برخاست.

پس از سقوط یکی از دانشجویان همین دانشگاه از طبقه سوم ساختمان خوابگاه، که به مرگ وی منجر شد، گروه زیادی از دانشجویان در اوایل آبان از حضور در کلاس ها خودداری کرده و در محوطه دانشگاه اجتماع کردند. دانشجویان معترض دانشگاه ارومیه، با

فراپاد امنیت، آسایش - شعار هر دانشجوی خواهان پاسخگویی رئیس دانشگاه به سئوالات و خواست هایشان شدند و از نحوه اداره و آموزش این دانشگاه شدیداً انتقاد کردند.

در ۲۳ مهرماه، جمع کثیری از دانشجویان دانشگاه 'علامه طباطبائی' در تهران، در برابر ساختمان مرکزی این دانشگاه جمع شدند تا خواست هایشان را با مسئولان مطرح کنند. در پی امتناع مسئولان مربوطه از پاسخگویی به دانشجویان، آنان به وزارت فرهنگ و آموزش عالی رفته و در مقابل آن اجتماع کردند. معاون وزیر در جمع معترضان حاضر شده و به آنها قول داد که کمیته ای را جهت بررسی مطالبات آنها به دانشگاه اعزام نماید. خواست های دانشجویان دانشگاه علامه طباطبائی شامل تشکیل شورای صنفی واقعی دانشجویان، برکناری مدیریت دانشگاه (وابسته به جناح 'رسالتی ها')، مشارکت دانشجویان در تصمیم گیری ها، تامین امکانات ضروری برای دانشکده ها، رسیدگی به وضعیت خوابگاه ها و... بوده است.

از سوی دیگر، حدود دو هزار نفر در یک گردهمایی که به دعوت 'اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشگاه ها مراکز آموزش عالی' روز ۲۹ مهر در مقابل در ورودی دانشگاه تهران برگزار شده بود، شرکت کردند. حشمت اله طبرزدی، دبیر این 'اتحادیه' و مدیر مسئول نشریه توقیف شده 'پیام دانشجویی'، از سخنرانان این گردهمایی بود. شرکت کنندگان این تظاهرات خواستار محدود شدن اختیارات و مدت حکومت ولی فقیه شدند. طبرزدی در مصاحبه هایی با رادیوهای خارجی، ضمن اعلام حمایت از برنامه های خاتمی، همین خواسته را مطرح کرده و گفت که قانون اساسی جمهوری اسلامی باید تغییر کند تا رهبر نیز مانند رئیس جمهوری با رای مستقیم مردم انتخاب شود. از سوی همین 'اتحادیه'، گردهمایی دیگری در ۴ آبان در دانشگاه علم و صنعت برگزار گردید. در این گردهمایی که چند تن از مسئولان 'اتحادیه' مذکور سخنرانی کردند، یکی از سخنرانان اظهار داشت که مردم حق دارند نظام سیاسی مورد نظر خود را انتخاب کنند و نباید تسوری خاصی مانند ولایت فقیه بر مردم تحمیل گردد...

لازم به یادآوری است که 'انجمن های اسلامی دانشجویی' و 'اتحادیه' آنها، چند سال پیش با حمایت 'رسالتی ها' و رفسنجانی، جهت مقابله با 'انجمن اسلامی دانشجویان' و 'اتحادیه' آنها موسوم به 'دفتر تحکیم وحدت' (وابسته به 'مجمع روحانیون مبارز' و 'خط امامی' ها) به وجود آمدند. 'اتحادیه' انجمن های دانشجویی و فارغ التحصیلان، در سال های اخیر نشریه 'پیام دانشجویی' را به مدیریت طبرزدی منتشر می کرد که در آن از خامنه ای به عنوان 'امام خامنه ای' یاد می شد. در مقطع انتخابات مجلس پنجم، این نشریه نسبت به هر دو جناح 'بازار' و رفسنجانی و 'کارگزاران' موضع انتقادی گرفته بود که در پی انتشار مقاله 'حکمرانان رفسنجان' در اردیبهشت ۷۵، این نشریه توقیف شد. اخیراً نیز از طرف این 'اتحادیه' نشریه ای با عنوان

'نشریه داخلی' (ندا) منتشر می گردد که در بعضی از چهارراه های تهران نیز برای فروش عرضه می شود. در تقابل با 'اتحادیه انجمن های دانشجویی'، 'انجمن اسلامی دانشجویان' دانشگاه ملی (شهید بهشتی) نامه ای منتشر کرده که در روزنامه 'جمهوری اسلامی' نیز به چاپ رسیده است. در این نامه ضمن انتقاد شدید از 'اتحادیه' مذکور گفته شده است که آنچه این روزها در دانشگاه ها درباره محدود شدن اختیارات ولی فقیه مطرح می گردد، تراوش ذهن چند نفر بیش نیست... در همین دانشگاه نیز، روز ۲۲ مهر، گروهی از دانشجویان در اعتراض به کمبود استاد، نداشتن خوابگاه و کتابخانه کافی و... دست به تظاهرات زدند.

طی ماه های مهر و آبان، در دانشگاه آزاد اسلامی و سایر دانشگاه های غیردولتی نیز اعتراضاتی به وقوع پیوسته است. در پی تصمیم وزارت فرهنگ و آموزش عالی در مورد برچیده شدن تعدادی از 'موسسات آموزش عالی غیرانتفاعی غیردولتی' (نوع دوم) به دلیل عدم انطباق آنها با 'ضوابط'، و انتقال دانشجویان مشغول تحصیل در آنها به سایر موسسات آموزش عالی خصوصی، گروه های زیادی از این دسته از دانشجویان با ارسال نامه و شکایت به مراجع دولتی و یا تجمع و اعتراض، خواستار رسیدگی به وضع خود و رهایی از بلا تکلیفی شده اند. در اواسط مهرماه، گروهی از دانشجویان دانشگاه 'آزاد' واحد رودهن، با صدور بیانیه ای با امضای 'دانشجویان مسلمان حامی سازندگی ایران'، به عنوان تشکلی سیاسی، اعلام موجودیت کرده اند. در این دانشگاه، ایجاد هر گونه تشکلی دانشجویی، حتی از نوع 'اسلامی' آن، رسماً ممنوع است.

### تاسیس "حزب کار"!

علیرضا محبوب، نماینده مجلس و دبیر کل 'خانه کارگر' رژیم، در جمع دبیران اجرایی 'خانه کارگر' در مشهد، اظهار داشت که 'آرزوی بزرگ جامعه کارگری در نظام جمهوری اسلامی ایران داشتن حزب است'. وی با اشاره به این که در این زمینه مشورت هایی هم با 'مسئولان ذیربط' انجام گرفته است، گفت 'در مقطع کنونی مراحل اولیه تشکیل حزب برای کارگران در حال بررسی است'.

گروهی از نمایندگان مجلس رژیم نیز درصدد تشکیل حزبی جدید به نام 'حزب کار' هستند. اعضای هیات موسس، که به نوشته روزنامه ها، در حال حاضر سرگرم تهیه اساسنامه آن هستند، هدف از ایجاد 'حزب کار' را ارتقای سطح دانش کارگران و بهبود شرایط اجتماعی برای نسل جوان عنوان کرده اند.

از سوی دیگر، به گزارش روزنامه 'کار و کارگر' (۲۶ مهر)، احزاب متعددی در جمهوری اسلامی در حال شکل گیری هستند که از آن جمله می توان از 'جمعیت ایثارگران انقلاب' و 'جمعیت فدائیان رهبر' نام برد!



## سفر حریری به ایران

سفر اخیر نخست وزیر لبنان همراه با هیئتی ۶ نفره از وزرایش به ایران که برای اولین بار بعد از ۱۹۷۴ صورت گرفت می تواند از جنبه های مختلف مورد توجه و بررسی قرار گیرد چرا که این دیدار نه صرفا دیداری در چارچوب ملاقات های دیپلماتیک مرسوم میان کشورها بلکه براساس علائق مشخصی است که در این مقطع چنین سفری را میسر ساخته است.

در این میان آنچه که می باید مورد نظر قرار گیرد موقعیت لبنان در منطقه و شرایط بحرانی سیاسی-اقتصادی این کشور از یک سو، حضور نیروهای حزب اله و نقشی که رژیم جمهوری اسلامی در رابطه با این نیرو می تواند در لبنان بازی نماید و نهایتا اهداف مشخصی است که هر یک از دو طرف مذاکره در جهت گیری های سیاسی خود به دنبال آن می باشند.

لبنان همسایه شمالی اسرائیل است که بخش هایی از جنوب آن هنوز در اشغال نیروهای نظامی اسرائیل و شبه نظامیان طرفدار آن قرار دارد. لبنان هنوز نتوانسته از یک آرامش و ثبات معمولی برخوردار باشد و بهمین دلیل بر اجرای قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر تخلیه بی قید و شرط جنوب کشورش از نیروهای اسرائیلی پافشاری می کند و اسرائیل در سودای تضمین هایی برای امنیت مرزهای شمالی اش می باشد و حضور نیرویی مثل حزب اله لبنان که از کمک های مالی و نظامی و انسانی حامیش جمهوری اسلامی برخوردار است عاملیست که توجیه گر عملیات وحشیانه نظامی اسرائیل علیه شهروندان بی دفاع لبنان می باشد.

علاوه بر این بلا تکلیفی سیاسی، سیاست های اقتصادی دولت حریری نیز بر بحران فزاینده ای که لبنان را فرا گرفته، افزوده معیشت مردم را در تیکنای جدی و نگران کننده ای قرار داده است. شکست سیاست های دولت در عرضه صنعت و کشاورزی این دو شاهرک حیاتی لبنان را در معرض نابودی کامل قرار داده است. ایستایی و عقب کرد از رشد حداقل فاکتورهای اقتصادی لبنان را بطور جدی با مشکل روبرو کرده است و دولت نیز با کسر بودجه امکان بازپرداخت بهره وام های خارجی را ندارد.

سید حسن نصراله دبیرکل حزب اله لبنان که سالی چند بار به تهران سفر می کند و در هماهنگی با جمهوری اسلامی سیاست های منطقه ای رژیم را نمایندگی می کند نسبت به آنچه که در لبنان می گذرد بر همین مشکلات اقتصادی دولت حریری انگشت نهاده و شکست سیاست ها را از این زوایه مطرح می کند که چون سیاست های اقتصادی دولت بر مبنای این طرح ریزی شده بود که پس از ۵ سال صلح برقرار خواهد شد و چون چنین نشد پس هیچ روزنه ای در وضعیت موجود بوجود نیامده است و حریری بیشتر به دنبال این مسئله است که لبنان را به کشوری خدماتی و توریستی تبدیل کند و بهمین جهت هیچ اهمیتی به

امور کشاورزی نداشته و کشاورزی لبنان در واقع نابود شده است.

اما آنچه که در سیاست رسمی دولت لبنان در روابطش با جمهوری اسلامی بطور واقعی طرح است ایجاد ثبات سیاسی و رشد اقتصادی در کشور است که زمانی عروس خاورمیانه بود و موفقیت در اقتصاد اولویت اول استراتژیک کابینه اوست وگرنه رئیس سیاست خارجی لبنان از نظر حریری اهمیت کمتری دارد و بهمین دلیل است که برخورد حریری چه پیش از سفر و چه پس از بازگشت به لبنان خارج از تعارفات، عمدتا در راستای حل و یا احيانا تسکین عواملی بوده که ثبات لبنان را مورد تهدید قرار می دهد.

خارج از نیازهای اقتصادی-تجاری، حریری تلاش نموده که برای کسب نظرمساعد اسرائیل برای خروج از لبنان، نیروی حزب اله را تحت کنترل خود داشته باشد و سفرهای مرتب مسئولین حزب اله لبنان به ایران که در مقام و موقعیت رسمی و دولتی نیز قرار ندارند برای دولت لبنان خوشایند نبوده است.

حریری اگرچه در کنفرانس های مطبوعاتی از جنبش مقاومت صحبت می کند و بطور غیرمستقیم بخشی از این نیروی درگیر حزب اله را به رسمیت می شناسد، اما همواره مسئله خلع سلاح حزب اله را در دستور کار خود داشته است و در همین رابطه بخشی از مذاکرات حریری با مقامات جمهوری اسلامی قاعدتا می باید در همین رابطه بوده باشد، چرا که نفوذ جمهوری اسلامی بر گروه حزب اله لبنان بیشتر از اتوریته ایست که دولت لبنان بر این گروه بنیادگرا و ارتجاعی دارد.

این که مفسرانی سفر حریری را مقدمه ای بر ایجاد مجدد تازه سیاسی تهران-دمشق-بیروت اعلام داشته اند نمی تواند حکمی درست باشد. این سفر بطور مشخص در رابطه با شرایط داخلی لبنان و بویژه بشاران جنوب لبنان و موشک پراکنی و شیخون های حزب اله در این منطقه و رابطه دولت حریری با حزب اله لبنان بوده که امتیازات داده شده و گرفته شده حدود آن را بعدها روشن خواهد کرد.

پیشنهاد فروش نفت به قیمت نازل از طرف خاتمی به نخست وزیر لبنان و معافیت کمرگی ۵۰ درصدی از ۵ میلیون دلار کالای لبنانی و ۴ موافقت نامه در زمینه بازرگانی، حمل و نقل دریایی و زمینی و حمایت از سرمایه گذاری مجموعه توافقات علنی ای است که پس از این سفر اعلام شده که خود نشاندهنده توافقات دیگریست که هنوز اعلام نشده است.

## خبرهای کوتاه

\* روز یکشنبه ۲۷ مهر، چند صد نفر از مردم، آران و بیدگل (در نزدیکی کاشان)، در اعتراض به کمبود وسایط نقلیه عمومی و ناسامانی شدید در مورد ایاب و ذهاب، دست به تظاهرات زده و در برابر شهرداری این شهر اجتماع کردند. تظاهرکنندگان همچنین خواستار جدا شدن دو ناحیه آران و بیدگل، به لحاظ اداری، از یکدیگر شدند. این دو ناحیه که مجموعا حدود ۸۰ هزار نفر جمعیت دارند تنها دارای یک شهرداری

هستند که این مسئله نیز ناسامانی های موجود را تشدید کرده است.

\* در یک آتش سوزی مهیب که اواخر شهریور در پالایشگاه اراک رخ داد، دست کم سه نفر از کارگران کشته و عده بیشتری زخمی شدند. گفته شد که این آتش سوزی به دلیل نشت گاز در جریان تعمیر یکی از واحدهای پالایشگاه به وقوع پیوسته است. اما هنوز علت واقعی بروز این حادثه و مسئولان آن مشخص نشده است از سوی دیگر، در اواخر مهرماه در اثر یک آتش سوزی در مجتمع پتروشیمی رازی، واقع در مسجد سلیمان، حداقل چهار تن از کارگران کشته شدند و سه نفر دیگر زخمی گردیدند که حال یکی از آنها وخیم گزارش شده است. ظاهرا باز هم نشت گاز عامل بروز این سانحه مرگبار بوده است.

\* در یک گردهمایی که از طرف شوراهای اسلامی کار در آذربایجان شرقی برگزار شده بود، یکی از مسئولان 'خانه کارگر' به عدم اجرای قانون کار از سوی مدیران و کارفرمایان، اعتراف نمود. وی با اشاره به نمونه اخراج دسته جمعی گروهی از کارگران از چهار شرکت در منطقه تبریز، اظهار داشت که کارفرمایان این واحدها چند ماه است که جمعی از کارگران را آواره کرده اند و به احکام صادره از سوی هیات های حل اختلاف 'راجع به بازگشت آنان به کار نیز توجهی ندارند. مسئول 'خانه کارگر' استان گیلان، طی مصاحبه ای، ضمن اعلام این که مدیران کارخانه ها هیچ توجهی به احکام صادره از هیات های حل اختلاف و تشخیص این استان نمی کنند، گفت که کارگران برخی از واحدهای تولیدی این استان چند ماه است که حقوق های خود را دریافت نکرده اند. کارخانه های 'ایران جیکا'، 'پرسان'، 'کاشی خزر' و 'آحاد سیستم' از جمله آن واحدها هستند که حقوق کارگران شان را پرداخت نکرده اند. وی همچنین به وضعیت وخیم کارگران خدماتی شرکت ها اشاره کرد که ناکزیرند با دریافت دستمزدی اندک، بیشترین کار را انجام دهند.

\* گروه کسیری از فرش فروشان بازار تهران در اعتراض به افزایش مالیات ها، روز ۶ مهر اقدام به خاموش کردن چراغ ها و بستن حجره ها و مغازه هایشان در تبسجه های 'مظفریه'، 'احمدیه'، 'جعفریه' کردند. فرش فروشان که جمع آنها بالغ به ۱۷۰۰ نفر است، نسبت به عملکرد اداره دارایی و عدم رسیدگی حضوری به خواست هایشان اعتراض داشتند. این اعتراض و اعتصاب بازاریان به مدت پنج روز ادامه داشت. چند ماه پیش نیز فروشندگان و صادرکنندگان فرش در بازار تهران، به دلایل مشابهی، دست به اعتراض زده بودند.

\* از اوایل آبان، موج تازه ای از 'مبارزه علیه آنتن های ماهواره ای آغاز شده است. ماموران رژیم وارد منازل شده و آنها را در جستجوی آنتن تفتیش کرده و در صورت یافتن آنتن آن را ضبط و صاحبش را جریمه می کنند. در مواردی حتی ماموران خیابانی را بسته و خانه به خانه به جستجوی آنتن ها می پردازند. بقیه در صفحه ۳۹



# انشعاب اقلیت - اکثریت



برگی از تاریخ این شماره اتحاد کار نیز به انشعاب اقلیت و اکثریت اختصاص یافته است. پیرامون این انشعاب چه در مقطع انشعاب و چه بعد از آن بسیار کم گفته و نوشته شده است. در حالیکه این انشعاب تاثیر بسیاری در تحولات بعدی فداییان و جنبش کمونیستی ایران داشته است. از این رو برای عده ای از رفقا در این باره سئوالاتی ارسال داشته ایم که بخشی از پاسخهای دریافتی در شماره ۴۲ (مهرماه ۷۶) درج شده و در اینجا بخش دوم و پایانی این پاسخها منتشر میشوند. رفقا حیدر (عضو وقت کمیته مرکزی و هیات سیاسی و مسئول نشریه کار)، قربانعلی عبدالرحیم پور-مجید (عضو وقت کمیته مرکزی و هیات اجرائی)، مصطفی مدنی (عضو وقت کمیته مرکزی و عضو هیات سیاسی و عضو هیات تحریریه کار) و فرخ نگهدار (عضو وقت کمیته مرکزی و هیات سیاسی) بوده اند.

## مصاحبه با حیدر

در بخش خارج از کشور سازمان که ارتباط اش با داخل پس از ضربه ۸ تیرماه ۵۵ قطع شده بود نیز صف بندی در جهت نظرات رفقا بیژن و مسعود وجود داشت.

در داخل زندان نیز سه طیف نظری در رابطه با برخورد به مشی چریکی بتدریج بوجود آمد و بخشی از رفقای زندان مشی چریکی را رد کردند. بخشی از این رفقا در تشکیل راه کارگر پس از انقلاب شرکت داشتند. در سال ۵۴ نظرات رفیق بیژن در سازمان پذیرفته شد و با انتشار جزوه پیام دانشجو که توسط رفیق هاشم نوشته شده بود در سطح جنبش اعلام گردید. بخشی از رفقای خارج و زندان که گرایش به نظرات رفیق مسعود داشتند (از جمله رفقا محمد حرمتی پور و اشرف دهقانی فریزر سنجری، رحیم صوری و...) به این موضع گیری انتقاد داشتند ولی در چارچوب سازمان باقی ماندند. در اوائل سال ۵۷ در شرایطی که جنبش انقلابی توده ای اوج گرفته و گسترش می یافت و بر شمار هواداران سازمان بطور تصاعدی افزوده می گشت، سازمان در داخل بلحاظ کمی و کیفی و امکانات محدود بود و اساسا بصورت تیم های چریکی سازمان داده شده بود و ارتباط ها با افراد و گروه های هوادار سازمان ضعیف و غالبا بصورت ارتباط های یک طرفه بود. در خارج از کشور نیز که ارتباط با داخل همچنان قطع بود، تعداد رفقای سازمان محدود بود ولی با افراد و گروه های هوادار ارتباطات تکاتک و متقابل وجود داشتند و امکانات مالی، تسلیحاتی و تبلیغی قابل توجه بود. وصل ارتباط داخل و خارج در سال ۵۷ سازمان را بلحاظ مالی و تسلیحاتی تا حدودی تامین نمود ولی ضعف کادرهای با تجربه و

پرنفوذترین نیروهای چپ ایران با پایگاه نسبتا توده ای تبدیل شود ولی درست هنگامی که رهبری با تجربه توانمند و کادرهای آزموده برای هدایت جنبش توده ای بیش از هر زمان دیگری مورد نیاز بود، بدلیل شهادت بهترین رفقایمان، سازمان فاقد آن بود. تا سال ۵۴ سازمان علیرغم ضربات سنگین و اوج و فرودهای متعدد، توانسته بود در عرصه عملی و نظری کام های جدی به پیش بردارد. تیرباران جنایتکارانه رفیق بیژن جزئی و یارانش در فروردین ماه سال ۵۴ خلا جدی ای را در رهبری نیروهای فدایی در زندان بیار آورد که هیچگاه نتوانست ترمیم شود. با این وجود در آغاز سال ۵۴ سازمان از امکانات گسترده و رهبری نسبتا قوی و با تجربه برخوردار بوده و روند تکاملی خود را طی می کرد. با ضربات سال ۵۴ و ۵۵، شهادت رهبری و بخش اعظم کادرهای با تجربه و از بین رفتن بخش مهمی از امکانات، توان سازمان بشدت افت کرد و حفظ حیات سازمان به مساله ای اصلی تبدیل گردید.

در چنین شرایطی مساله مشی چریکی به موضوع بحثی حاد تبدیل شد و به شکل گیری سه طیف نظری منجر گردید. رفقای که به نظرات رفیق بیژن جزئی گرایش داشتند، رفقای که به نظر رفیق مسعود احمدزاده گرایش داشتند و رفقای که مشی چریکی را رد می کردند.

در سال ۵۵ انشعابی در سازمان رخ داد و رفقای که مشی چریکی را رد کرده بودند، جدا شده و تحت نام گروه منشعب از سازمان چریک های فدایی خلق ایران حرکت مستقلی را آغاز کردند. این گروه که گرایش روزافزونی به حزب توده نشان می داد پس از انقلاب رسما به حزب توده پیوست.

۱- اقلیت و اکثریت بطور رسمی در پلنوم مهرماه ۵۸ شکل گرفت، ولی روند شکل گیری جناح بندی های درونی سازمان، پس از انقلاب بهمن آغاز می شود. این روند پس از انقلاب چگونه بود؟ حول چه مسائل نظری، سیاسی و تشکیلاتی این جناح بندی ها شکل گرفت؟ حول مسائل مهم از جمله برخورد به حاکمیت ارزیابی از گذشته و مشی چریکی، جنگ اول سنجندج، جنگ اول کبید نامه به بازرگان، جنگ مرددماه در کردستان و... اختلاف و صف بندی ها در سازمان و رهبری چگونه بود؟

پیش از پرداختن به روند شکل گیری جناح بندی های درونی سازمان، لازمست اشاره بسیار کوتاهی به وضعیت و صف بندی نیروهای فدایی پیش از انقلاب بکنم.

از هنگام آغاز مشی چریکی در سپاهکل تا انقلاب بهمن سازمان و جنبش فدایی مراحل مختلفی را طی کرده است که بطور عمومی می توان آن را به دوره های متعددی تقسیم کرد. هر کدام از این دوره ها از ویژگی هایی برخوردار است. در اینجا فرصت پرداختن به این دوره بندی و ویژگی هر کدام از این مراحل نیست ولی همین قدر اشاره کنم که هفت دوره مهم را از هم می توان تمیز داد. ۱- از سپاهکل تا پاییز سال ۵۰، ۲- از پاییز سال ۵۰ تا پاییز سال ۵۱، ۳- از پاییز ۵۱ تا زمستان ۵۲، ۴- از اوائل سال ۵۳ تا اوائل سال ۵۴، ۵- از اوائل ۵۴ تا ضربات سال ۵۵، ۶- از ضربات سال ۵۵ تا اوائل سال ۵۷، ۷- از اوائل سال ۵۷ تا مقطع انقلاب.

سازمان با از سرگذراندن فراز و نشیب های مختلف و با تداوم مبارزه انقلابی در مقطع انقلاب توانست به

بویژه رهبری که نتیجه ضربات سنگین دوره های گذشته بود، کاملاً چشمگیر بود. آزادی تدریجی زندانبان سیاسی و پیوستن بخشی از این رفقا به سازمان نیز این ضعف را جبران نکرد.

در مقطع قیام بهمن، اعضای سازمان (داخل و خارج) حدود چهل پنجاه نفر بود و به لحاظ کیفی سازمان در موقعیت ضعیفی قرار داشت. با سرنگونی رژیم شاه و دگرگون شدن اوضاع سیاسی، شرایط فعالیت، ترکیب و ساختار سازمان دگرگون شد. جنبش فدایی در عرض مدت کوتاهی به نیروی وسیع سراسری تبدیل گردید و وسیل نیرو امکانات بسوی سازمان سرازیر شد. با دایر شدن ستادها و دفاتر سازمان و هواداران این مراکز به محل تجمع و هدایت فعالیت های نیروهای فدایی تبدیل گردید. مرزها و مناسبات تشکیلاتی گذشته در هم ریخت و ساختار و مناسبات نوین، کمابیش بطور خودبخودی در حال شکل گیری بود و نوعی آناارشی بر فعالیت ها حاکم بود و هر رفیقی به ابتکار خویش کارها را پیش می برد.

رهبری سازمان از آنچنان توان و کیفیتی برخوردار نبود که بتواند تغییر و دگرگونی در اوضاع کشور را با سرعت تحلیل کرده و سیاست مشخصی ارائه دهد. اگر هم تحلیلی وجود داشت، عمدتاً مکتوب نشده بود و بصورت خام در بحث های شفاهی و جلسات از جانب رفقا مطرح می گردید و اختلاف نظرها بیشتر حول موضع گیری های مقطعی بروز می یافت. با این وجود در رابطه با مساله حاکمیت دو گرایش عمومی در راستای ضدانقلابی و ملی داشتن حاکمیت نوین وجود داشت که طبیعتاً در نحوه موضعگیری در قبال حاکمیت و تاکتیک ها نیز متجلی می شد. بعنوان نمونه نامه به بازرگان که توسط فرخ نگهدار نوشته شده بود از جمله موضعگیری هایی بود که به بحث و اختلاف نظر حول حاکمیت و نحوه برخورد با آن دامن زد و اغلب رفقای هیئت تحریریه نشریه کار به این موضع گیری انتقاد داشتند. انتقاد عبارت از این بود که این نامه نسبت به حاکمیت نهم برمی انگیزد و ملی بودن حاکمیت، ز آن مستفاد می شود.

در آغاز صف بندی روشنی حول این مسائل وجود نداشت و تغییر می کرد ولی بطور عمومی می توان گفت که گرایش به ضدانقلابی بودن حاکمیت و عدم اعتماد به آن غالب بود. اولین تحلیلی از حاکمیت که بطور درونی تکثیر شد و در حد محدودی پخش گردید، تحلیل مختصری بود که من نوشته بودم و در آن حاکمیت اتلافی از نمایندگان بورژوازی متوسط و رده های فوقانی خرده بورژوازی با ماهیت ضدانقلابی ارزیابی شده و مشی دفاع از دستاوردهای دموکراتیک و ضدامپریالیستی انقلاب با تکیه به توده ها از پایین پیشنهاد شده بود. گرچه برخی رفقا به آن انتقاد داشتند ولی نوشته کبی ای در نقد آن ارائه نشد.

جنگ اول سندیج و کبک، اختلافات حول تاکتیک ها را تا حدودی عمق بخشید. یک گرایش با تاکید بر اهمیت حفظ امکان فعالیت علنی در شهرهای بزرگ و زیر ضرب نرفتن نیروهای سازمان، تمایل به عدم

حضور فعال و علنی در کانون های حاد درگیری نظیر کردستان و ترکمن صحرا را داشت و گرایش دیگر ضمن تاکید بر اهمیت حفظ امکان فعالیت علنی، بر حضور فعال علنی در این مناطق نیز تاکید داشت و بر این باور بود که سازمان فشارهای ناشی از آن را باید تحمل کند. لشکرکشی ارتجاع به کردستان در مردادماه سال ۵۸، فرمان جهاد خمینی، بسته شدن ستاد تهران و محدود شدن آزادی های سیاسی، کام دیگری در جهت تعمیق و تشدید اختلافات در این زمینه بود که بصورت برجسته ای حول مساله جنگ بی نام یا با نام در کردستان متجلی شد.

بحث حول مساله مشی چریکی نیز پاپهای بحث های دیگر پس از انقلاب تداوم یافت. پیوستن بخشی از رفقای که در زندان مشی چریکی را رد کرده بودند به سازمان به دامن زدن بحث ها حول این مساله کمک کرد. در آغاز بحث ها عمدتاً حول محوری بودن مبارزه در گذشته متمرکز بود ولی بتدریج به رد کامل مشی چریکی و نفی گذشته سازمان کشیده شد.

رفقای طرفدار نظر رفیق مسعود احمدزاده که در این بحث ها شرکت فعالی نداشتند در اوائل بهار سال ۵۸ جدا شده و حرکت مستقلی را آغاز کردند. این جدایی بحث های جدی ایرا دامن نزد ولی جزوه ای که تحت عنوان 'پاسخ به رفیق اشرف دهفانی' توسط فرخ نگهدار نوشته شد و منتشر گردید، موضوع بحث و اختلاف واقع شد. هم مضمون و هم نحوه تصمیم گیری در مورد انتشار این جزوه مورد انتقاد بود و نقدی هم بر آن نوشته شد که بطور درونی البته در سطحی بسیار محدود پخش گردید.

بتدریج سه گرایش عمومی شکل گرفت، گرایشی که از نظرات رفیق بیژن جزینی در رابطه با مشی چریکی دفاع می کرد و اقلیت بسیار محدودی بود، گرایشی که از زوایای مختلف به مشی چریکی و گذشته سازمان انتقاد داشت ولی از ضرورت مبارزه مسلحانه و گذشته سازمان دفاع می کرد و اقلیت قابل توجهی بود و گرایشی که بطور کامل مشی چریکی و گذشته سازمان را رد می کرد و اکثریتی را تشکیل می داد. البته باید خاطر نشان شود که تمامی این گرایشها در رابطه با این که مشی چریکی موضوعیت خود را پس از انقلاب از دست داده است متفق القول بودند و بر ضرورت کار سازمانگرا در میان توده ها و تشکیل حزب طبقه کارگر تاکید داشتند و شعار پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر یکی از شعارهای اصلی نشریه کار بود و در همین رابطه یک سلسله مقالات در رابطه با ساختمان حزب و رابطه اش با شکل های توده ای و صنفی در نشریه کار درج گردید.

انتشار بیانیه ای بنسابت سالگرد ۸ تیر و شهادت رفیق حمید اشرف که در آن به گذشته برخورد شده بود، موجب تشدید اختلافات در رابطه با گذشته سازمان و درگیری های درونی شد.

۲- چه کسانی در شکل گیری جناح بندی های درونی نقش مهم داشتند؟ پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک بچه نحوی

بود؟ و حول نحوه پیشبرد آن چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نقش و تاثیر نیروهای دیگر در جناح بندی های درونی سازمان چه بود؟

با انقلاب بهمن، شرایط فعالیت، ترکیب و ساختار سازمان دگرگون شد. با دایر شدن ستادها و دفاتر سازمان و هواداران، این مراکز به محل تجمع و هدایت فعالیت های نیروهای فدایی تبدیل شد. این ستادها و دفاتر بر دو دسته بودند، در بخشی از آنها اعضای سازمان هم حضور داشتند یکی از اعضای سازمان مسئولیت ستاد یا دفتر را به عهده داشت و ستاد یا دفتر سازمان در منطقه یا شهر بشمار می آمد و دفاتری که هواداران سازمان دایر کرده بودند و مسئولیت مستقیم آن با عضوی از سازمان نبود و دفاتر هواداری محسوب می شد.

رفقای که در ستادها و دفاتر سازمان فعالیت می کردند، ترکیبی بود از اعضای سازمان، رفقای زندان و یا هواداران سازمان که در جریان انقلاب و یا با دایر شدن ستادها و دفاتر علنی به سازمان پیوسته بودند. مرزها و مناسبات و شکل تشکیلاتی گذشته در شرایط نوین، کاملاً در هم ریخته بود و ساختار و مناسبات جدید، کمابیش بطور خودبخودی در حال شکل گیری بود و نوعی آناارشی بر فعالیت ها حاکم بود و هر رفیقی به ابتکار خویش کارها را پیش می برد.

ستاد تهران بدلیل تجمع بیشترین رفقای با تجربه تر و نیز حضور رهبری سازمان، نقش مرکز و هدایت کننده ی سایر ستادها و دفاتر را به عهده داشت. روزانه ده ها و شاید صدها تلفن از مناطق و شهرهای مختلف و اقصی نقاط کشور به مرکز ارتباطات و تهران زده می شد و رهنمود خواسته می شد و ستاد تهران قادر به پاسخگویی نبود و غالباً یا جواب داده نمی شد و یا هر رفیقی که دم دست تر، بود رهنمودی می داد. در واقعیت امر ستاد تهران نه تنها در سراسر ایران بلکه حتی در خود شهر تهران نیز نمی توانست بطور واقعی هدایت کر باشد.

کمیته مرکزی پیش از انقلاب سازمان (که یکی از اعضای آن رفیق قاسم سیادت در جریان گرفتن رادیو بشهادت رسید)، پس از قیام بهمن، از نظر تعداد محدود و بلحاظ توان و تجربه سیاسی و تشکیلاتی ضعیف بود و کمیته مرکزی با اضافه تعدادی از رفقا عملاً به نوعی رهبری سازمان محسوب می شدند. گاه حتی یک یا دو رفیق موضعی گرفته و با اعلامیه ای منتشر می کردند که به موضع سازمان بدل می شد و حتی بودند رفقای که رسماً عضو مرکزیت نبودند ولی در تصمیم گیری ها و موضع گیری های سیاسی، نقش فعال تر و موثرتری داشتند.

در ستاد تهران بخش های مختلفی تشکیل شده بود و هر بخش فعالیت ها را پیش می برد. اغلب شبها جلساتی تشکیل می شد که حدود ۲۰ الی ۴۰ نفر از رفقا (بخشی از اعضای سازمان و بخشی از رفقای فعال در ستاد تهران، در آن شرکت می کردند. این

جلسات عمدتا برای بحث بود، ترکیب آن همواره ثابت نبود و تصمیم گیری در آن ها صورت نمی گرفت و غالبا مسائل سیاسی، موضع گیریها و نیز مسائل مربوط به مشی چریکی در این جلسات مطرح شده و مورد بحث قرار می گرفت و در مواردی نظرخواهی صورت می گرفت. در این جلسات تفاوت نظرها مطرح می شد و هر چند صف بندی ای وجود نداشت ولی گرایشات مختلف را بطور کمرنگ می شد تشخیص داد.

در خود ستاد تهران نیز جلسات متعدد بحث تشکیل می شد که رفقای مختلف در آنها شرکت می کردند علاوه بر این هراز چندگاهی اعضای سازمان که در تهران بودند در بیرون ستاد جلساتی تشکیل می دادند که عمدتا به بحث های تشکیلاتی پرداخته می شد. این جلسات در مواردی تصمیم گیری نیز می کرد. از جمله در یکی از این جلسات با توجه به اینکه به نحوه موضعگیری های سیاسی سازمان انتقاد وجود داشت، چهار نفر انتخاب شدند که بطور موقت مسئولیت موضعگیری های سیاسی و اعلامیه های سازمان را به عهده داشته باشند این چهار نفر عبارت بود از رفقا، امیر، جواد، فرخ و من.

در چنین شرایطی که عملا ارگان های شکل گرفته و جا افتاده ای وجود نداشت، بحث ها نیز عمدتا شفاهی بود، و صف بندی روشنی نیز شکل نگرفته بود. هر رفیقی که تا حدودی توانایی نظر دادن و ارائه ی بحثی داشت در شکل گیری نظرات نقش ایفا می کرد. پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک نیز بدون برنامه از طریق بحث های شفاهی در جلسات و یا جمع های چند نفره پیش برده می شد و معمولا بحث ها در تهران شروع می شد و به مناطق مختلف جریان می یافت. در جریان این بحث ها رفقای که بلحاظ نظری احساس توافق می کردند بهم نزدیک تر می شدند ولی سابقه آشنایی و شناخت ها و رفاقت های گذشته گاه بیشتر عمل می کرد، بخصوص در مورد رفقای زندان سابقه محفل بندی های درون زندان نقش مهمی ایفا می کرد. تشکیل هیئت تحریریه نشریه کار و انتخاب کمیته مرکزی جدید در شکل گیری جناح بندی ها نقش ایفا کرد.

پس از انقلاب خیرنامه ای منتشر می شد و بحث حول انتشار نشریه نیز بود ولی رفقای با این استدلال که ما توان انتشار نشریه را نداریم با آن موافق نبودند و بحث ها به نتیجه قطعی نرسیده بود در همین زمان چند نفر از رفقا در ستاد تهران، نخستین شماره نشریه کار را برای چاپ آماده کرده بودند. این ابتکار رفقا موجب شد که تصمیم گیری در این مورد قطعی شود و نشریه کار انتشار یابد و من مسئولیت نشریه را به عهده بگیرم. هیئت تحریریه کار بسرعت گسترش یافت و تعدادی از رفقا که توانایی کار در این زمینه را داشتند به هیئت تحریریه اضافه شدند. اعضای هیئت تحریریه کار حدود ۱۰ الی ۱۲ نفر بود که تعداد زیادی زیر حوزه داشت و بلحاظ سازماندهی کمابیش مستقل بود. ابتدا نشریه هفتگی بود و با جا افتادن نسبی سازماندهی

نشریه، هر هفته دو شماره منتشر گردید. هیئت تحریریه نشریه بنا به خصلت کار خود مرتب جلسه می گذاشت و تمامی مقالات بطور جمعی خوانده شده و اصلاح می شد و نظر جمعی هیئت تحریریه بود، بجز سرمقاله ها که اگر فرصت نبود با مسئولیت مسئول نشریه درج می شد. بلحاظ موضعگیری نیز نشریه کاملا مستقل بود و کنترلی بر آن وجود نداشت و اگر انتقادی بود، پس از انتشار نشریه به هیئت تحریریه فرستاده می شد. در کنار هیئت تحریریه حوزه هیئت تحریریه نشریه کار تشکیل شد که اغلب اعضای هیئت تحریریه عضو این حوزه بودند و خانه ای تهیه شد که بخشی از اعضای حوزه بطور جمعی در آن زندگی می کردند. کار و زندگی مشترک همگونی نظری نسبی بین اعضای تحریریه بوجود آورد و با اعتباری که نشریه کار پیدا کرد بتدریج هیئت تحریریه نیز وزنی در تشکیلات یافت.

تغییر رهبری سازمان پس از انقلاب مساله ای بود که کاملا احساس می شد و بالاخره در بهار سال ۵۸ تصمیم گرفته شد که کمیته مرکزی جدیدی انتخاب شود و قرار شد هر رفیقی به پانزده نفر بعنوان کمیته مرکزی رای بدهد. رای گیری کتبی و مخفی بود و کاندیدا نیز معرفی نشده بود و هر رفیقی بنا به تشخیص خود رای می داد و تنها اعضای رسمی سازمان از حق رای دادن و انتخاب کردن برخوردار بودند که طبیعتا تعدادشان هنوز محدود بود و کسانی انتخاب می شدند که دو سوم مجموع آرا را داشته باشند. نتیجتا فقط ۷ نفر، رفقا منصور (غیرائی)، خسرو، مجید، امیر، جواد، فرخ و من حد نصاب دو سوم را آورده و انتخاب شدیم. جلسه ای از این هفت نفر به منظور گسترش کمیته مرکزی تا ۱۵ نفر تشکیل شد. در این هنگام موضع گیری ها و صف بندی ها تا حدودی شکل گرفته بود و بهمین دلیل انتخاب بقیه اعضای مرکزیت که عمدتا با توجه به آرای که رفقای مختلف آورده بودند صورت می گرفت با بحث های جدی توأم بود. بعنوان نمونه من رفقا هادی و توکل را برای مرکزیت پیشنهاد کردم که توافق حاصل نشد و بالاخره این رفقا بعنوان مشاور انتخاب شدند، رفقای نیز از جانب رفقای دیگر برای مرکزیت پیشنهاد که بدلیل مخالفت من توافق حاصل نشد. بالاخره در حد دوازده نفر متوقف شدیم و توانستیم به تعداد پانزده نفر برسیم و رفقا انوشیروان لطفی، بهزاد، بهمن، اکبر (دوستار صنایع) و حسن به جمع کمیته مرکزی اضافه شد و تعدادی از رفقا بعنوان مشاور مرکزیت انتخاب شدند.

مرکزیت دوازده نفره در نخستین نشست خود چهار نفر رفقا، منصور، مجید، خسرو، حسن را بعنوان کمیته تشکیلاتی (هیئت اجرایی) و چهار نفر رفقا امیر، جواد، فرخ و من را بعنوان کمیته یا هیئت سیاسی انتخاب کرد. هیئت اجرایی مسئولیت کارهای تشکیلاتی و اجرایی و هیئت سیاسی مسئولیت موضعگیری های سیاسی را به عهده داشت.

در مرکزیت جدید گرایش غالب در راستای رد کامل گذشته حرکت می کرد، رفقای نظر روشن نداشتند و

تتها من علیرغم انتقاد جدی به مشی چریکی از گذشته دفاع می کردم. من از آنجا که در هیئت تحریریه کار بودم و معمولا قبل از شرکت در جلسات کمیته مرکزی با رفقای تحریریه نیز مشورت میکردم، موضع گیری های من در این جلسات بطور نسبی بیانگر مواضع هیئت تحریریه کار نیز بود و بهمین دلیل و نیز با توجه به وزنی که هیئت تحریریه کار پیدا کرده بود، اختلافات و درگیریهای بین هیئت تحریریه کار و اکثریت مرکزیت در شکل گیری جناح بندی ها نقش مهمی ایفا نمود. البته باید خاطر نشان کنم که اختلافات و درگیری ها فقط منحصر به اختلاف این دو ارگان نبود و کانون های مخالفت دیگری در تهران علیه اکثریت مرکزیت وجود داشت که از آن جمله به مخالفت رفقا هادی، کاظم و نظام و... و حوزه ارتباطات باید اشاره کنم که به سهم خود در شکل گیری جناح بندی ها نقش ایفا نمودند. در ابتدا هماهنگی بین کانون های مخالفت وجود نداشت و تنها در تابستان سال ۵۸ رفیق هادی خواستار این شد که در جلسات هفتگی حوزه کار شرکت کند که با موافقت رفقای حوزه، رفیق هادی در این جلسات شرکت می کرد. در عین حال باید توجه داشت که تفاوت نظر در عرصه های مختلف چه در زمینه برخورد به گذشته و اهمیت آن و چه مسائل جاری بین این کانون ها وجود داشت.

حول پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک، در شکل و مضمون اختلاف وجود داشت. اختلاف حول مضمون مبارزه ایدئولوژیک از اهمیت بیشتری برخوردار بود. برای بخشی از رفقا که گرایش اکثریت مرکزیت از آن جمله بود، جاری ساختن مبارزه ایدئولوژیک حول نقد مشی چریکی از الویت و اهمیت اساسی برخوردار بود و این رفقا تلاش می کردند بحث ها را در این جهت کانالیزه کنند. بخش دیگری از رفقا که هیئت تحریریه کار از آن جمله بود بر این باور بودند که مبارزه ایدئولوژیک، حول مسائل مبرم باید متمرکز شود و اختلاف دیدگاه در برخورد به گذشته را به حال و آینده باید گسترش داده و نشان داد که در این عرصه اختلافات چگونه است و در حد گذشته نباید متوقف شد.

در همین رابطه به نقش رفقای که 'راه کارگر' و 'راه فدایی' را تشکیل دادند باید اشاره کرد. رفقای که 'راه کارگر' را تشکیل دادند بخشی از رفقای ارزنده زندان بودند که مشی چریکی را رد کرده بودند و پس از آزادی از زندان و پس از قیام بهمین به سازمان پیوستند. رد مشی چریکی پیش شرط آنها برای پیوستن به سازمان بود و از کانال های مختلف در جهت رد مشی چریکی به سازمان فشار می آوردند، و عملا در راستای نظر نخست، تقویت گرایش اکثریت مرکزیت و کانالیزه شدن بحث ها در جهت مشی چریکی نقش ایفا نمودند. رفقای راه کارگر پس از ۲۸ مرداد سال ۵۸ و لشکرکشی رژیم به کردستان، با تکیه به این استدلال که شرایط سیاسی تغییر کرده و محقق شده و سازمان کامیابی در جهت رد مشی چریکی برداشته است خواستار پیوستن به سازمان شدند این

پیشنهاد در جلسه اضطراری مرکزیت که به منظور تصمیم گیری درباره ی جنگ در کردستان و بررسی وضعیت جدید تشکیل شده بود، مطرح شد. با توجه به اینکه این مساله از پیش در دستور اجلاس مرکزیت نبود و بطور غیرمترقبه ای مطرح شد و نیز بدلیل الویت و اهمیتی که سایر مسائل داشت، من پیشنهاد کردم، تصمیم گیری در این باره به بعد موکول شود و در این فاصله نظرات این رفقا در درون تشکیلات پخش شود تا رفقای ما بتوانند فرصت مطالعه و بررسی نظرات و اظهارنظر در این باره را داشته باشند. این نظر پذیرفته شد و تصمیم گیری درباره ی پیوستن رفقای راه کارگر به بعد موکول شد و چند جزوه که نوشته رفقای راه کارگر بود در اختیار رفقای تشکیلات قرار گرفت. نقدی نیز بر این نظرات بعدا توسط رفقای هیئت تحریریه کار نوشته شد که بطور درونی پخش گردید. با عقب افتادن این مساله بتدریج نظر گرایش اکثریت مرکزیت در رابطه با پیوستن رفقای راه کارگر تغییر کرد و این وحدت عملی نشد.

رفقای راه فدایی جمعی از هواداران سازمان بودند که عمدتا در جنب تحریریه نشریه کار، فعالیت می کردند و از مدافعین نظر رفیق بیژن جزئی بودند این رفقا با توجه به عدم پیشرفت مبارزه ی ایدئولوژیک درونی تصمیم گرفتند که نظرات شان را بطور علنی در سطح جنبش پخش کنند. اولین جزوه ای که بصورت کتابی چاپ و پخش شد نظرات این رفقا درباره ی حاکمیت و مضمون اصلی جنبش بود. این رفقا نیز بر ضرورت متمرکز شدن مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل مبرم جنبش و علنی بودن مبارزه ایدئولوژیک تاکید داشتند و نظرات مدون خود را در این باره بصورت کتابی منتشر ساختند. فعالیت این رفقا در جهت تقویت گرایش اقلیت بود.

در رابطه با شکل مبارزه ایدئولوژیک همانطور که اشاره کردم، در آغاز بحث ها شفاهی بود ولی بتدریج نوشته های و جزوات بطور درونی پخش می شد و در این رابطه محدود بودن دامنه پخش و پسا پخش نشدن نظرات مخالف نظرات گرایش اکثریت رهبری مورد انتقاد بود. در هیئت تحریریه کار بتدریج ایده مبارزه ایدئولوژیک علنی شکل گرفت. در همین رابطه رفیق منصور اسکندری (یکی از اعضای تحریریه) که بزبان انگلیسی مسلط بود، مجموعه ای از نقل قول های لنینی را در این رطه از کلیات آثار لنینی ترجمه کرد که بطور درونی در هیئت تحریریه مورد مطالعه قرار گرفت. در پلنوم مهرماه ۵۸ گرایش اقلیت پیشنهاد مبارزه ایدئولوژیک علنی را کرد که به تصویب پلنوم نرسید.

۳- چرا و بچه دلالتی تصمیم گرفته شد پلنوم مهرماه تشکیل شود؟ این پلنوم با چه تدارکی و چگونه تشکیل گردید؟ چه نوشته هایی به پلنوم ارائه شد؟ مضمون اصلی اختلافات در پلنوم، صف بندی ها و نتایج پلنوم چه بود؟

سازمان در شرایط پس از قیام بهمن در عین حال که بسرعت رشد و گسترش می یافت با بحران درونی

فرآینده ای نیز روبرو بود. تقریبا همه رفقا به وجود بحران اعتراف داشتند. از جمله در تابستان سال ۵۸ هیئت تحریریه نشریه کار طی نامه ای به تمامی رفقای سازمان درباره ی این بحران هشدار داده بود. البته در رابطه با علل و راه برون رفت از بحران ارزیابی های متفاوتی وجود داشت.

پس از لشکرکشی به کردستان و تعطیل شدن ستاد تهران، اختلافات دامنه وسیعتری بخود گرفت موضع گیری در قبال جنگ در کردستان و جنگ با نام یا بی نام مورد اختلاف جدی بود، بحث حول مشی چریکی که گرایش اکثریت مرکزیت بطور کامل آن را رد کرده بود جنبه حادی یافته بود، اختلاف حول منسون و شکل مبارزه ایدئولوژیک و غیره، جنبه برجسته تری یافته بود، تعطیل شدن ستاد که مرکز تجمع رفقا و بحث و برخوردهای جمعی بودند، اختلالی را در روابط درونی ایجاد کرده بود برخوردهای نادرست از هر دو طرف نیز بر چنین متنی، بحران را حادتر کرده بود. جابجایی ها و تغییر در سازماندهی تشکیلات که از

جنبه هیئت اجرایی و اکثریت هیئت سیاسی صورت می گرفت این ایده را در بخشی از رفقا بوجود آورده بود که این اقدامات هدفش کنار گذاشتن مخالفین گرایش اکثریت مرکزیت است که البته بی پایه هم نبود. که بطور نمونه در تعیین مسئولین و دادن مسئولیت به رفقای مختلف، جابجایی امکانات مالی، تسلیحاتی، انتشاراتی و... تلاش برای تغییر ترکیب هیئت تحریریه و غیره متجلی می شد. یکبار رفیق هادی مطرح نمود در حالی که وی مسئول تدارکات می باشد، رفقای اجرایی یکی پس از دیگری امکانات را از وی می گیرند و می خواهند او فقط اسما مسئول باشد و نه عملا و اضافه کرد که در برابر آن مقاومت خواهد کرد. و با بنظور تغییر ترکیب هیئت تحریریه، رفقا، امیر، جمشید، جواد و فرخ بتدریج به تحریریه اضافه شدند که بدلیل مقاومت رفقای تحریریه عملی نشد در مقابل برخوردهای مخالفین نیز بنوبه خود در مواردی غیرتشکیلاتی بود. مثلا هیئت تحریریه بدون توجه به نظر مرکزیت، نظر خویش را در نشریه می برد و تقریبا مستقل عمل می نمود و یا رفقای در دادن امکانات و غیره طفره می رفتند و...

مجموعه این شرایط و برخوردها وضعیت بحرانی شدیدی را بوجود آورده بود و مرکزیت ناتوان از تصمیم گیری بود و بهمین دلیل ایده مراجعه به رفقای سازمان برای تصمیم گیری حول مسائل حاد مطرح شد. برخی رفقا پیشنهاد تشکیل شورایی سازمان را کردند، من از جمله رفقای بودم که با تشکیل شورای عالی مخالف بودم و تشکیل پلنوم را صحیح تر می دانستم. حول دستور کار پلنوم نیز اختلاف نظر وجود داشت و بالاخره تشکیل پلنوم مورد موافقت قرار گرفت و طی نامه ای به رفقای سازمان دلالت و دستور کار پلنوم وسیع بدین شکل فرموله شد: 'رفقا مرکزیت سازمان با ارزیابی کیفیت، موقعیت و توانایی خود و بعد و اهمیت مسائلی که مطرح است و در رأس همه این مسائل چنانکه گفتیم تعیین مضمون عمده فعالیت در آینده

کوتاه مدت و همچنین تعیین رابطه این وظیفه عمده با سایر وظائف و بدنبال آن تعیین یک خط مشی عمومی برای جز بجز مناطق ایران و ویژه با تاکید خاص، کردستان را برعهده پلنوم وسیع سازمان دانسته است. این مساله بطور مشخص با رفقای مرکزیت مورد بحث و تبادل نظر وسیع قرار گرفت که ارکان تصمیم گیری درباره ی دو مسئله یکی وظائف عمده تشکیلات در مقطع کنونی و دیگری بررسی مجدد موضع و سیاست سازمان در کردستان، در رابطه با وظیفه عمده تشکیلات کدام است؟ مرکزیت سازمان یا چیزی فوق آن؟ به دلالتی که شمرديم، نظر مرکزیت آنست که در شرایط فعلی نمی تواند بطور یکجانبه، بدون اتکا به کل تشکیلات در موارد فوق تصمیم بگیرد...

در جریان بحث ها عمده ای از رفقا پیشنهاد تشکیل شورای عالی سازمان را دادند. این نظر پس از بحث و تبادل نظر بدلائل زیر رد شد:

۱- شورای عالی که عالی ترین ارکان تصمیم گیری سازمان است (و عملا جانشین کنگره حزبی تلقی می شود) دارای اختیارات نامحدود برای تعیین مواضع ایدئولوژیک- خط مشی ارکان های تصمیم گیری و هر مسئله دیگریست که ممکن است مطرح باشد. اکنون که بحث ها در درون سازمان درباره ی مسائل مشخصی که مطرح است به نتیجه نرسیده است، فراخوان شورای عالی نمی تواند منتج به نتیجه ای شود. باید بحث ها راجع به اصول ایدئولوژیک مورد تایید به پایان رسد و آنگاه شورای عالی راجع به آنها تصمیم گیری کند.

۲- راجع به تعیین ارکان های تصمیم گیری، باز هم از آنجا که بحث های ایدئولوژیک پایان نیافته است مرزبندی بین کادرها قطعیت نیافته و یا حتی مشخص نشده است، لذا تجدید انتخابات ارکان های تصمیم گیری با ضوابط ایدئولوژیک میسر نیست. از رفقای مرکزیت پیشنهاد پلنوم وسیع کردند که فقط دو مسئله فوق را در دستور بحث های خود قرار دهد و در پایان زمان تشکیل شورای عالی سازمان را معین سازد'

پلنوم شتابزده و بدون تدارک لازم تشکیل شد. حدود ۴۰ الی ۵۰ نفر در پلنوم شرکت کردند که یک چهارم آن اعضای مرکزیت بودند. دو نوشته به پلنوم ارائه شد که بدلیل نبود فرصت پس آغاز کار پلنوم در اختیار شرکت کنندگان قرار گرفت. نوشته اول را رفیق امیر نوشته بود که بیانگر اکثریت مرکزیت بود. در این نوشته بحران سازمان ناشی از تضاد سیستم ایدئولوژیک گذشته سازمان با اندیشه نوین ارزیابی شده و وظیفه مقدم تعیین تکلیف با اندیشه گذشته و در حقیقت مشی چریکی پیشنهاد شده بود و بهمین منظور طرح شده بود که فعالیت های سازمان تا حد نود درصد کاهش یابد و حوزه های مطالعه و بحث درباره مارکسیسم و مشی گذشته تشکیل گردد و پس از پایان بحث درباره گذشته، مانیفست مواضع در این باره اعلام شود و قطعیت یابد و سپس به سایر مسائل پرداخته شود.

نوشته دوم نظر هیئت تحریریه نشریه کار بود، این نوشته از چهار بخش تشکیل می شد. ۱- تحلیل بحران اقتصادی و سیاسی ۲- تحلیل ماهیت و ترکیب

که مشی چریکی را رد کرده بودند در این حوزه ها شرکت داشتند ولی با مخالفت شدید مرکزیت با ایجاد حوزه ها این رفقا خودشان کناره گیری کردند. لیست رفقای که در این حوزه ها شرکت داشتند در اختیار مرکزیت قرار گرفت و ترکیب حوزه ها مخفی نبود. مرکزیت این اقدام را غیرتشکیلاتی دانسته و آن را محکوم کرد ولی عملاً به آن تن داد و پذیرفت. رفقای که در این حوزه ها شرکت داشتند، مسئولیت های تشکیلاتی خود را در بخش های مختلفی که قرار داشتند همچنان پیش برده و به وظائف شان عمل می کردند

جناح اقلیت که خود را پای بند مصوبات پلنوم می دانست، ابتدا بحث درباره ی گذشته و مشی چریکی را در دستور خود قرار داد و بحث در حوزه های مبارزه ایدئولوژیک حول این مساله آغاز شد. لیستی در آثار کلاسیک مارکسیستی و تجارب جنبش های انقلابی در دستور مطالعه حوزه ها قرار گرفت و نوشته هایی در این باره نوشته می شد که بتدریج در حوزه ها مورد بحث و مطالعه قرار گرفته و تصحیح و تکمیل می شد. دو جزوه درباره ی گذشته نوشته شد یکی درباره ی مبارزه مسلحانه و دیگری درباره ی حزب، جزوه اول بطور کامل در حوزه های مبارزه ایدئولوژیک مورد بحث قرار گرفت و بعدها بصورت کتاب منتشر گردید. جزوه دوم بدلیل حاد شدن مساله حاکمیت پخش نشد و تصمیم گرفته شد بحث حاکمیت در دستور حوزه ها قرار بگیرد. در رابطه با این بحث یکسری آثار مارکسیستی در دستور مطالعه حوزه ها قرار گرفت و نوشته درباره حاکمیت بتدریج و در بخش های مختلف در این حوزه ها مورد بحث و تصحیح قرار گرفت. این جزوه شامل یک مقدمه، سه بخش و یک ضمیمه بود که توسط رفقا، منصور اسکندری، رسول، توکل و من نوشته شد و بعد از انشعاب در نبرد خلق شماره ۱ دوره جدید منتشر گردید. در آغاز تفاوت نظرهایی وجود داشت که پس از یکدوره بحث حول خطوط اساسی توافق حاصل گردید. این جزوه برای پخش درونی در اختیار مرکزیت قرار گرفت ولی عملاً پخش نشد. در اغلب مناطق بطور محدود نیز در اختیار رفقای تشکیلات قرار نگرفت. بعنوان مثال ما خردار شدید که مسئول منطقه خوزستان چهل نسخه تکثیر شده از این جزوه را یکجا آتش زده و حتی یک نسخه را پخش نکرده است.

پس از پلنوم مرکزیت اهرم های تشکیلاتی را بیش از پیش در اختیار گرفت و عملاً به کنار گذاشتن و واگذاری مسئولیت های بی اهمیت به رفقای که در جناح اقلیت قرار داشتند مبادرت ورزید. رفیق رضا ستوده، بشوخی، کار و مسئولیت رفقای جناح اقلیت را به آتلیه های خاک برداری تشبیه می کرد (این اشاره ای بود به انقلاب بورژوازی فرانسه که کارگران را برای آنکه مشغول کنند به آتلیه های خاک برداری می فرستادند). پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک درونی نیز با موانع بیشتری روبرو می گردید و مرکزیت عملاً سد راه جاری شدن مبارزه ایدئولوژیک درونی و پخش نظرات

نظر هیئت تحریریه بطور کتبی به پلنوم ارائه نشده بود ولی رئوس آن در نامه هیئت تحریریه خطاب به رفقای سازمان که در تابستان نوشته شده بود، آمده بود که تشتت ایدئولوژیک، نداشتن مواضع روشن سیاسی-ایدئولوژیک و خط مشی مشخص علت بحران ارزیابی شده و تلاش برای تدوین برنامه، استراتژی و تاکتیک مشخص راه برون رفت پیشنهاد شده بود. این گرایش بر این باور بود که برخورد به گذشته باید در خلال تدوین برنامه، استراتژی و تاکتیک مشخص صورت بگیرد.

در رابطه با مشی چریکی، اکثریت پلنوم از رد کامل مشی چریکی دفاع می کرد، اقلیتی ضمن رد نقش محوری، از ضرورت کاربرد تاکتیک های مسلحانه در گذشته دفاع می کرد و اقلیت بسیار محدودی (رفیق محسن شانه چی، نماینده حوزه ارتباطات) نقش محوری مبارزه مسلحانه را در گذشته قبول داشت ولی دفاع چندانی از آن نکرد.

از جانب گرایش اقلیت پلنوم، مبارزه ایدئولوژیک علنی پیشنهاد شد که اکثریت پلنوم مخالف آن بود. پلنوم تنها درباره ی ریشه های بحران و راه برون رفت از آن به نتیجه مشخص رسید و نظر گرایش اکثریت مرکزیت را تصویب کرد و حول سایر مسائل نتوانست تصمیمی بگیرد و تصمیم گیری به مرکزیت محول شد. اکثریت کمیته مرکزی با موضع گیری اکثریت رفقای شرکت کننده در پلنوم درباره ی رد مشی چریکی به اهداف رسیده و موقعیت خویش را تثبیت کرده بود و صف بندی حول برخورد به مشی چریکی را در پلنوم رسمیت بخشید. اقلیت پلنوم مخالف این صف بندی بود و صف بندی حول مسائل مبرم جنبش را اصولی می دانست ولی نظرش چنانچه اشاره شد پیش نرفت.

۴- جناح بندی های اقلیت و اکثریت پس از پلنوم چه شکلی بخود گرفت؟ مناسبات بین آن دو چگونه بود و تا مقطع انشعاب چه روندی طی کرد؟ مبارزه ایدئولوژیک درونی در اقلیت و اکثریت در این فاصله چه تغییر و تحولی کرد و چگونه اعضا و فعالین سازمان در جریان اختلافات قرار داده می شدند؟

اکثریت مرکزیت که موقعیت اش پس از پلنوم تثبیت شده بود به جابجایی ها و تفسیر در سازماندهی شتاب بخشید که درگون ساختن سازماندهی و ترکیب هیئت تحریریه از آن جمله بود. هدف این اقدامات تضعیف موقعیت جناح اقلیت بود.

در جناح اقلیت در راستای مصوبات پلنوم، دامن زدن به بحث های درونی و ایجاد همگونی نظری، ایده ایجاد حوزه های مبارزه ایدئولوژیک مطرح شد. هر چند مرکزیت با ایجاد این حوزه ها مخالف بود ولی جناح اقلیت در این جهت اقدام کرد و رفقای که آمادگی شرکت در این حوزه ها را داشتند، حوزه بندی شدند و جلسات منظم هفتگی داشتند که اساساً بحث های نظری بود. این حوزه ها منحصراً از اعضای سازمان و در تهران تشکیل شد و هیچگونه شرط نظری برای ورود به آنها وجود نداشت در آغاز حتی برخی رفقای

حاکمیت جدید ۳- ارزیابی موقعیت جنبش کارگری و توده ای، روحیات توده ها در مناطق مختلف ۴- رابطه جنبش مقاومت خلق کرد با مبارزات سراسری در سایر مناطق و ادامه سیاست مشخص در قبال جنگ در کردستان مبتنی بر شرکت فعالانه در جنبش مقاومت خلق کرد و دفاع صریح از حقوق دمکراتیک و حق تعیین سرنوشت خلق کرد و اعلام رسمی این سیاست. در این جزوه پیش بینی شده بود که ممکنست حاکمیت عقب نشینی کرده و تن به صلحی موقت (نظیر ترکمن صحرا) بدهد که پیروزی موقتی برای جنبش انقلابی خواهد بود. بخش یکم را رفیق توکل، بخش سوم را رفیق منصور اسکندری و بخش دوم و چهارم را من نوشته بودم.

مضمون اصلی متفاوت این جزوه ها اتفاقی نبود و از دو دیدگاه مختلف در رابطه با مضمون اصلی مبارزه ی ایدئولوژیک ناشی میشد که پیشتر به آن اشاره کردم.

بحث ها در پلنوم، حول ریشه های بحران آغاز شد و بلافاصله به مسئله مشی چریکی و گذشته سازمان کشیده شد. اکثریت مرکزیت خواهان عمده شدن بحث حول مشی چریکی بود و هیچگونه تدارکی نیز در رابطه با مسائل مبرم و پیشروی سازمان ندیده بود و علیرغم اینکه در دستور کار پلنوم از پیش مساله ی تعیین خط مشی و مساله کردستان مورد تأکید قرار گرفته بود، تمایلی به کشیده شدن بحث ها، به این عرصه ها را نداشت و بحث مشی چریکی را می خواست عمده کند و در این جهت نیز علیرغم مخالفت اقلیت پلنوم موفق گردید و تمام وقت چند روزه پلنوم به بحث حول بحران و مشی چریکی گذشت و بدلیل و یا شاید بتوان گفت به بهانه فقدان وقت به بحث های دیگر پرداخته نشد.

پلنوم در چهار حوزه مجزا سازماندهی شده بود و شب ها دو نماینده از هر حوزه برای انتقال و هماهنگ کردن بحث های حوزه ها گرد هم می آمدند و در خود این جلسات هماهنگی نیز بحث ها گاه تا دیروقت ادامه می یافت و اختلافات و درگیری ها در این جلسات نیز ادامه داشت.

گرایش اکثریت مرکزیت تلاش داشت صف بندی حول نحوه برخورد به مشی چریکی و گذشته سازمان را به پلنوم تحمیل کند و گرایشی که نظر هیئت تحریریه کار و اقلیت مرکزیت را داشت تلاش می نمود صف بندی ها حول مسائل مبرم صورت بگیرد و نمی خواست به این صف بندی تن دهد. یک شب در یکی از جلسات هماهنگی رفیق هیئت معینی که بعنوان نماینده حوزه اش در این جلسه شرکت داشت و شاهد بحث های داغ دو طرف در این باره بود طنز جالبی را مطرح کرد و خطاب به رفقای که به گرایش اکثریت مرکزیت تعلق داشتند گفت رفقا شما زنکوله ای را بدست گرفته اید و بزور می خواهید به گردن کره ببندید.

در رابطه با بحران و راه برون رفت از آن دو نظر وجود داشت که یکی نظر اکثریت مرکزیت و دیگری نظر هیئت تحریریه نئوسریه کار بود. نظر اکثریت مرکزیت بطور کتبی همانطور که اشاره شد ارائه شده بود ولی

مخالف بود و در جهت جا انداختن نظر خویش تلاش می کرد .

اکثریت مرکزیت که خود تدوین کننده مصوبات پلنوم بود و به آن رای داده بود ، پس از پلنوم به این مصوبات عمل نکرد . بطوری که رفیق مصطفی مدنی برای ما نقل کرد ، برخی از این رفقا مدتی بعد در جلسه مرکزیت مطرح کرده بودند که در همان پلنوم نیز به نادرستی و غیرعملی بودن چنین مصوباتی معتقد بودند ولی بلحاظ مصلحت و ایزوله کردن کسانی که بطور کامل گذشته را رد نمی کردند به آن رای داده اند . چند ماه بعد نیز مرکزیت در سطح تشکیلات از خود انتقاد کرد که مصوبات پلنوم نادرست بوده است .

جناح اقلیت بتدریج به یک فراکسیون نظری تبدیل گردید . در جناح اقلیت نیز رفقای بودند که از دادن امکانات و ارتباطات به هیئت اجرایی خودداری می کردند . البته در این مورد تصمیم جمعی گرفته نشده بود و هر رفیق بنا به تشخیص خود عمل می کرد و بسیاری از رفقای جناح اقلیت چنین برخوردی نداشتند ولی در عین حال برخوردی انتقادی نیز با آن رفقا صورت نمی گرفت .

مناسبات اقلیت و اکثریت بر متن چنین برخوردهای متقابل و بویژه با چرخش مرکزیت به راست پس از واقعه گرفتن سفارت امریکا و پیشرفت در راستای حمایت روزافزون از حاکمیت بشدت تیره شده و به وخامت گرایده بود .

ایده مبارزه ایدئولوژیک بویژه با توجه به مشکلات روزافزونی که بر سر راه مبارزه ایدئولوژیک درونی ایجاد می شد ، در جناح اقلیت قوت گرفت و بعنوان یک اصل پذیرفته شد . البته بنظر من بخشی از رفقای اقلیت به این اصل عمیقاً باور نداشتند و مبارزه ایدئولوژیک علنی برای آنها پرچمی برای انشعاب بود ، این مساله برای خود من در جریان مبارزات درونی اقلیت پس از انشعاب بیشتر روشن شد .

۵- ایده انشعاب در اقلیت و اکثریت از چه زمانی مطرح شد ؟ در مقطع انشعاب موضوعات و اختلافات اصلی چه بود ؟ انشعاب چگونه عملی شد ؟

ایده انشعاب در جریان فدایی پس از انقلاب پیدا نشد . جریان فدایی خود با برش از جریان های سنتی و باصطلاح سیاسی کار متولد شده بود . بطور مشخص پس از ضربات سال ۵۵ بخشی از رفقایمان که مشی چریکی را رد کرده بودند ، از سازمان انشعاب کردند . در داخل زندان نیز رفقای که مشی چریکی را رد کرده بودند ، صف خود را از مدافعین مشی مسلحانه جدا کرده بودند ، اغلب این رفقا در مقطع انقلاب نیز به سازمان نپیوستند که نشان دهنده نوعی انشقاق بود . رفقای طرفدار نظر رفیق مسعود نیز اندکی پس از قیام بهمن انشعاب کردند .

بیش از شکل گیری جناح اقلیت در میان رفقای که جناح اقلیت را تشکیل دادند ، نظرات متفاوتی در این باره وجود داشت . یک نظر بر این باور بود که حول مشی چریکی باید صف ها هم متمایز شود و نظر دیگر

اعتقاد داشت که صف بندی ها حول مسائل مبرم جنبش باید صورت بگیرد و نه برخورد به گذشته . البته جناح اکثریت نیز به ضرورت صف بندی حول برخورد به گذشته تاکید داشت .

در یکی از جلسات مرکزیت که اگر اشتباه نکنم در تابستان ۵۸ تشکیل شد و کرایش اکثریت مرکزیت گذشته را بطور کامل رد کرده ، رفقای از من سوال کردند آیا اگر سازمان بطور کامل گذشته را رد بکند ، انشعاب خواهیم کرد یا نه ؟ پاسخ من این بود که سر برخورد به گذشته نه ، ولی چنانچه حول مسائل آینده و مبرم و مشی اختلافات اساسی باشد ، باید جدا شد . این موضع فردی من نبود و اغلب رفقای هیئت تحریریه نشریه کار چنین نظری داشتند البته رفیق هادی بعدا بمن انتقاد کرد که این موضع گیری سازشکارانه بوده است .

بنابر این تا آنجا که به جناح اقلیت برمی گردد می توانم بگویم هنگامی که رد کامل گذشته از جانب اکثریت مرکزیت مسجل شد ، برخی از رفقای اقلیت ایده انشعاب برایشان مطرح شد ولی برای اغلب رفقا بویژه اغلب رفقای هیئت تحریریه کار چنین نبود .

پس از پلنوم و با چرخش به راست مرکزیت در برخورد به حاکمیت و پیشرفت روزافزون اش در این راستا و روشن شدن اینکه تحلیل حاکمیت و مشی ایکه در قبال آن باید اتخاذ شود ، اختلافات اساسی وجود دارد ، ایده انشعاب در جناح اقلیت قوت گرفت و اغلب رفقا به این نتیجه رسیدند که انشعاب اجتناب ناپذیر می باشد . البته حول محورها ، شکل و زمان آن تفاوت نظر وجود داشت . بتدریج در جناح اقلیت این ایده که صف بندی ها حول مسائل مبرم جنبش و بطور مشخص تحلیل حاکمیت و مشی ما در قبال آن باید صورت بگیرد کاملاً جنبه غالب پیدا کرد .

ایده مبارزه ایدئولوژیک علنی نیز بشابه یک اصل مورد قبول تقریباً همه رفقا قرار گرفت .

جناح اقلیت که پس از پلنوم دست به نوعی عقب نشینی زده و به بحث تدوین نظرات پرداخته بود با تدوین بخشی از نظرات و بویژه تحلیل حاکمیت و مشی ما در برابر آن ، همگون شدن نسبی کانون های مخالفت علیه مرکزیت و نیز با توجه به اینکه رشد کرایش راست روانه در مرکزیت ابعاد جدی و خطرناکی بخود گرفته بود ، از اوائل بهار سال ۵۹ آماده تعرض بود . در بهار سال ۵۹ نامه ای توسط جناح اقلیت خطاب به مرکزیت تنظیم شد که دو خواست اصلی در آن مطرح شده بود

۱- پذیرش مبارزه ایدئولوژیک و اختصاص ستونی در نشریه کار برای بحث و پلمیک . ۲- حضور رفقای از اقلیت در ارکان های اصلی تصمیم گیری سازمان . پانزده روز هم مهلت تعیین شده بود که مرکزیت به آن پاسخ دهد . مرکزیت ابتدا در پاسخ به این نامه تعلل کرد ولی بعد از اینکه دید جناح اقلیت در تصمیم خود مصمم است ، بالاخره پذیرفت که مبارزه ایدئولوژیک علنی در نبرد خلق صورت بگیرد . بخشی از رفقای اقلیت بر این عقیده بودند که این پیشنهاد را بایست

پذیرفت ولی اکثر رفقا بر این عقیده بودند که بر پذیرش مبارزه ایدئولوژیک علنی در نشریه کار بایست اصرار کرد . استدلال این رفقا این بود که مرکزیت در چاپ و پخش نبرد خلق می تواند تعلل و سنگ اندازی کند و یا آن را بصورت محدود پخش کند ولی در مورد نشریه کار نمی تواند . مضافاً دامنه پخش نشریه کار بسیار وسیع می باشد . پس یکدوره کشککش بالاخره مرکزیت خواست اول یعنی مبارزه ایدئولوژیک علنی در نشریه کار را پذیرفت .

البته همین جا باید خاطر نشان کنم ، که تا آنجا که من اطلاع دارم اکثریت مرکزیت اعتقادی به مبارزه ایدئولوژیک علنی نداشت و حتی خود مانع جاری شدن مبارزه ایدئولوژیک سالم درونی بود . و تحت فشار اقلیت به چنین خواستی تن داد . در صحبت هایی که در همین زمان با برخی از رفقای مرکزیت داشتم ، نظر آنها این بود که این مبارزه ایدئولوژیک علنی در کار چند شماره ای بیشتر نمی تواند ادامه یابد و انشعاب قطعی می باشد .

درباره این هم که ایده انشعاب در جناح اکثریت چه زمانی شکل گرفت بهتر است خود آنها اظهار نظر کنند . بنظر من آنها نیز یکدست نبوده تفاوت نظر داشتند ولی عموماً به صف بندی حول برخورد به مشی چریکی اعتقاد داشتند و تمام تلاش شان این بود که چنین صف بندی ای را به سازمان تحمیل کنند و تا پیش از پلنوم مهر ماه ۵۸ به انشعاب حول این مساله فکر می کردند یا حداقل خطر آن احساس می کردند ولی پس از پلنوم و تثبیت موقعیت کرایش اکثریت مرکزیت در سازمان ، بیشتر در جهت کنار گذاشتن تدریجی و تصفیه جناح اقلیت عمل می کردند . بیاد دارم در مشاخره ای که با فرخ نگهدار پس از پلنوم سال ۵۸ داشتیم ، وی مطرح نمود که پس از این پلنوم اگر شما جدا هم بشوید این انشعاب براتب که اهمیت تر انشعاب رفقای طرفدار نظر مسعود خواهد بود .

پس از پذیرش مبارزه ایدئولوژیک ، خلاصه ای از تحلیل حاکمیت برای درج در نشریه کار ارسال شد و جناح اقلیت پذیرفت که مبارزه ایدئولوژیک علنی آغاز شود . البته رفقای به این تصمیم اقلیت اعتراض داشتند . از جمله رفیق هادی قرار با من گذاشت و چند ساعت حول این مساله با من صحبت کرد رفیق هادی از این تصمیم اقلیت بشدت ناراضی بود و می گفت این تصمیم اشتباه است و ارزیابی اش این بود که مرکزیت این خواست را پذیرفته است تا بدنبال آن امکانات و ارتباطات را از دست جناح اقلیت گرفته و آنها را تصفیه تشکیلاتی کند .

جناح اقلیت در تصمیماتی که می گرفت از همه رفقای اقلیت نظرخواهی کرده و نظر اکثریت را پیش می برد با توجه به وقت گیر بودن این مساله و مشکلات اش مدتی پیش از انشعاب نشستنی با شرکت رفقای اقلیت که در تهران بودند برگزار شد . در این نشست که در دو حوزه صورت گرفت تحلیل حاکمیت مورد تصویب قرار گرفت و نیز قرار شد پنج رفیق برای پیش بردن بحث با مرکزیت و تصمیم گیری ها انتخاب شوند تا در

هر مورد نظرخواهی عمومی نشود. رای گیری برای انتخاب رفقا مخفی بود و حد نصاب دو سوم آرا برای انتخاب تعیین شد و کاندیدا نیز معرفی نشد و هر رفیقی خودش تعدادی از رفقا را انتخاب کرد. سه نفر، رفقا توکل، رسول و من انتخاب شدیم. در نشست سه نفر به ترتیب آرای که رفقا آورده بود رفقا هادی، هاشم و منصور اسکندری به این جمع اضافه شدند. به این جمع اختیار داده شد در موارد مختلف تصمیم بگیرد پس از انشعاب این جمع کمیته مرکزی اقلیت را تشکیل داد.

در این جمع رفقا هاشم و رسول با پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک علنی در نبرد خلق نیز موافق بودند با پذیرش مبارزه ایدئولوژیک علنی در نشریه کار بسجز رفیق هادی بقیه رفقا با آن موافقت کردند.

پیش از پخش نشریه کار بما خبر رسید که مرکزیت توافق خود را زیر پا گذاشته و 'عنوان سازمان و اقلیت' بجای عنوان 'اکثریت و اقلیت' درج شده است بدنبال این خبر این جمع تصمیم گرفت که نشریه کار شماره ۶۱، پخش شود که بدنبال آن انشعاب جنبه عملی بخود گرفت.

۶- چرا و بجه دلائلی از مرکزیت و هیئت سیاسی استعفا دادید؟ چرا از شرکت در هیئت تحریریه نشریه کار خودداری کردید؟ تاثیر این اقدام شما چه بود؟ در جناح اقلیت حول نحوه پیشبرد مبارزه با اکثریت و مساله اکثریت و مساله انشعاب چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نظر خود شما چه بود؟

بدنبال پلنوم مهرماه ۵۸، گرایش اکثریت مرکزیت، موقعیت خود را تثبیت کرده بود و تغییر در سازماندهی تشکیلات و از جمله هیئت تحریریه کار آغاز شده بود و بویژه بدنبال گرفتن سفارت آمریکا، چرخشی در نظر گرایش اکثریت مرکزیت رخ داده بود. البته به نظر من این واقعه گرچه ممکنست نظر برخی رفقا را دگرگون کرده باشد ولی بعضی از اعضای هیئت سیاسی چنین تمایلاتی را از پیش داشتند و بطور صریح آن را بیان نمی کردند و این واقعه فرصتی بود که نظرات شان را صریح تر ابراز کنند. در چنین وضعیتی ارزیابی رفقا هادی، توکل و من این بود که تاثیر چندانی در تصمیم گیری های مرکزیت نمی توانیم داشته باشیم. از سوی دیگر بدلیل درگیری در کارهای مختلف، تا این مقطع، فرصت چندانی برای تدوین نظرات نداشتیم. لذا تصمیم گرفتیم استعفا دهیم که بتوانیم فرصت برای تدوین نظرات داشته باشیم. البته این استعفا نوعی جنبه اعتراضی نیز داشت.

من در نشست کمیته مرکزی که در همین زمان تشکیل شد، استعفا خود را در جلسه مطرح کرده و دلائل آن را توضیح دادم. اغلب اعضای کمیته مرکزی مخالف این استعفا بودند ولی من روی نظر خود ماندم. در همین جلسه رفقای جدیدی با رای اکثریت اعضای کمیته مرکزی، به کمیته مرکزی اضافه شدند که اگر درست بخاطر من مانده باشد رفقا مصطفی مدنی و جمشید طاهری پور و اصغر بودند.

رفیق مصطفی عضو هیئت تحریریه بود و در پلنوم نیز از نظرات اقلیت دفاع می کرد ولی مدت کوتاهی پس از انتخاب شدن به کمیته مرکزی نظرش روی حاکمیت تغییراتی کرد و از اقلیت فاصله گرفت.

مدتی پس از این استعفا فرخ نگهدار که مسئول نشریه کار شده بود، با رفیق توکل و من تماس گرفت و پیشنهاد کرد که عضو هیئت تحریریه جدید کار بشویم. ما هر دو این پیشنهاد را رد کردیم و حاضر نشدیم هیئت تحریریه جدید کار شرکت کنیم.

با استعفا ما برخی از رفقای اقلیت هیئت تحریریه کار موافق و برخی مخالف بودند و قرار شد هر رفیقی خودش تصمیم بگیرد و بجز ما دو نفر سایر رفقای هیئت تحریریه مسئولیت هایی که به آنها پیشنهاد شد پذیرفتند.

این استعفا گرچه بما فرصت داد که بتوانیم به تدوین نظرات پسردانیم ولی تاثیرات منفی در کل تشکیلات بجای گذاشت. اگر ما استعفا نمی دادیم اولاً تصویر عینی تر و واقعی تر از وضعیت تشکیلات و ارکان های رهبری و صف بندی های آن داشتیم و در ضمن بحث های مرکزیت قرار داشته و موضع می گرفتیم و این امر جناح اقلیت را در برخورد به مسائل سیاسی و تشکیلاتی فعال تر می کرد. ثانیاً دست مرکزیت در اقداماتی که به آن دست زد کاملاً باز نبود و ما بسهم خود، هر چند محدود در تصمیم گیری ها می توانستیم تاثیر داشته باشیم و با استفاده از ارکان های تشکیلاتی در به جریان افستادن مبارزه ایدئولوژیک درونی می توانستیم نقش ایفا کنیم. گرچه رفیق مصطفی هنگام انتخاب شدن به مرکزیت در جناح اقلیت قرار داشت ولی با تغییر نظرات و فاصله گرفتن از اقلیت در حقیقت جناح اقلیت فاقد نماینده در ارکان های رهبری بود و فقط در هیئت تحریریه رفقای حضور داشتند.

بنابراین در مجموع بنظر من استعفا ما یک اشتباه جدی بود. البته به این اشتباه اغلب ما کمابیش پیش از انشعاب نیز پی برده بودیم و بهمین دلیل نیز یکی از خواست های اقلیت در نامه ای که به مرکزیت نوشت، حضور رفقای از اقلیت در ارکان های اصلی تصمیم گیری بود.

۷- در جناح اقلیت حول نحوه پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک با اکثریت و مساله انشعاب چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نظر خود شما چه بود؟

در رابطه با اختلاف حول نحوه پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و مساله انشعاب در جناح اقلیت در سوال های قبلی پاسخ دادم، ولی همین قدر اضافه کنم که من به صف بندی حول مسائل مبهم جنبش اعتقاد داشتم و از تابستان ۵۸ از ایده مبارزه ایدئولوژیک علنی دفاع می کردم و هنگامی که اختلافات حول مساله حاکمیت و مشی ما در قبال آن روشن تر شد و مشخص گردید که اکثریت مرکزیت در راستای حمایت از حاکمیت سمت گیری کرده است، انشعاب به امری قطعی و اجتناب ناپذیر برای من مبدل شد.

۸- چرا وقتی اکثریت به توافق خود برگشت و پذیرفت که عنوان 'سازمان و اقلیت' را با عنوان 'اکثریت و اقلیت' عوض کند جلوی انشعاب را نگرفتید؟

وقتی خبر رسید که اکثریت به توافق خود برگشته و پذیرفته است که عنوان 'سازمان و اقلیت' را با عنوان 'اکثریت و اقلیت' عوض کند، نشریه کار شماره ۶۱ اقلیت پخش شده بود. شش رفیقی که انتخاب شده بودیم تا در اینگونه موارد تصمیم بگیریم تشکیل جلسه دادیم. اختلاف نظر وجود داشت یک نظر معتقد بود که باید بپذیریم نشریات توزیع شده را جمع آوری کنیم و نظر دیگر این بود که دیگر نشریه پخش شده و دیر شده است. با توجه به اینکه اختلاف جدی و مساله حساس بود، لذا از تک تک رفقای جناح اقلیت نظرخواهی کردیم و نظر اکثر رفقا این بود که نشریه پخش شود و در نتیجه نشریه پخش شد. عکس العمل مرکزیت در قبال این اقدام قطعیت بخشیدن به انشعاب بود.

۹- امروز که به گذشته نگاه می کنید این انشعاب را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا می شد جلوی انشعاب را گرفت؟ آیا انشعاب اقدام درستی بود یا نه؟

راجع به این انشعاب تاکنون اظهارنظرهای مختلفی شده است. جناح اکثریت همواره بر این ایده پای فشرده است که این انشعاب حول برخورد به مشی چریکی صورت گرفته است و همواره در تبلیغات خود بر آن تاکید کرده است و هنوز به نظر می رسد که بر این باورند. حال آنکه نگاهی واقع بینانه و منصفانه به سیر رویدادها و اختلافات آن دوره نشان می دهد که چنین نیست و محور انشعاب حول تحلیل حاکمیت و مشی ما در قبال آن بوده است. همراه شدن رفقای از اعضای با سابقه سازمان که مشی چریکی را بطور کامل رد کرده بود با اقلیت در هنگام انشعاب، خود دلیلی بر این امر است. پس از انشعاب نیز رد یا قبول مشی چریکی یا دیدگاه نسبت به گذشته سازمان معیاری برای پذیرش رفقا در اقلیت نبود. در سطح جامعه نیز تمایز بین اقلیت و اکثریت بصورت مخالفین و موافقین حاکمیت، منعکس گردید و جا افتاد. بنابراین تا آنجا که به جناح اقلیت برمی گردد، می توانم بگویم اگر اختلافات حول تحلیل حاکمیت و مشی ما در قبال آن به چنان ابعادی نمی رسید، و دو مشی کاملاً متفاوت و متضاد در برابر هم قرار نمی گرفت، حداقل اغلب رفقای اقلیت انشعاب را اجتناب ناپذیر ارزیابی نمی کردند.

در جناح اکثریت حداقل تا مقطع پلنوم مهرماه این ایده غالب بود که صف بندی و تعیین تکلیف حول برخورد به گذشته سازمان باید صورت بگیرد. پس از پلنوم مهرماه با رشد اختلافات سیاسی و تقابل دو تحلیل متفاوت از حاکمیت و دو مشی اساساً متضاد در قبال آن بعید می دانم که اهمیت این مساله دست کم برای بخشی از اعضای مرکزیت جنبه کاملاً فرعی داشته است.

## سئوالات:

۱- اقلیت و اکثریت بطور رسمی در پلنوم مهرماه ۵۸ شکل گرفت، ولی روند شکل گیری جناح بندی های درونی سازمان، پس از انقلاب بهمن آغاز می شود. این روند پس از انقلاب چگونه بود؟ حول چه مسائل نظری، سیاسی و تشکیلاتی این جناح بندی ها شکل گرفت؟ حول مسائل مهم از جمله برخورد به حاکمیت ارزیابی از گذشته و مشی چریکی، جنگ اول ستندهج، جنگ اول گنبد، نامه به بازرگان، جنگ مردادماه در کردستان و... اختلاف و صف بندی ها در سازمان و رهبری چگونه بود؟

۲- چه کسانی در شکل گیری جناح بندی های درونی نقش مهم داشتند؟ پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک بچه نحوی بود؟ و حول نحوه پیشبرد آن چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نقش و تاثیر نیروهای دیگر در جناح بندی های درونی سازمان چه بود؟

۳- چرا و بچه دلانلی تصمیم گرفته شد پلنوم مهرماه تشکیل شود؟ این پلنوم با چه تدارکی و چگونه تشکیل گردید؟ چه نوشته هایی به پلنوم ارائه شد؟ مضمون اصلی اختلافات در پلنوم، صف بندی ها و نتایج پلنوم چه بود؟

۴- جناح بندی های اقلیت و اکثریت پس از پلنوم چه شکلی بخود گرفت؟ مناسبات بین آن دو چگونه بود و تا مقطع انشعاب چه روندی طی کرد؟ مبارزه ایدئولوژیک درونی در اقلیت و اکثریت در این فاصله چه تغییر و تحولی کرد و چگونه اعضا و فعالین سازمان در جریان اختلافات قرار داده می شدند؟

۵- آیا قبل و بویژه بعد از پلنوم مهرماه ۵۸ نظر و دیدگاه اعضا را در سازماندهی دخالت می دادید؟ دلانل و هدف اصلی تغییرات در سازماندهی تشکیلات از جمله تشریح کار پس از پلنوم چه بود؟

۶- ایده انشعاب در اقلیت و اکثریت از چه زمانی مطرح شد؟ در مقطع انشعاب موضوعات و اختلافات اصلی چه بود؟ انشعاب چگونه عملی شد؟

۷- در جناح اکثریت حول نحوه پیشبرد مبارزه با اقلیت و مساله انشعاب چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نظر خود شما چه بود؟ چرا مصوبه پلنوم مهرماه در رابطه با مضمون اصلی مبارزه ایدئولوژیک پیش برده نشد؟

۸- چرا پیشنهاد اقلیت برای مبارزه ایدئولوژیک در پلنوم مهرماه رد شد و در مقطع انشعاب ابتدا پذیرفته شد در نبرد خلق صورت بگیرد و سپس در تشریح کار پذیرفته شد و چرا و به پیشنهاد چه کسی عنوان "سازمان و اقلیت" انتخاب گردید و سپس به اکثریت و اقلیت تغییر یافت؟

۹- امروز که به گذشته نگاه می کنید این انشعاب را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا می شد جلوی

## انشعاب را گرفت؟ آیا انشعاب اقدام درستی بود یا نه؟

۱۰- اگر نکته مهم دیگری به نظرتان می رسد که در سئوالات مطرح شده است، لطفا ذکر کنید.

طی سال های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ نظرات رفیق جزینی در سازمان پذیرفته شد، و ما آن را، در آذرماه ۱۳۵۶ در یک جزوه ای بنام 'پیام دانشجو' بعنوان نظرات رسمی سازمان اعلام کردیم، بدین وسیله از مشی اولیه سازمان، فاصله گرفتیم و گام بلندی بسوی کار سیاسی- صنفی و کارست همه اشکال مبارزاتی برداشتیم، ولی مسایل نظری و عملی فراوانی همچنان بی پاسخ ماند. رشد جنبش توده ای در سال ۱۳۵۶ از یکسو و سطح بحث های جاری میان نیروهای جنبش مسلحانه از سوی دیگر، تعیین تکلیف با مشی چریکی را در دستور قرار داده بود. نظرات رفیق جزینی در زمینه محوری بودن مبارزه مسلحانه و اینکه حزب در پروسه مبارزه مسلحانه و تشکیل ارتش خلق بوجود می آید، با شرایطی که در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ بوجود آمده بود، انطباق نداشت. ما در تداوم بحث و راه جویی برای برون رفت از بحران، ضمن شرکت فعال و گسترده در جنبش توده ای، کار سیاسی و صنفی در میان طبقه کارگر را وظیفه اساسی سازمان اعلام کردیم. ما با این کار از نظریات رفیق جزینی نیز فراتر رفتیم. این مباحث، توسط رفیق شهید علیرضا شاندیزی (جواد) جمع بندی شده و در تابستان سال ۱۳۵۷ در یک جزوه ای بنام 'وظایف اساسی ما' در سطح جنبش منتشر شد. در این فاصله رفیق جمشید طاهری پور و رفقا نقی حمیدیان و مصطفی مدنی که در زندان بودند، در دو جزوه جداگانه، نظریات خود را برای ما ارسال کرده بودند. سمت اصلی نظر جمشید، رد مشی چریکی بود. رفقا نقی و مصطفی نیز نه با صراحت جمشید ولی با مشی چریکی برخوردهای انتقادی کرده بودند. ما این جزوات را تکثیر کرده و در اختیار تیم های سازمانی قرار دادیم. البته تعدادی از رفقا با این کار موافق نبودند. بعد از اینکه رفیق نکهدار بالاخره در آبان ماه سال ۱۳۵۷ مخفی شد، جزوه دیگری در این زمینه، تحت عنوان 'باز هم درباره وظایف اساسی ما' توسط وی تحریر و منتشر شد، اگرچه سمت اصلی مواضع اعلام شده در این جزوات، رد مشی چریکی (هم بروایت رفیق مسعود و هم بروایت رفیق بیژن) بود، اما، هنوز با مشی چریکی و نظرات ناظر بر آن، بویژه با مشی چریکی بروایت رفیق بیژن، تعیین تکلیف نشده بود، بخاطر همین، بیشتر حساسیت آن بخش از رفقا را برانگیخت که طرفدار نظرات رفیق مسعود احمدزاده بودند. اواخر سال ۱۳۵۷، بویژه بعد از انقلاب، تعیین تکلیف با مشی چریکی و نظرات ناظر بر آن (اعم از نظرات بیژن و مسعود)، بویژه تعیین تکلیف با روش و اشکال مبارزاتی

چریکی و سمت گیری بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر از طریق کار سیاسی- صنفی و کار آگاهگرانه، به مسئله حیاتی سازمان بدل شده بود.

رفقا، اشرف دهقانی، حرمتی پور، رحیم صوری، رحیم کریمیان، فریبرز سنجر و... منتظر مباحث بعدی نماندند و از موضع دفاع از نظرات رفیق مسعود، از سازمان جدا شدند و تحت نام چریک های فدایی خلق ایران به فعالیت ادامه دادند. البته این رفقا، بر این گمان بودند که استقرار حاکمیت جدید، نقشه امپریالیزم آمریکا است. در این زمینه هیچ بحث جدی میان ما در میان نبود.

اسفند ۱۳۵۷ و اوایل سال ۱۳۵۸، بحث ها بطور عمده روی دو محور متمرکز شده بود. تحلیل از حاکمیت و تعیین موضع و سیاست و روش مبارزاتی از یکسو، تعیین تکلیف با مشی گذشته از سوی دیگر. همه جا سخن از بحران بود. مهرماه ۱۳۵۸، پلنوم وسیعی با شرکت ۶۰ نفر، جهت رسیدگی به دو موضوع تشکیل شد. ۱- بررسی گذشته و مشی چریکی. ۲- بررسی روش مبارزاتی ما در کردستان (اینکه موضع ما نسبت به مبارزه مسلحانه در کردستان چه باید باشد).

در عین حال، در این پلنوم، موضوع علل و عوامل بحران درون سازمان، مورد بحث و گفتگو میان شرکت کنندگان قرار گرفت. بعد از یکی دو روز بحث، نسبت به مشی مسلحانه، کارست آن در گذشته و آینده و نسبت به علل و عوامل بحران و راه برون رفت از آن، عمدتا، دو موضع نسبتا مشخصی وجود داشت.

۱- الف- مشی مسلحانه، مشی جدا از توده بود، اما مبارزه مسلحانه بعنوان تاکیک، در گذشته، می توانست و می بایستی بکار گرفته می شد این تاکیک در آینده نیز می تواند مورد استفاده قرار گیرد. ب- بحران ناشی از ابهام در خط مشی سیاسی و فقدان برنامه است. راه برون رفت از بحران، در دستیابی به برنامه و خط مشی سیاسی است.

۲- الف- مشی مسلحانه، مشی جدا از توده بود و مبارزه مسلحانه به عنوان تاکیک، در گذشته درست نبود. ب- بحران، ناشی از عدم وجود حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک در سازمان است. راه برون رفت از بحران، بازگشت به اصول و تدوین برنامه و مشی سیاسی است. در پلنوم وسیع مهرماه ۱۳۵۸، نزدیک به ۹۰٪ مدافع نظر دوم بودند.

تا آنجا که من خاطر من است، در این پلنوم، هیچ یک از طرفین از کلیت مشی مسلحانه (اعم از نظر رفیق بیژن و رفیق مسعود) دفاع نمی کردند. هیچ یک از طرفین مخالف کار سیاسی و صنفی و کار آگاهگرانه میان طبقه کارگر حرکت در جهت تشکیل حزب طبقه کارگر نبودند، بلکه مدافع آنها بودند. در این پلنوم، بحث این نبود که آیا، سیاست و استراتژی سیاسی سازمان مبنی بر سرزنکونی رژیم دیکتاتوری شاه درست بود یا غلط. از آنجا که استراتژی و سیاست نبرد با دیکتاتوری شاه مورد تایید همه بود، مورد بحث نیز قرار نگرفت. بحث ها عمدتا بر سر شکل و روش مبارزه متمرکز بود. هیچ کس، هیچ برنامه و خط مشی سیاسی جدا از آنکه



من انتقاد را قبول نکردم و روی نظر خود باقی ماندم. البته خوشبختانه جنگ نشد.

در مورد جنگ اول کبک نیز، کمیته مرکزی آشکارا مخالف جنگ بود و حتی هیئتی برای فورو نشانیدن جنگ، به منطقه اعزام کردیم. هیچ رفیقی از کمیته مرکزی مدافع جنگ نبود.

یکی از مواردی که در پلنوم وسیع مورد بحث و جدل جدی قرار گرفت، موضوع جنگ مسلحانه در کردستان بود. دو موضع نسبتاً متفاوتی در پلنوم وجود داشت. یکی آشکارا می گفت، ما باید در برابر جنگ حکومت علیه مردم کردستان، وارد مبارزه مسلحانه شویم، دیگری می گفت، سازمان نباید بنام خود در جنگ شرکت کند. طیف های مخالف و مدافع این دو نظر، بگونه ای بود که در قالب شک جناح بندی اقلیت و اکثریتی که بر سر مشی گذشته شکل گرفته بود، نمی کنجید. بعنوان مثال، من و رفقا جواد(علیرضا

شاندیزی، عضو کمیته مرکزی، بعد از چند سال زندانی شدن، بدست مامورین جمهوری اسلامی تیرباران شد) و محمد کردستان (بهباد کریمی)، جزو اکثریت بودیم ولی نسبت به موضوع جنگ مسلحانه در کردستان دو موضع کاملاً متفاوتی داشتیم. من موافق شرکت مسلحانه نبودم. برای روشن شدن موضوع، لازم است، خاطره ای را در این جا بیان کنم. قبل از پلنوم وسیع، وقتی که ارتش و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی به سرپرستی چمران، شهر سردشت را محاصره کرده بودند و مردم سردشت، شهر را بعنوان اعتراض تخلیه کرده و در اطراف شهر اطراق کرده بودند، کمیته مرکزی سازمان، هیئتی مرکب از رفقا انوشیرون لطفی و محسن شانه چی (این رفقا توسط رژیم تیرباران شدند) را تحت مسئولیت من، جهت بررسی و رسیدگی به مسئله جنگ به کردستان اعزام کرد.

در همان روز، سازمان های سیاسی، از جمله سازمان ما در سنندج، به عنوان اعتراض به حکومت و حمایت از مردم سردشت، یک راه پیمایی از سنندج به سردشت ترتیب داده بودند. ما دو شب و دو روز در میان مردم سردشت بودیم. در این فاصله، ما با رفقای خود و برخی از مسئولین کومله نظیر کاک فواد، و حزب دموکرات کردستان درباره جنگ بحث و گفتگو داشتیم. لازم است گفته شود که کمیته مرکزی سازمان در آن مقطع، موضع روشنی در این مورد که آیا سازمان در برابر حکومت، در کردستان وارد مبارزه مسلحانه بشود یا نه، نداشت. بعد از ورود به منطقه، دیدار با مسئولین سازمان و دیگر جریانات سیاسی و بررسی اوضاع از نزدیک، من به نمایندگی از هیئت اعزامی سازمان، همراه رفیق بهروز سلیمانی، مسئول تشکیلات سنندج، در یک جلسه حدوداً ۲۰ نفره، مرکب از افراد شورای شهر سردشت، حزب دمکرات کردستان و کومله و سازمان ما شرکت کردم. در این جلسه، شهید کاک فواد و ابوکریمی (از نمایندگان حزب دموکرات کردستان ایران در اروپا) که خوشبختانه زنده است حضور داشتند. بعد از شنیدن سخنان تعداد قابل توجهی از دوستان مبنی بر دفاع مسلحانه از حقوق و مبارزات مردم کردستان در برابر حکومت، من طی صحبت ۱۰ دقیقه ای، موضع خود مبنی بر مخالفت با

شماره ۳۵ (آبان ماه ۱۳۵۸) و کار شماره ۳۷ (آذر ۱۳۵۸) شروع می شود. این مقالات از یکسو حزب توده ایران را، سازشکار اعلام می کند، از سوی دیگر نسبت به اردوگاه جهانی ضدامپریالیستی (سوسیالیسم واقعا موجود) نگاه مثبت دارد. این مقالات، در واقع، بازتاب سایش دگم های خرده بورژوازی (حکومتیان) نبود بلکه آغاز سایش مخالفت با جمهوری اسلامی و نزدیکی به آن بود. اساساً از این به بعد است که موضع گیری نسبت به حاکمیت، بتدریج، به موضوع اختلاف جدی میان اقلیت و اکثریتی که قبلاً بر سر مشی گذشته شکل گرفته بود، بدل می شود. هیچیک از رفقای اقلیت، علیرغم مخالفت با سمت گیری این مقالات، هیچ سندی را، جهت بررسی و تصویب، به کمیته مرکزی، ارائه ندادند.

و اما درباره اینکه آیا جنگ اول کردستان و کبک، از جمله موارد اختلافی بود که منجر به جناح بندی در کمیته مرکزی شود، می توانم بگویم این طور نبود. اولاً این جنگ ها را ما ایجاد نکرده بودیم که بر سر ایجاد یا عدم ایجاد آن اختلاف نظر داشته باشیم. دیگران ایجاد کرده بودند و دامنگیر ما هم شده بود. ثانیاً، موضع گیری در برابر جنگ های جاری، نمی توانست، جدا از مواضع عمومی ما نسبت به حاکمیت باشد و موجب جناح بندی شود. در آن موقع کمیته مرکزی مخالف حاکمیت بود. ثالثاً، در کمیته مرکزی وقت، قبل از اینکه بتوان، از اختلاف نظر درباره جنگ اول کردستان سخن گفت، باید به اغتشاش نظر و ناروشنی ها انگشت گذاشت.

باید توجه داشت که، اگرچه سازمان، در آن مقطع کمیته مرکزی داشت، ولی هنوز، سیستم و مکانیزم و قواعد و ضوابط حزبی روشن و مدونی وجود نداشت، تا با تکیه بر آن، هم بتوان سیاست و مواضع اصلی سازمان را تدوین و تصویب کرد و هم اجرای آن سیاست و افراد کمیته مرکزی را کنترل کرد. آن زمان، ما هنوز هیات سیاسی به مفهوم واقعی کلمه و دبیر اول و سخنگو و تشکیلات حزبی و... نداشتیم. بسیاری

مواقع، حوادث بگونه ای پیش می رفت که هر یک از ما، ناچار بودیم بدون اطلاع دیگر رفقای کمیته مرکزی، در برابر این حوادث موضع بگیریم. در آن موقع، این مواضع، سراجتی مواضع سازمانی می شد. این وضع شامل اعضای کمیته مرکزی و مسئولین تشکیلاتی نیز بود. علیرغم وجود کمیته مرکزی، افراد کمیته مرکزی و مسئولین استان ها و شهرها، بسته به اینکه کجا قرار گرفته بودند و به چه امکانات و به کدام یک از رفقای کمیته مرکزی دست رسی داشتند، نظرات خود را بجای نظرات کمیته مرکزی پیش می بردند.

بعنوان مثال، وقتی که رفیق بهروز سلیمانی بعنوان مسئول سنندج از سنندج با من تماس تلفنی گرفت (من در ستاد سازمان در خپابان میکده بودم) و گفت که ما در سنکر هستیم و چه باید کنیم، من پاسخ دادم، ما مخالف جنگ هستیم و شما نباید بشکل مسلحانه در جنگ شرکت کنید. بهروز چنین کرد. وقتی که این موضوع را با فرخ در میان گذاشتم، او مرا مورد انتقاد قرار داد که چرا تو چنین رهنمودی دادی.

بطور رسمی از طرف مرکزیت اعلام شده بود، ارائه نکرد. اساساً در این پلنوم راجع به برنامه و خط مشی بحثی انجام نگرفت تا حول آن جناح بندی شود. در این پلنوم ما روی اصول تاکید داشتیم و مشی گذشته را از این زاویه مورد نقد و انتقاد قرار می دادیم و راه برون رفت از بحران را در تجهیز سازمان به مارکسیسم-لنینیسم جستجو می کردیم، آن رفقا، این بحث را بی مورد می دانستند و معتقد بودند، ایدئولوژی سازمان، مارکسیسم-لنینیسم است و مشکل سازمان، مشکل نداشتن برنامه و سیاست روشن است.

متأسفانه، اتخاذ مواضع خام از جانب طرفین، و بدتر از آن اصرار بر این مواضع نادرست و ناپخته توسط هر کدام از ما، منجر به جناح بندی، اقلیت و اکثریت در سازمان شد.

تا این پلنوم، اگرچه، کمیته مرکزی سازمان، تحلیل همه جانبه و روشنی از حاکمیت نداشت ولی در تحلیل نهایی، حاکمیت را، حاکمیت خرده بورژوازی و سپس کرا شناخته و مشی مخالفت و مبارزه با آن را در پیش گرفته بود. رای ندادن به جمهوری اسلامی، و نامه به بازرگان، از نمونه های بارز مخالفت کمیته مرکزی با جمهوری اسلامی بود. در آن مقطع، برخی از رفقا نظیر حیدر، بر این نظر بودند که، حاکمیت، ارکان سازش خرده بورژوازی و آپسگرا و لیبرالها است ولی نامه به بازرگان، در کمیته مرکزی، قبل از انتشار بیرونی، هیچ مخالفی نداشت. مخالفت با نامه به بازرگان، بعد از انتشار، از طرف اعضای سازمان مطرح شد. موضع گیری در برابر حاکمیت، علیرغم وجود نظرات متفاوت در کمیته مرکزی، تا پلنوم وسیع و در پلنوم وسیع، به یک موضوع اختلافی که منجر به جناح بندی در کمیته مرکزی و پلنوم وسیع شود، تبدیل نشده بود. این اختلاف نظر، آتقدر غیرجدی بود که

حتی در پلنوم وسیع بعنوان یک موضوع جدی مورد بحث و تبادل نظر قرار نگرفت. تا آنجا که خاطریم است، رفیق حیدر که از طراحان اصلی 'ارکان سازش' بود، هیچ سندی را درباره مشی سیاسی سازمان، جهت تصویب، به کمیته مرکزی و پلنوم وسیع ارائه نکرد. و هیچ کس دیگر نیز این کار را نکرد. برای روشن شدن حد اختلاف نظرات موجود در کمیته مرکزی تا مقطع پلنوم وسیع، لازم است گفته شود که رفیق نگهدار که نویسنده اصلی نامه به بازرگان بود، بعدها، در اواخر پائیز سال ۱۳۵۸، در کار شماره ۲۵، طی مقاله ای، خمینی را مورد انتقاد قرار داد که چرا لیبرال ها را در راس حکومت قرار داده است. این مقاله را رفیق فرخ و رفیق امیر نوشته بودند و رفیق مصطفی مدنی که در عمل سر دبیر نشریه بود آن را در نشریه درج کرده بود. چرخش از موضع مخالفت با حاکمیت خرده بورژوازی و آپسگرا و گرایش مثبت به دولت موقت، به موضع مخالفت با دولت بازرگان و نزدیکی به حاکمیت، بعد از پلنوم وسیع انجام گرفت. در آبان سال ۱۳۵۸، فرخ طی مقاله ای در مورد تسخیر لانه جاسوسی، به سایش دگم های خرده بورژوازی اشاره کرده و تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان خط امام را، اقدام ضدامپریالیستی اعلام می کند. اختلاف اصلی در مورد تحلیل از حاکمیت، در درون سازمان، در واقع از کار

جنگ مسلحانه و دلایل مخالفت خود را توضیح دادم. من به دوستان توضیح دادم که در لحظه کنونی، با توجه به روانشناسی مردم و نفوذ خمینی در میان اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران، جنگ ما و شما در کردستان علیه حکومت خمینی، علیرغم حقانیت و مواضع ما و شما، جنگ علیه اکثریت مردم ایران تلقی خواهد شد. ما نباید با شرکت در جنگ ناخواسته، بدست خمینی بهانه بدهیم تا بتواند مردم را در برابر ما قرار بدهد. به دوستان توضیح دادم که ما و شما نه تنها به لحاظ سیاسی، بلکه به لحاظ تدارکاتی و تسلیحاتی نیز شرایط شرکت و ادامه جنگ نابرابر را نداریم. با خالی کردن یکی دو تا پادگان نمی شود، این جنگ را به سرانجام موفق رساند. بدوستان گفتم که در شرایط کنونی، حتی اگر همه مردم کردستان، از پیر و جوان و زن و مرد و کودک، تا دندان مسلح شوند و دست به مبارزه مسلحانه علیه حکومت بزنند، متاسفانه قادر نخواهند شد حکومت را در چشم انداز نزدیک، شکست بدهند و به اهداف خود برسند. حل مسئله مردم کردستان ایران بدون حل مسئله کل مردم ایران شدنی نیست و اکثریت مردم ایران متاسفانه با حکومت است و در لحظه کنونی جنگ مسلحانه با حکومت درست نیست. جلسه همان شب بدون نتیجه به پایان رسید. روز بعد، نمایندگان شورای شهر و نمایندگان دولت و چمران، بعد از مذاکرات چند ساعته، به توافقاتی رسیدند و مردم به خانه و کاشانه خود برگشتند. خوشبختانه در سردشت جنگ نشد. من از آنجا به بانه رفتم. بعد از ملاقات و گفت و گو با رفقای 'بانه' و رفیق یوسف کشتی زاده، مسئول تشکیلات سازمان در بانه (رفیق یوسف بدست رژیم تیرباران شد) رهسپار مهاباد شدم.

بعد از دیدار و گفتگو با رفیق محمد کردستان (بهرزاد کریمی)، از او خواستم جلسه ای تشکیل داده و این مواضع را با رفقا در میان بگذارد. از آنجا که رفیق محمد با مواضع مطرح شده از جانب من، موافق نبود، گفت، نمی تواند مسئولیت این موضع را بپذیرد و نمی خواهد این موضع را در جلسه توضیح دهد. او گفت می تواند جلسه ای تشکیل دهد و من راسا این مسائل را در جلسه توضیح بدهم. او گفت در این جلسه شرکت نخواهد کرد. من از رفیق محمد خواستم، چنین جلسه ای را با مسئولیت من ترتیب بدهد. و او چنین کرد، اکثریت رفقای شرکت کننده در جلسه (فکر می کنم بیش از ۸۰ نفر می شدند) بعد از شنیدن حرف ها و دلایل من، به مخالفت با مواضع من و به دفاع از دفاع مسلحانه از حقوق مردم کردستان در برابر رژیم برخاستند. شب همان روز، وقتی که ما در ستاد سازمان در مهاباد بودیم، خیر رسید که نیروهای رژیم، می خواهند این شب یا فردا به مهاباد حمله کنند. روز بعد، من رهسپار اورومیه شدم. همان روز و یا یک دو روز بعد، نیروهای مسلح رژیم به مهاباد حمله کرد و نیروهای مسلح حزب دموکرات کردستان ایران، و نیروهای مسلح سازمان ما و دیگر احزاب و سازمان ها به دره احزاب عقب نشینی کردند. در این زمان، کمیته مرکزی سازمان هنوز موضع روشنی در زمینه شرکت یا عدم شرکت مسلحانه در برابر رژیم نداشت.

این ناروشنی تا پلنوم وسیع و در پلنوم وسیع نیز ادامه داشت. اما چنانکه قبلا گفته شد، صف بندی روی این موضوع، مشابه صف بندی روی مشی چریکی نبود. اقلیت و اکثریتی که روی این موضوع در سازمان و پلنوم وسیع بوجود آمد با اقلیت و اکثریتی که روی گذشته وجود داشت، انطباق نداشت. تعداد زیادی از رفقا که با مشی چریکی موافق نبودند و جزو اصولیون بودند، تا پلنوم و حتی بعد از پلنوم نیز طرفدار دفاع مسلحانه از حقوق و مبارزات مردم کردستان بودند. و برخی رفقای مشهور به اقلیت، چنین نظری نداشتند. این بود روند شکل گیری اقلیت و اکثریت تا پلنوم وسیع، اما لازم است برای روشن شدن موضوع به یک نکته مهم اشاره کنم. چیزی که تاکنون هیچ جا مطرح نشده است. تاکنون همه بر این گمان هستند که، گویا نطفه های سازماندهی انشعاب، در پلنوم وسیع مهرماه ۱۳۵۸ بسته شده است. رفقای اقلیت، بویژه حیدر، بر این تصور بودند که اگر، اکثریت، این نظر را می پذیرفت که حاکمیت، ارکان سازش خرده بورژوازی واپس گر و لیبرال هاست، انشعاب انجام نمی گرفت. این رفقا کوشش می کردند و هنوز هم کوشش می کنند، اختلاف سیاسی را مبنای اصلی سازماندهی انشعاب قلمداد کنند.

البته این بخشی از واقعیت است. اگر درباره تحلیل از حاکمیت و موضع گیری در برابر آن اختلاف جدی وجود نداشت، رفقای که قبل از پلنوم وسیع، قصد انشعاب داشتند، بشدت تضعیف می شدند و شاید انشعابی رخ نمی داد. اما واقعیت اینست که، هادی (حسن غلامی)، قبل از پلنوم وسیع، در حال تدارک انشعاب بود. برای هادی قبل از اینکه، تحلیل از حاکمیت مهم باشد، نوع برخورد با گذشته و کاربست تاکتیک مسلحانه در گذشته و حال مهم بود. او از زمانی که تشخیص داد، روند حرکت عمومی سازمان، رد مشی مسلحانه (حتی بیروایت رفیق جزئی) است، تصمیم خود را گرفت. بعد از اینکه هادی، در جریان اولین انتخابات سازمانی جهت تعیین کمیته مرکزی، از عضویت در مرکزیت سازمان حذف شد و به عضویت مشاورت کمیته مرکزی درآمد، بدینی او نسبت به روند جاری و به تعدادی از رفقا نظیر فرخ و اطرافیانسان بیشتر شد. وقتی هنوز در ستاد سازمان بودیم، او مبلغ زیادی پول، تسلیحات و امکانات انتشاراتی را، به همراه چند تن از رفقا، مخفی کرده بود. هادی، به من خیلی اعتماد داشت. من چندین بار به او اعتراض کردم که این کار صحیح نیست و تو نباید صف خود را از سازمان جدا کنی. او در برابر اعتراض من، همیشه سکوت می کرد. یکبار قرار بود، هادی مبلغ کلانی از پول های سازمان را به من تحویل بدهد. او گفت، وقتی که حسین زهری پول ها را در یک کیف دستی با خود حمل می کرد، مورد هجوم قرار گرفته و مهاجمین پول ها را برده اند. من قانع نشدم. گفتم حسین زهری کیست و از هادی توضیح خواستم. من و هادی یک عمری با هم زندگی کرده و کارهای سخت و پیچیده ای را با هم سازمان داده بودیم و روش کار همدیگر را می شناختیم. من از او توضیح خواستم و او بر خلاف معمول توضیح نداد. من گفتم که می خواهم در حضور

تو با حسین زهری صحبت کنم ولی او قبول نکرد. (این موضوع که آیا پول را واقعا از دست حسین زهری گرفته بودند یا نه برایم روشن نبود. فکر می کردم اگر پول را از دست زهری گرفته اند، چرا هادی، حاضر نیست در حضور او با زهری صحبت شود. گفتم هادی، ما در چند سال گذشته، کم اختلاف نداشتیم (هادی در سال ۱۳۵۵ و اوایل ۱۳۵۶ هنوز در برابر نظریات جزئی مقاومت می کرد و بحث های تند و جدی میان ما جاری بود) ولی هرگز بر سر اختلافات، این برخوردها را نداشتیم. او گفت، من ترا دوست دارم ولی نباید امکانات سازمان را دست اپورتونیست ها داد. یک بار دیگر، وقتی که او پول فروش نشریات سازمان را تحویل نداد، و من اعتراض کردم، گفت، می دانی که من علیرغم نظرات تو نسبت به گذشته، ترا قبول دارم و بتو اعتماد دارم ولی حاضر نیستم امکانات سازمان را به اینها (منظور فرخ و اطرافیان بود) بدهم. من نمی دانم، آیا هادی این مسایل را بعدا به رفقای اقلیت گفته است یا نه، ولی آنچه روشن است، این است که رفقای اقلیت می دانند که هنگام انشعاب، پول و تسلیحات و امکانات انتشاراتی وسیعی داشتند. بخش وسیع آنها، قبل از پلنوم وسیع مهرماه ۱۳۵۸ توسط هادی و چند تن از رفقا تدارک شده بود. نه بعد از پلنوم.

مبنای اصلی سازماندهی انشعاب توسط هادی، نه اختلاف بر سر تحلیل از حاکمیت بلکه اختلاف بر سر گذشته و اعتقاد او به کاربست تاکتیک مبارزه مسلحانه در گذشته و حال بود. رفیق هادی همراه چند تن از رفقا نظیر نظام و کاظم، نقش اصلی را در این سازماندهی داشتند. اکثریت نیروی رفقای اقلیت، در این خط افراطی بودند. افرادی نظیر حیدر و رسول که در راس اقلیت قرار داشتند، اختلافاتشان با ما، بیشتر، از زوایه تحلیل حاکمیت بود تا مشی گذشته. این رفقا اگرچه بعد از پلنوم وسیع، در راس اقلیت قرار گرفتند، و به لحاظ نظری به سازمانگران انشعاب بدل شدند ولی نقش تعیین کننده در سازماندهی انشعاب نداشتند. از نظر من این رفقا، خودشان، اقلیتی در اقلیت بودند و علیرغم تصور خودشان، نقش چندانی نمی توانستند و نتوانستند در میان رفقای اقلیت ایفا کنند. اقلیت، بعد از انشعاب از سازمان، وارد مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی شد. تصادفی نیست که حیدر و رسول و برخی دیگر از رفقا بعد از انشعاب اقلیت، نتوانستند با سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت) همکاری کنند و از اقلیت نیز انشعاب کردند.

من در پاسخ به سوالات ۱ تا ۳ به این موضوع اشاره کردم که در پلنوم وسیع مهر ماه ۱۳۵۸ در مورد غلغل بحران و راه خروج از آن، عمدتا دو تحلیل و دو روش متفاوت از جانب شرکت کنندگان اتخاذ شد. اقلیت حاضر در جلسات چهارگانه، بحران را در فقدان برنامه و هدف و استراتژی و تاکتیک می دانستند و معتقد بودند که مبارزه ایدئولوژیک باید از کانال پاسخ به مسایل روزمره و تدوین هدف و برنامه و استراتژی و تاکتیک بگذرد. رفقا می گفتند، در پروسه تدوین این موارد، با انحرافات گذشته برخورد خواهد شد. اما

اکثریت رفقای حاضر در جلسات چهارگانه بحران را در فقدان ایدئولوژی صریحا مشخص با بزبان دیگر در بی هویتی ایدئولوژیک سازمان جستجو می کردند و معتقد بودند مبارزه ایدئولوژیک باید در برخورد با ایدئولوژی حاکم بر مشی گذشته سازمان، به منظور تحکیم اصول و دستیابی به ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم سازمان یابد. این بخش از رفقا می گفتند پس از این پروسه می باید به تدوین برنامه و هدف و استراتژی و تاکتیک پرداخت. اما اقلیت و اکثریت، هر دو، معتقد بودند که تعیین تکلیف باید در کنکره انجام گیرد.

امروز وقتی که، از ورای رویدادها و تاریخ، به افکار و روش برخورد های اقلیت و اکثریت نسبت به علل و عوامل بحران و راه برون رفت از آن نگاه می کنی، می بینی که همه ما، بی آنکه خود بدانیم، نه از بحران شناخت داشتیم و نه راه برون رفت از آن را می شناختیم. اقلیت و اکثریت، هیچ کدام، هیچ حرف جدید و جدی برای گفتن نداشتیم و در بهترین حالت، شاگردهای وفادار، اما مومن و کم دانش و غیرخلاق لنین و جزئی بودیم. و به خاطر همین، مبارزه فکری ما، اگر بتوان آن را مبارزه فکری نام گذاشت، قبل از اینکه در جهت برون بردن سازمان، از بحران باشد، خود دچار بحران بود. اقلیت بر مارکسیسم-لنینیست بودن سازمان تاکید داشت و اکثریت، می خواست 'اصول' را در سازمان تحکیم کند و آن را به مارکسیسم-لنینیسم مجهز سازد. نگاه اقلیت و اکثریت به مارکسیسم-لنینیسم، قبل از اینکه نگاه نقادانه و خلاقانه و متکی بر متدولوژی مارکسی باشد، نگاه مومنانه به آن بود. بی سبب نیست، درست در زمانی که مارکسیسم-لنینیسم، خود، دچار عمیق ترین و بزرگ ترین بحران ها بود و سوسیالیسم واقعا موجود در آستانه فروپاشی قرار گرفته بود، ما (اکثریت) سازمان را به تجهیز هر چه بیشتر به مارکسیسم-لنینیسم فرا می خواندیم و آنها (اقلیت) آن را مبنای تدوین هدف و برنامه و... سازمان اعلام می کردند. اما بلافاصله باید اضافه کنم که سخنان امروزی من و امثال من ناشی از فضیلت ما نیست، بلکه بازتاب تجارب تلخ و شیرین هزاران کمونیست و دیگر مبارزین راه آزادی و سعادت انسان ها و زحمتکشان است.

رفقای اقلیت، چه آن زمان و چه اکنون بر این باور بودند و هستند که گویا تاکید اکثریت کمیته مرکزی سازمان روی رد مشی چریکی بمثابة مشی جدا از توده و غیرمنطبق بر اصول مارکسیسم لنینیسم، و تاکید مکرر بر بازگشت به اصول، یک شکرده سیاسی برای پیشبرد مشی راست روانه بود. در صورتی که، این تاکیدات، از اعتقاد عمیق و مومنانه ما نسبت به مارکسیسم لنینیسم و از احساس مسئولیت ما نسبت به سرنوشت سازمان ناشی می شد. و رفقای اکثریت بر این باور بودند که گویا هدف رفقای اقلیت از تاکید بر تدوین هدف و برنامه، نگه داشتن سازمان در گذشته و بی هویتی ایدئولوژیک است. در صورتی که این تاکیدات نیز، از اعتقادات عمیق و مومنانه اقلیت نسبت به مارکسیسم-لنینیسم و از احساس مسئولیت آنها نسبت به سرنوشت سازمان نشات می گرفت. اقلیت سرنوشت

سازمان را در مارکسیسم-لنینیست ماندن آن و مارکسیسم-لنینیست ماندن سازمان را در ارکان سازش دیدن حاکمیت و بورژوازی دیدن آن جستجو می کرد. اکثریت اما سرنوشت سازمان را در مارکسیسم-لنینیست کردن سازمان، و مارکسیست کردن سازمان را در ریشه کن کردن مشی چریکی جستجو می کرد. اگر به عمق اختلافات آن روزی اکثریت و اقلیت توجه شود، روشن می شود که نزاع اصلی کجا بود. نظریه پردازان اکثریت و اقلیت، این موضوع را بهتر از هر کس دیگری می دانند.

این حقیقت دارد که ما (اکثریت) با تاکید بر اصول مارکسیسم لنینیسم، نتوانستیم تحلیل علمی و همه جانبه از مجموعه روندها و از حاکمیت ارائه دهیم و سازمان را در مسیر راست روانه تا حد تجهیز به برنامه شکوفایی جمهوری اسلامی پس بردیم. اقلیت به درستی متوجه این خطر شده بود. اما این حقیقت را نمی توان پوشید که اقلیت نیز با تاکید بر اصول مارکسیسم لنینیسم، نتوانست تحلیل علمی و همه جانبه ای از مجموعه روندها و از حاکمیت ارائه بدهد و در نتیجه سازمان را مجددا در مسیر ماجراجویانه تا حد جنگ مسلحانه پس برد. اگر ما با تحلیل های مشعشعانه طبقاتی و سایش دگم های خرده بورژوازی بدام مبارزه 'ضدامپریالیستی رژیم خرده بورژوازی' افتادیم و نتوانستیم اهمیت دفاع از آزادی و دموکراسی و حقوق زنان و رابطه آنها با عدالت اجتماعی و حقوق کارگران و زحمتکشان را دریابیم و در این سنگر با رژیم دینی استبدادی مصاف بکنیم، آنها با تحلیل های طبقاتی 'علمی' و بورژوازی نامیدن حکومتی که هیچ شباهتی به بورژوازی نداشت، نتوانستند سمت و سوی اصلی نبرد فکری، فرهنگی، اجتماعی، طبقاتی و سیاسی جاری در عمق و جان جامعه را دریابند و در سنگر زمان با رژیم ارتجاعی ما قبل زمان قرار گیرند. این که پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک به چه نحوی بود و حول نحوه پیشبرد آن چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت تا آنجا که خاطریم است، بعد از پلنوم وسیع، تعدادی از رفقای اقلیت (نظریه پردازان) از کارهای اجرایی کنار کشیدند تا به تدوین هدف و برنامه، استراتژی و تاکتیک بپردازند. آنها که معتقد بودند حل بحران از کانال پاسخ به نیازهای مبرم جنبش و تدوین هدف و برنامه و... می گذارد، جنبش و سازمان واقعا موجود را در عمل رها کردند تا برنامه و هدف و مشی سیاسی خود را با شرکت اندکی از فدائیان خلق ایران و در غیاب انبوهی از آنان تدوین کنند و بعد به مبارزه ایدئولوژیک با ما یعنی انبوهی از فدائیان خلق ایران بپردازند. در واقع آنها رهبری سازمان را تا تدوین نظرات خود بجا سپردند. و ما که دنبال اصول و دستیابی به مارکسیسم-لنینیسم بودیم، در حالی که در اصول غوطه ور بودیم، به 'رهبری' جنبش و سازمان واقعا موجود پرداختیم. آن رفقا رهبری جنبش و سازمان را تا تدوین هدف و برنامه و مشی خود، به امان خدا سپردند تا بتوانند بعدا به یاری برنامه خود، سازمان را 'هدایت' کنند و ما کورمال کورمال جنبش و سازمان را به این راه و آن راه و بالاخره براه راست 'هدایت' کردیم. از پلنوم وسیع مهر

۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۵۹، بحران سازمان فدائیان خلق ایران نه تنها تخفیف پیدا نکرد بلکه باز هم بیشتر و عمیق تر شد. در این پروسه رفقای اقلیت بدون موافقت اکثریت حوزه های ایدئولوژیک تشکیل دادند. و بعد از مدتی ما وجود این حوزه ها را به رسمیت شناختیم. این که این پروسه چگونه طی شد، دقیقا خاطریم نیست. اما این را می دانم که در میان ما و آنها دو گرایش نسبت به این مبارزه ایدئولوژیک و فراکسیون ها و حوزه ها وجود داشت. در میان ما دو گرایش عمل می کرد. یکی وجود این مبارزه ایدئولوژیک و حوزه ها را تا کنکره حق اقلیت می دانست و آن را می پذیرفت، دیگری آن را نقشه اقلیت ارزیابی می کرد ولی از روی مصلحت قبول می کرد. در میان آن رفقا نیز دو گرایش عمل می کرد. یکی می خواست مبارزه ایدئولوژیک را دامن بزند و جلو انحراف براست سازمان را بگیرد، دیگری آمیدی به این مبارزه نداشت، سازمان را از دست رفته می دانست و درصدد ایجاد تشکیلات بود.

در اوایل بهار سال ۱۳۵۹ رفقای اقلیت به مرکزیت سازمان چند پیشنهاد ارائه کردند. از جمله پیشنهاد کردند که مبارزه ایدئولوژیک در نشریه کار علنی شود و رفقای اقلیت به موقعیت تشکیلاتی خود برگردند. هیئت سیاسی به پیروی از جهت گیری مرکزیت سازمان، پاسخ به اقلیت را موکول به نظرخواهی از تشکیلات کرد و فاصله زمان معینی را برای این کار تعیین کرد. اقلیت، این پیشنهاد را قبول نکرد و مرکزیت سازمان را تحت فشار قرار داد. مرکزیت در برابر این فشارها، به رفقای اقلیت پیشنهاد نمود که مبارزه ایدئولوژیک در یک ارکان توریک نظیر 'نبرد خلق' علنی شود.

رفقای اقلیت، این پیشنهاد و موکول کردن پاسخ به نظرخواهی از تشکیلات را 'سنگ اندازی در برابر علنی شدن مبارزه ایدئولوژیک' ارزیابی کردند و سخت برآشفتمند. لازم است همین جا توضیح دهم که موکول کردن پاسخ به پیشنهادات اقلیت به نظرخواهی از تشکیلات، اگرچه سنگ اندازی نبود ولی چونیک بنگری، حقیقتا اعتماد سوز بود. ما (مرکزیت) قبل از آن تاریخ، کارهای بسیار مهم تر از پاسخ به اقلیت را بدون نظرخواهی از تشکیلات و به شیوه غیردموکراتیک پیش برده بودیم ولی در مورد پیشنهادات منطقی رفقای اقلیت بیاد تشکیلات افتاده بودیم. تحلیل مندرج در نشریه کار شماره ۲۵ و شماره های بعد درباره حاکمیت که مهمترین موضع گیری بود و تنها توسط کنکره سازمان می توانست اتخاذ شود و یا می بایستی به نظرخواهی تشکیلات گذاشته می شد، بدون کمترین توجه به نظر تشکیلات و حتی بدون نظرخواهی از کمیته مرکزی، چاپ و منتشر شده بود اما پاسخ به اقلیت، به نظرخواهی از تشکیلات موکول می شد. رفقای اقلیت شاهد و ناظر این کارهای غیرتشکیلاتی و غیردموکراتیک ما بودند و دیگر به قسم حضرت عباس از جانب ما اعتماد نداشتند.

آنها بعد از این که نظر ما را شنیدند، اعلام کردند که چنان که مرکزیت سازمان در اسرع وقت مبارزه ایدئولوژیک علنی را در نبرد خلق به موقع اجرا نکند،

ایران رخ داده، منفی ارزیابی می‌کنم. این افتخار آفرین نیست که ما فدائیان با این انشعاب‌ها، بزرگترین سازمان سیاسی چپ ایران را تکه، تکه کردیم. من هیچوقت موافق این انشعاب نبودم. و این را نیز قبول نکرده‌ام که این انشعاب‌ها امر اجتناب‌ناپذیر بوده است. رفقا ابتدا تصمیم به جدایی و با تاراندن رفقای خود می‌گیرند، و تصمیم خود را به اجرا می‌گذارند و سپس می‌گویند این جدایی و یا تاراندن، اجتناب‌ناپذیر بود. گویا ما نیستیم که این تصمیم‌ها را گرفته و یا می‌گیریم. گویا انجمن‌های غیبی یا انجمن شیاطین و یا دست‌نمایی خداوند بجای ما و برای ما تصمیم گرفته‌اند و یا می‌گیرند.

براستی آیا اکثریتی‌ها نظیر جمشید طاهری پور (رحیم)، علی توسلی (حسن) و فرخ و... به اندازه کافی فکر کرده‌اند که اگر بجای تاراندن رفقای مخالف خود، انعطاف‌های لازم را نشان می‌دادند، می‌توانستند جلو انشعاب‌ها را بگیرند؟ آیا اقلیتی‌ها نظیر حیدر و رسول و پرویز و هاشم و حماد و... روی این موضوع به اندازه کافی فکر کرده‌اند که اگر انشعاب نمی‌کردند و بردباری از خود نشان می‌دادند، این امکان وجود داشت که سازمان مسیر غیر از آن مسیری را طی کند که طی کرد؟ آیا راه‌ها کاکرهای نظیر رفقا روین و ممی شالکونی و اصغر ایزدی، جلال افشار و... به اندازه کافی فکر کرده‌اند که اگر به سازمان می‌پیوستند، این امکان وجود داشت که سازمان مسیری دیگری را طی کند آیا رفقای مرکزیت آن زمان نظیر فرخ و جمشید و امیر و مجید به اندازه کافی تلاش کردند که اقلیت انشعاب نکنند و راه کارگری‌ها به سازمان بیابند؟ اگر این تلاش‌ها انجام نگرفت به چه دلایل انجام نگرفت؟ آیا منافع گروهی و اختلافاتی که در زندان‌ها میان رفقا شکل گرفته بود، از موانع جدی ورود راه کارگری‌ها به سازمان نبود؟ آیا آنها با این کار منافع گروهی و تک‌نظرانه خود را بر منافع بزرگترین بخش جنبش چپ ایران ترجیح ندادند؟ آیا این موضوع مورد بحث قرار گرفته که چرا راه کارگری‌ها از آمدن به سازمان طفره رفتند و چرا ما از آوردن آنها دست کشیدیم؟ آیا اکثریت و اقلیت و راه کارگری‌ها در استفاده از امکانات واقعا موجود بسود جنبش چپ ایران کوتاهی نکرده‌اند؟؟ من هنوز هم قانع نیستم که مرکزیت سازمان برای جلب راه کارگری‌ها و برای جلوگیری از انشعاب به اندازه کافی تلاش کرد. هنوز هم قانع نیستم که راه کارگری‌ها هیچ راهی بجز درست کردن سازمان مستقل نداشتند. من هنوز هم قانع نیستم که رفقا حیدر و رسول و پرویز نویدی و حماد و هاشم و... و بعدها مصطفی مدنی و بعدها علی کشتکر و شهید همایون (هیبت معینی) و بهروز سلیمانی و هلیس رودی هیچ راهی بجز انشعاب نداشتند.

و امروز؟ آیا امروز نیز با این همه تجربه باید به تعداد نظریه پردازان و رهبران چپ طرفدار سوسیالیسم، سازمان و یا نشریه طرفدار سوسیالیسم داشته باشیم؟ آیا بعد از این همه سال، هنوز هم برای همکاری‌های سیاسی و تشکیل بلوک سیاسی چپ، باید تک‌تک ما یک تعریف و

سرانجام رسید. در بالای این نشریه تاریخ ۱۳ خرداد درج شده بود. روشن بود که 'قیام' تدارک دیده شده بود.

لازم است اضافه کنم که اگر برخورد مرکزیت در برخورد با اقلیت و کل تشکیلات برخورد غیردموکراتیک بود، برخورد نظریه پردازان و رهبران اقلیت نیز با اعضا و هواداران غیردموکراتیک بود. این رفقا چندین و چندین ماه در اطاق‌های درسته و بدور از چشمان هزاران فدایی، و بجای همه فدائیان، ابتدا برنامه و مشی خود را نوشتند و سپس خواهان مبارزه ایدئولوژیک علنی شدند. این رفقا دموکراسی را برای خود می‌خواستند نه برای همه فدائیان.

اگر به گذشته برگردیم و بنخواهیم از دید نقادانه به درک ما فدائیان از دموکراسی تشکیلاتی نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که در بهترین حالت، برداشت فدائیان از دموکراسی، حاکمیت اکثریت بر اقلیت بود. به زبان دیگر شناخت فدائیان از دموکراسی، شناخت معاصر نبود بلکه به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تعلق داشت. نه تنها ما بلکه دیگر جریان‌های چپ ایران نیز تا زمانی که در اقلیت قرار داشتیم از دموکراسی دفاع می‌کردیم ولی اگر چرخ روزگار بگونه‌ای پیش می‌رفت که در اکثریت قرار می‌گرفتیم دموکراسی فراموش می‌شد. رفقای اقلیت که پرچم دموکراسی تشکیلاتی را الم کرده بودند، بعد از انشعاب، دموکراسی را در حق یکدیگر رعایت نکردند و باز هم از یکدیگر انشعاب کردند. تعدادی از این رفقا نه تنها دموکراسی را رعایت نکردند بلکه به خشن‌ترین شکل و حتی به شکل مسلحانه رفقای خود را از سازمان اخراج کردند. تصادفی نیست که سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت) به چندین و چندین 'سازمان' بدل شده است. چند تن از این رفقا هم چنان به پاکسازی صفوف خود از عوامل بورژوازی مشغول هستند. براستی آیا بورژوازی ایران این همه فدایی در سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران داشت؟؟؟؟!

حقیقت این است که نظریه پردازان و رهبران اکثریت و اقلیت علیرغم اینکه خود را مارکسیست لنینیست می‌دانستیم، و هر کدام از ما، دیگری را به اپورتونیزم متهم می‌کردیم، حتی مارکسیسم را نیز بدرستی نمی‌شناختیم. ما عقب ماندگی‌ها و محدودیت‌های ذهنی خودمان را رنگ و لعاب مارکسیستی می‌دادیم و از دانش محدود و کج و کوله خود، حقیقت مطلق درست می‌کردیم. مارکسیسم-لنینیسم را علم می‌دانستیم و گمان می‌کردیم، ما هم هر کدامان با خواندن چند کتاب عالم هستیم. حقیقت همیشه مطلق بود و همیشه در نزد ما بود. از دیالکتیک مارکسیستی سخن می‌گفتیم ولی تنها چیزی که درکش نکرده بودیم همان دیالکتیک مارکس بود و به خاطر همین، همه چیز را سیاه و سفید می‌کردیم. رنگ خاکستری، در نزد ما بدترین رنگ‌ها بود. اگر به واژه‌هایی که اکثریت و اقلیت درباره یکدیگر بکار می‌بردند، مروری شود، متوجه خواهیم شد که حقیقت مطلق، فقط و فقط در اختیار یکی است.

امروز که به گذشته نگاه می‌کنم، این انشعاب و انشعاب‌های دیگری را که در صفوف فدائیان خلق

اقلیت تحت عنوان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران نشریه کار دیگری منتشر خواهند کرد. مرکزیت سازمان برای جلوگیری از انشعاب، در اوایل خرداد ۱۳۵۹ تصمیم خود مبنی بر به اجرا در آوردن مبارزه در نبرد خلق را به اطلاع رفقا رساند. اما رفقای اقلیت گفتند، این را کافی نمی‌دانند و خواهان آن شدند که مبارزه ایدئولوژیک در ضمیمه کار انجام گیرد. آنها اعلام کردند که قصد ندارند، در ضمیمه کار موضع گیری سیاسی کنند. رفقا از ما خواستند تا چند روز آتی تصمیم خود را به اطلاع آنها برسانیم. در عین حال اعلام کردند، چنانکه ضمیمه نشریه کار از جانب مرکزیت پذیرفته نشود، آنها 'نشریه کار' مستقلی منتشر خواهند کرد.

هیئت سیاسی سازمان، طی نشستی، 'ضمیمه نشریه کار' را پذیرفت. در عین حال از رفقای اقلیت خواست، فرصتی به هیئت سیاسی بدهند تا نظر حوزه‌های سازمانی را درباره ضمیمه نشریه کار پرسد. این تصمیم‌ها به اطلاع رفقا رسید فردای همان روز، رفقای اقلیت اعلام کردند، اکثریت سنگ اندازی می‌کند و ما نشریه کار را زیر چاپ فرستاده ایم. هیئت سیاسی سازمان بلافاصله به رفقای اقلیت اطلاع داد، حاضر است منتظر پاسخ تشکیلات نماند و با مسئولیت خود، در این مورد تصمیم بگیرد، در چنین صورتی آنها چه خواهند کرد. رفقای اقلیت پاسخ را به فردا موکول کردند و فردا پاسخ مثبت دادند. آنها مطالبی را به منظور چاپ در ضمیمه نشریه کار در اختیار هیئت سیاسی قرار دادند. اما در هیئت تحریریه یک اشتباه بزرگ دیگری روی می‌دهد و آن، قید 'موضوع سازمان و مسئله اقلیت' در بالای ضمیمه نشریه کار بود. این اشتباه، از یکسوی بی‌اعتمادی بخشی از اقلیت را به مرز انفجار رساند و از سوی دیگر فرصت مناسبی در اختیار بخش انشعاب طلب اقلیت قرار داد. این حقیقت دارد که هدف بخشی از اقلیت، از این مبارزه ایدئولوژیک و بازی‌های تشکیلاتی، کندن نیروی هر چه بیشتر از تشکیلات بود. آنها گمان می‌کردند که اکثریت اعضا و هواداران سازمان، ناآگاه هستند و فریب مرکزیت را خورده‌اند و بدنبال فرصت بودند تا با استفاده از آن، این نیروی 'گول خورده' را آگاه کرده و به سوی خود بکشند. تک نظری‌ها، ندانم کاری‌ها و برخوردهای غیردموکراتیک مرکزیت با پیشنهادات اقلیت (پذیرش مبارزه ایدئولوژیک در نشریه کار و بازگشت رفقا به موقعیت‌های قبلی خود) از یکسوی اعتمادی‌ها را به اوج خود رساند و از سوی دیگر بهانه مناسبی بدست افراطی‌ترین بخش اقلیت داد. هیات سیاسی وقت در یک نشست قبول کرد که عنوان 'موضوع سازمان و مسئله اقلیت' را به 'موضوع اکثریت و اقلیت' تبدیل کند. این موضع با موافقت سه تن از اعضای هیات سیاسی به تصویب رسید. یکی از اعضای هیات سیاسی مخالف بود. ما این تصمیم را به اطلاع آنها رساندیم، اما دیگر کار از کار گذشته بود. رفقای اقلیت مارکسیست تر و انقلابی تر و قاطع تر از آن بودند که تن به سازش با ما اپورتونیزم‌های سازشکار و عوامل بورژوازی بدهند. آنها نشریه کار خود را در تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۵۹ منتشر کردند و انشعاب به

۱۰- اگر نکته مهم دیگری به نظرتان می رسد که در سوالات مطرح نشده است. لطفا ذکر کنید.

در پایان به این نکته باید اشاره کنم که در مصاحبه هایی که در رابطه با انشعاب اقلیت و اکثریت در صفحات برکی از تاریخ درج شده است، عمدتاً به بازگویی وقایع و روندهای طی شده پرداخته شده است و لازم است که در فرصت های دیگر این روندها تحلیل شده و درس آموزی از آن، صورت گیرد. علاوه بر این در حد روشن شدن حقایق نیز این مصاحبه ها تمامی جوانب روندهای طی شده را روشن نمی کند و هنوز ناگفته ها کم نیستند. در مواردی هم پاسخ های داده شده با هم خوانایی ندارند و یا دقیق نیستند. از همین رو ضروری می باشد که با اظهار نظر مجدد کسانی که با آنها مصاحبه صورت گرفته و یا اظهار نظر کسانی که در جریان مسائل بوده اند و مصاحبه با آنان صورت نگرفته است و نیز گردآوری و انتشار اسناد مربوط به آن دوره، وقایع و روندهای طی شده، دقیق تر، روشن تر و همه جانبه تر بیان شود.

بقیه از صفحه ۲۰  
مصاحبه با مجید

یک برداشت و یک تفسیر از سوسیالیسم و چگونگی تحقق آن داشته باشیم؟ آیا ما حق تفسیر سوسیالیسم و کمونیسم را بعنوان یک حق دموکراتیک، به رسمیت می شناسیم؟ اگر می شناسیم آیا منتظر هستیم تا مراکز غیبی، ما را حول یک بلوک سیاسی دموکراتیک و فراگیر گرد آورد؟! رفقا!

جامعه ایران، در معرض دگرگونی های بزرگی قرار دارد. زمینه برای شکل گیری جنبش نیرومند چپ در داخل کشور بیش از هر زمان دیگر فراهم تر است. بیائید یکبار هم شده، صدای توفان های کوچک و بزرگ و آهنگ پرشتاب نبض زمان را دریا بیم. جای بلوک سیاسی چپ طرفدار آرمان سوسیالیسم در جامعه ایران خالی است. به انشعاب ها و تسویه حساب ها پایان ببخشیم. باور کنیم این همه عوامل بورژوازی در میان ما و شما نبوده و نیست. بیایم در شرایط کنونی با حفظ آرمان سوسیالیسم، با حفظ تشکل های حزبی خود حول عمومی ترین اهداف برنامه ای و عمومی ترین سیاست، در یک بلوک سیاسی متشکل شویم و فریاد آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی را نیرومندتر از همیشه بکوش کارگران و مردم ایران برسانیم. چپ ایران اگر امروز نتواند به شکل دموکراتیک در یک بلوک سیاسی متشکل شود، هرگز نخواهد توانست در روندهای سیاسی کشور تاثیر جدی بگذارد. ما نیرومند و توانا هستیم اگر متشکل شویم. رفقا: بشیوه دموکراتیک در یک بلوک سیاسی دموکراتیک و فراگیر متشکل شویم.

آن صف آرای نیروهای سیاسی نیز بتدریج دستخوش تغییر و تحول شد. جنبش فدایی نیز تحت تاثیر این شرایط، با گرایشاتی که در درونش بویژه پس از گرفتن سفارت آمریکا، پدید آمده بود در مسیر روند تجزیه پیش می رفت. بهمین دلیل نیز جلوی انشعاب را نه می شد گرفت و نه درست و اصولی بود که از آن جلوگیری کرد.

در آستانه انشعاب اقلیت و اکثریت، اقلیت با تحلیل ضدانقلابی بودن حاکمیت از مشی مبارزه و تقابل با حاکمیت، مبارزه مسلحانه توده ای در کردستان علیه حکومت و... دفاع می کرد و اکثریت با تحلیل مترقی بودن حاکمیت، از مشی پشتیبانی از حاکمیت، ترک سنگر مبارزه مسلحانه توده ای در کردستان دفاع کرده و حتی حرکت هایی را در جهت خلع سلاح پیشمرکه های فدایی در کردستان (آش به تال) آغاز کرده بود و این دو مشی متضاد نمی توانستند درون تشکیلات واحدی برای مدتی طولانی با هم همزیستی داشته باشند. کسانی که معتقدند می شد و می بایست از انشعاب در جنبش فدایی جلوگیری کرد، نه تنها شرایط آن دوره و ماهیت اختلافات را بدرستی مدنظر قرار نمی دهند، بلکه دچار فیتیشسم سازمانی بوده و به ایده تعدد احزاب بالاخص در جنبش کارگری عمیقاً باور ندارند.

اجتناب ناپذیر بودن انشعاب، البته به معنی نادیده گرفتن اشکالات و انحرافات انشعاب اقلیت و اکثریت نیست. علیرغم وجود انحرافات و اشکالات جدی، اگر چنانچه مبارزه ایدئولوژیک علنی در نشریه کار آغاز می شد و انشعاب به عقب می افتاد نه تنها صف بندی ها بطور سراسری آگاهانه تر صورت می گرفت و جا می افتاد، بلکه علاوه بر آن فشار توده های تشکیلاتی می توانست در چگونگی و شکل انشعاب نیز تاثیر مهمی داشته و تناسب و ترکیب نیروها نیز تغییر می کرد.

البته مشکل است که دقیقاً بتوان گفت که اگر مبارزه ایدئولوژیک علنی در نشریه کار آغاز می شد، سیر تحولات درونی سازمان چگونه پیش می رفت. بنظر من به احتمال زیاد مبارزه ایدئولوژیک علنی چند ماه بیشتر و حداکثر تا جنگ بین ایران و عراق نمی توانست دوام بیاورد و جدایی صورت می گرفت ولی در این صورت چه بسا انشعاب 'جناح چپ اکثریت' صورت نمی گرفت و ما با رفقای جناح چپ علیرغم اختلافات معین که داشتیم، در برابر اکثریت، مجموعه واحدی را تشکیل می دادیم. جدایی رفقای جناح چپ، چهار ماه پس از انشعاب اقلیت و اکثریت، تصویب امر وحدت با اقلیت از جانب این رفقا و نظر موافق اغلب رفقای اقلیت نسبت به وحدت با جناح چپ نشان می دهد که چنین زمینه ای وجود داشته است.

اگر چنین روندی طی می شد در شکل و مضمون انشعاب سازمان و جنبش فدایی و حرکت های بعدی و سرنوشت بخش های مختلف آن تاثیرات مهمی می توانست داشته باشد.

تاکید بر محور برخورد به گذشته از جانب رهبران اکثریت در مقطع انشعاب و پس از آن تا چه حد از روی اعتقاد بوده تا چه میزان بلحاظ مصلحت و کشیدن نیروی بیشتر، موضوعی است که من شخصا دلیل عدم حضور در ارکان های رهبری پس از استعفا و نیز قطع دیالوگ با آنها اظهار نظر مستندی که حاصل برخورد مستقیم من باشد نمی توانم بکنم ولی بر اساس شنیده هایم ارزیابی ام این است، که در مورد افراد مختلف مرکزیت برخوردها متفاوت بوده و هر دو جنبه نقش داشته است. رای مصلحتی برخی از اعضای مرکزیت به مصوبات پلنوم مهرماه همانطور که پیشتر اشاره کردم، نمونه روشنی از این گونه برخوردهای باصطلاح مصلحتی است.

طبعاً پس از گذشت بیش از هفده سال از انشعاب، تجارب بسیاری را از سرگردانده ایم، دیدگاه های ما متحول شده است و نتیجتاً ارزیابی مان نیز تغییر کرده است.

سازمان فدایی پس از انقلاب خصوصیات جبهه چپ انقلابی را داشت که فاقد هویت کاملاً مشخص ایدئولوژیک بود و گرایشات، تمایلات و سایه روشن های مختلف نظری را در برمی گرفت. وحدت گرایشات مختلف در سازمان فدایی، دارای زمینه تاریخی و چارچوب کلی عمومی بود. انشعاب اقلیت و اکثریت جدایی بین گرایشات راست و چپ در سازمان و جنبش فدایی بوده و بطور عمده خصلت سیاسی بخود گرفت. مشخصه دیگر این انشعاب اینست که ابتدا در بالا، بین طیف محدود اعضای سازمان و بطور عمده در تهران صورت گرفت و پس از آنکه در سطح جامعه اعلام گردید، بتدریج در میان پایه های تشکیلاتی و طیف هواداران گسترش یافت.

این انشعاب، انشعابی نارس، ناقص و زودرس بود که پیش از روشن و مشخص شدن کامل و جا افتادن صف بندی های ضروری بر جنبش فدایی از بالا تحمیل گردید. کم تجربگی، نبود انعطاف های لازم و جبهه گیری های شتاب زده و مهمتر از همه فقدان مناسبات دموکراتیک درونی و اهمیت لازم ندادن به نقش توده های تشکیلاتی، در زودرس و نارس بودن انشعاب نقش مهمی ایفا نمود.

بدین لحاظ بنظر من انشعاب اقلیت و اکثریت با انحرافات و اشکالات جدی توأم بود، با این وجود، در آن دوره حساس و سرنوشت ساز پس از انقلاب بهمن که جنبش فدایی یک جنبش سراسری با پایگاه توده ای بود، انشعاب در شرایطی که دو گرایش، یکی در راستای حمایت از ارتجاع حاکم و دیگری در جهت مبارزه با آن در درون سازمان و این جنبش پدید آمده بود، انشعاب امری اجتناب ناپذیر بود.

جنبش عمومی توده ای که علیه رژیم دیکتاتوری شاه از سال ۵۶ آغاز شده با سرنگونی رژیم سلطنتی و بقدرت ارتجاع مذهبی روند تجزیه اش آغاز گشت و همپای

## مصاحبه با مصطفی مدنی

۱- اقلیت و اکثریت بطور رسمی در پلنوم مهرماه ۵۸ شکل گرفت، ولی روند شکل گیری جناح بندی های درونی سازمان، پس از انقلاب بهمن آغاز می شود. این روند پس از انقلاب چگونه بود؟ حول چه مسائل نظری، سیاسی و تشکیلاتی این جناح بندی ها شکل گرفت؟ حول مسائل مهم از جمله برخورد به حاکمیت ارزیابی از گذشته و مشی چریکی، جنگ اول سندیج، جنگ اول گنبد، نامه به بازرگان، جنگ مردادماه در کردستان و... اختلاف و صف بندی ها در سازمان و رهبری چگونه بود؟

۲- چه کسانی در شکل گیری جناح بندی های درونی نقش مهم داشتند؟ پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک بچه نحوی بود؟ و حول نحوه پیشبرد آن چه نظرات و اختلافاتی وجود داشت؟ نقش و تاثیر نیروهای دیگر در جناح بندی های درونی سازمان چه بود؟

۳- چرا و بچه دلالی تصمیم گرفته شد پلنوم مهرماه تشکیل شود؟ این پلنوم با چه تدارکی و چگونه تشکیل گردید؟ چه نوشته هایی به پلنوم ارائه شد؟ مضمون اصلی اختلافات در پلنوم، صف بندی ها و نتایج پلنوم چه بود؟

۴- جناح بندی های اقلیت و اکثریت پس از پلنوم چه شکلی بخود گرفت؟ مناسبات بین آن دو چگونه بود و تا مقطع انشعاب چه روندی طی کرد؟ مبارزه ایدئولوژیک درونی در اقلیت و اکثریت در این فاصله چه تغییر و

۵- چرا پس از پلنوم از اقلیت فاصله گرفتید؟

۶- پس از پلنوم در رهبری سازمان صف بندی حول مسائل گرهی از جمله در رابطه با چگونگی مناسبات با اقلیت و مساله انشعاب چه بود و چه تغییراتی تا مقطع انشعاب کرد؟ موضع شما چه بود؟ و چه تلاشی در آن جهت کردید؟

۷- ایده انشعاب در اقلیت و اکثریت از چه زمانی مطرح شد؟ در مقطع انشعاب موضوعات و اختلافات اصلی چه بود؟ انشعاب چگونه عملی شد؟

۸- جناح چپ اکثریت در مقطع انشعاب شکل گرفته بود یا نه؟ اختلافات شما با اقلیت و اکثریت حول چه مسائلی بود؟ چرا هنگام انشعاب ترجیح دادید با اکثریت بمانید؟

۹- امروز که به گذشته نگاه می کنید این انشعاب را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا می شد جلوی انشعاب را گرفت؟ آیا انشعاب اقدام درستی بود یا نه؟

۱۰- اگر نکته مهم دیگری به نظرتان می رسد که در سئوالات مطرح نشده است. لطفا ذکر کنید.

پیشنهاد خود دست نوشته ای را نیز برای شناخت سازمان از مواضعشان ارائه دادند که به نقش و وظایف پیشاهنگ پرداخته بود. این نوشته بجای نقد سازنده از خط مشی گذشته و بجای نگاهی همه جانبه به جنبه های منفی و مثبت حرکت فدایی، بشیوه ای انحلال طلبانه و مایوس کننده بر حیات سیاسی یک سازمان رزمنده خط بطلان می کشید و موجودیت آن را زیر سوال می برد. اکثریت رهبری با این نوشته موافق بود و خود نیز بهین شیوه با گذشته برخورد می کرد. در مقابل کل بدنه سازمان و بسیاری از توده های مردم که فدایی را مهم ترین نقطه اتکا در برابر ارتجاع مذهبی تلقی می کردند و شورانگیزگی، صداقت و جدیت آن را شرط لازم برای اعتماد به یک حزب سیاسی می شناختند، نمی توانستند به این شیوه مکانیکی و دانشجو ماب، خود، نیروی خویش را نفی کنند. تجربه نیز نشان داد که سر خم کردن در برابر حکومت آخوندها و بالای سر گرفتن پرچم تسلیم که تنها با پا گذاشتن بر این گذشته میسر بود، چه ضربه جبران ناپذیری بر جنبش ایران وارد ساخت.

در مکتب این تسلیم، گذشته فدایی آنقدر تحقیر و بی ارزش گشته بود، دفاع از سنت های انقلابی آنقدر عقب مانده بحساب می آمد، که هر عنصر مقاومت و هر روحیه ایستادگی در برابر ارتجاع مذهبی، بشیوه دفاع از مشی چریکی مورد نكوهش قرار می گرفت! و درست از همین زاویه بود که اکثریت، همواره ما را طرفدار مشی چریکی قلمداد می کرد و شکل گیری اقلیت و اکثریت را به دفاع از گذشته منتسب می نمود.

در مقابل اقلیت نیز که نمی توانست مسئولیت انشعابی را که در نتیجه اختلاف بر سر روش برخورد به گذشته پایه گرفته بود، بپذیرد، همیشه

بررسی آنهاست که حقیقت روشن تر می شود و تجربیات کل چپ را غنا می بخشد. بخصوص که باید اضافه کنم، در فکر من، انشعاب اقلیت و اکثریت، یک نقطه چرخش بزرگ نه فقط در حیات سازمان فدایی، که در کل جنبش کشور ما بود. چرا که فدایی در این مقطع، از مهم ترین ستون های مقاومت در برابر انحصارگری ارتجاع تازه به قدرت رسیده به حساب می آمد و مسئولیت سنگینی بر کرده داشت. انشعاب، سازمان فدایی را از توازن قوای سیاسی جامعه خارج کرد. سازماندهی مقاومت توده ای را که روز بروز بیشتر تقویت می شد، درهم ریخت و راه را بر یک تازگی و تسلط حکومت مذهبی هموار نمود.

## انشعاب چگونه زمینه پیدا کرد.

شکل گیری اقلیت و اکثریت، جدا از مکانیزم های درونی سازمانگرا انشعاب که بعدا به آنها خواهیم پرداخت، نه در رابطه با تحلیل از حاکمیت، نه نامه به بازرگان و نه حتی اختلافات سیاسی، که صرفا در رابطه با نحوه برخورد نسبت به گذشته سازمان شکل گرفت و سپس بتدریج به موضوع سیاسی تبدیل گشت.

یکی از مهمترین بحث هایی که از فردای انقلاب در کنار بحث در مورد انقلاب و حاکمیت در جلسه شورای عالی دنبال می شد، پیرامون نقد خط مشی گذشته بود. تا آنجا که من بخاطر دارم، در این جلسات هیچکس از خط مشی گذشته دفاع نمی کرد. ولی چشم هایی که نگران این نحوه نقد بود، حکایت از این داشت که اختلافاتی وجود دارد. در اوائل تابستان ۵۸ یکی از محافل چپ که بعدا بنام راه کارگر اعلام موجودیت کرد، خواستار پیوستن گروهی به سازمان گشت. این رفقا همراه با

پاسخ به سوال نخست:

در پاسخ به سوال نخست یعنی چگونگی روند شکل گیری جناح بندی های درون سازمان و انشعاب اقلیت و اکثریت که مهم ترین بخش این نظرخواهی ست، مقدم بر هر چیز باید بگویم، همانگونه که در سئوالات مطرح است، روی میز گذاشتن اسناد یک انشعاب کهنه، تنها زمانی می تواند برای چپ ارزش های تازه داشته باشد، که از محدوده های بسته سازمانی بدر آید، صورت بندی های حقوقی را پشت سر بگذارد و برگ های تاریخی یک جنبش عمومی را، در محتوا و شکل زیر و رو کند. این درست است که سازمان فدایی در دوران معینی نقش تعیین کننده در وضعیت چپ ایران داشت، و این نیز رواست که خود تاوان پرداز خطاهای خویش باشد، ولی حقیقت اینست که روندهای فکری درونی سازمان، مطلقا محفوظ به خود آن و محصور در لحظه های انقلاب نبود و منفک از تاثیرات فکری کل چپ و اوضاع و احوال عمومی جامعه نمی توانست باشد.

بنابر این نگاه دوباره به روندهای فکری و جناح بندیهای نظری درون سازمان فدایی را باید با توجه به خصائل تاریخی شکل گرفته فدایی، دیدگاه ها و نظریه های عمومی چپ و تاثیرات شرایط جنبش بر آنها، مورد ارزیابی قرار دهیم.

با این مقدمه، تلاش من این خواهد بود که ظهور جناح بندی ها و انشعاب اقلیت و اکثریت را در شکل و محتوا و به آن گونه که سالیان سال ذهن مرا بخود معطوف داشته است، از نظر بگذرانم. البته ضروری می دانم تاکید کنم، این نگاه به انشعاب در جنبش فدایی، اگرچه عسری است با من است، اما چه بسا هنوز بسیار نارسا و دارای ابهام باشد. ولی تردید ندارم که تنها با روشنی انداختن بر واقعیت ها، طرح دیدگاه ها و نقد و

تلاش کرده است علت انشعاب را اختلاف بر سر حاکمیت سیاسی و روش برخورد به آن قلمداد کند.

در حالی که مصوبات پلنوم سال ۵۸ که در آن اقلیت و اکثریت به عنوان دو فراقسیون رسمیت پیدا کرد، خود بهتر از هر چیز گواه آنست که اختلاف اساسی نه بر سر حاکمیت سیاسی بوده است و نه دفاع از مشی چریکی.

در باره تحلیل از حاکمیت این سخن کافیتست که بگویم، نه فقط در سلسله بحث هایی که ماه ها قبل از پلنوم وسیع در ارزیابی از حاکمیت داشتیم، بلکه حتی در خود پلنوم نیز، اولاً هیچ بحث موافق و مخالفی در برابر هم شکل نگرفت. ثانیاً سایه روشن های متفاوتی نیز که به چشم می خورد از آنچنان سطح نازلی برخوردار بود، که کسی هرگز بفکر انتشار آنها نمی افتاد. آنچه روشن است نه ما بعنوان اقلیت و نه اکثریت، هیچکدام در پلنوم بحث مدونی در رابطه با حاکمیت نداشتیم. بلکه از مجموعه ای نظرات پراکنده، این نتیجه بدست می آمد که حکومت نماینده سازش لایه های مختلف سرمایه داری و خرده بورژوازی سنتی ست که در آن روحانیت بمثابة نماینده خرده بورژوازی سنتی دست بالا را دارد.

البته مدتی بعد از پلنوم، یعنی وقتی اکثریت با جمع بندی بحثی پیرامون حاکمیت، در کار شماره ۲۵ این نظر را ابراز داشت که "دکم های خرده بورژوازی سنتی در برخورد با واقعیت سائیده می شود" اختلاف در مورد حاکمیت، به موضوع مشاجره در درون سازمان تبدیل گشت. ولی این زمانی بود که سازماندهی انشعاب صورت گرفته بود و جدایی حتی اگر بحث حاکمیت هم پیش نمی آمد با دامنه کمتر، عنقریب می نمود.

#### پاسخ به سوال دوم

سوال دوم نیز چون خود شامل چندین سوال مجزا می باشد من مورد به مورد توضیح می دهم. الف- این که چه کسانی در شکل گیری جناح بندی های درونی نقش مهم داشتند؟ در درجه اول از نظر من کسانی که بفکر راه یابی برای حرکت سازمان بودند، احساس مسئولیت می کردند و بی سیاستی حاکم بر سازمان را بر نمی تابیدند. بخصوص که از بعد از مرداد ۵۸ جو جامعه تا حدودی نیمه مختنق شده بود و حلقه کشاکش با حکومت نیز روز بروز تنگ تر می شد. یک طرف اختلاف مابین خمینی و جناح روحانیت با دولت بازرگان به اوج خود رسیده بود و در طرف دیگر سازمان فدایی با رشد سریع توده ای به قطب سومی در جامعه تبدیل می گشت. هر روز جنگ تازه ای در منطقه ای حادث می شد و سازمان خواسته یا ناخواسته یک پای قضیه بود.

دهسال بعد از این تاریخ رفسنجانی در جایی بمناسبت سالگرد تسخیر سفارت آمریکا گفت: "کمونیست ها بعد از هر میتینگ بیشتر می شدند و ما همان شب جلسه می گذاشتیم که چه باید

بکنیم، بالاخره رفتیم قم پیش آقا و ایشان راهنمایی کردند و گفتند بخاطر اینست که دولت زیاده از حد تسامح می کند."

آنچه را که رفسنجانی دهسال بعد رو کرد، خمینی خود انجام داده بود: او از قم به تهران آمد و بنا صادر کردن دستور لشکرکشی دوباره به کردستان، از یک سو زیر پای بازرگان را خالی کرد و از سوی دیگر با فدایی اعلام جنگ داد. در چنین موقعیت خطیری هیات تحریریه کار از هنر سیاست جز افشاکری و باز هم افشاکری چیز دیگری نمی فهمید و کمیته مرکزی نیز همین را، کافی می دانست. ولی شرایط یکباره تغییر کرده بود و این حد از کفایت، فقط فاجعه آمیز می نمود.

دیگر نمی شد بیش از این بی برنامه و بدون تعیین سیاست روشن به فعالیت ادامه داد. طبیعی ست که هم در کمیته مرکزی و هم در تحریریه کار بسیاری از رفقا به فکر چاره جویی افتادند. لازم است اشاره کنم که این زمان سازمان عملاً دو ارکان رهبری موازی داشت. یکی کمیته مرکزی که بیشتر سازماندهی و کار تشکیلاتی را وظیفه خود می دانست و هرازگاه اطلاعیه ای می داد و موضعی می گرفت که بی هیچ مخالفتی در نشریه کار چاپ می شد. دیگری هیات تحریریه کار که در عمل و به صورت خود بخودی، به هدایت گر سیاسی سازمان تبدیل شده بود. و این در حالی ست که از اعضا تحریریه فقط یک نفر، رحیدر در کمیته مرکزی عضویت داشت. و این خود جز بیان وضعیت نابسامان تشکیلات، معنای دیگری نمی توانست داشته باشد!

در این وضع نامتعادل، هیات تحریریه کار یک نامه انتقادی به کمیته مرکزی نوشت و ضمن توضیح شرایط از کمیته مرکزی خواست برای گریز از این وضعیت، یک کار با برنامه را سازمان بدهد. این نامه همچنین برخورد با ر. اشرف دهقانی را نیز مورد انتقاد جدی قرار داده بود. چون یکی از اعضا کمیته مرکزی ار. مهدی فتایورا در یک جلسه عمومی، بجای طرح واقعات مسائل انشعاب این گروه، گفته بود او اخراج شده است. این برخورد نه تنها در میان تشکیلات بلکه در جامعه نیز انعکاس نامطلوبی بوجود آورد.

جالب توجه است بگویم، با وجودی که جامعه بعد از انقلاب، با شم خود بی گرفتن خط مسلحانه را نادرست دانسته و کسی به آن پاسخ مثبت نداد، ولی بی اغراق می توانم بگویم حدود دو صندوق بزرگ نامه اعتراضی به تحریریه کار فقط در ستاد فدایی (خیابان میکده) رسید که اکثر آنها از جانب زنان و با بغض نگاشته شده بود. حاوی اینکه ما با "حماسه مقاومت" اشرف دهقانی، فدایی را شناخته ایم و... چنین برخوردی چرا؟

ب- روند شکل گیری جناح ها و آغاز اختلاف بعد از ۲۸ مرداد خمینی که به صورت ناروشن و جرقه وار زمینه های نظری متفاوتی را در برخورد با حکومت منعکس می کرد، تا حد شدن موضوع

نقد گذشته که قبلاً به آن اشاره کردم، هیچ اختلافی بین ما وجود نداشت و کسی نمی تواند حتی روی یک مورد انگشت بگذارد که بفرض هیات تحریریه به موضع سیاسی کمیته مرکزی انتقاد داشته و یا بعکس! در مورد نامه سرکشاده به بازرگان نیز که در سوال آمده، اضافه کنم این نامه را فرخ نگهدار نوشته بود. او قبل از انتشار، آن را در جلسه شورای عالی قرائت کرد. هیچکس با آن مخالفتی نداشت. فردای آن روز نیز بدون مخالفت حتی یک نفر از اعضا تحریریه آن را در نشریه کار چاپ کردیم. این نامه بعد از انتشار البته از جانب "هواداران" با مخالفت سختی روبرو شد و رهبری به هزار و یک دلیل که مهمترین آن همانا بی سیاسی و بی ثباتی نظری مدافعین آن بود، نتوانست این خط را دنبال کند. بهر سخن نقش مهم در جناح بندی های فکری را شرایط دیکته می کرد و طبعاً کسانی را بیدان می کشید که فکری برای طرح کردن داشتند. من اگر بخواهم روی افراد انگشت بگذارم در درجه اول فرخ نگهدار، امیر ممینی، حیدر و مجید را می توانم نام ببرم. وقتی نیروهای اهل فکر ضعیف باشند و از پاسخ به مسائل عاجز بمانند، تردید نمی ماند که در کنار و همزاد هر جناح بندی نظری یک جناح بندی تشکیلاتی نیز شکل می گیرد که می تواند کوری سبقت را از جناح بندی های فکری برآید. اینجاست که روحیات دهقانی زنده می شود، یگانگی و اتحاد و همبستگی تحت الشعاع احساس مالکانه قرار می گیرد و تشکیلات بسان قطعه زمینی مابین اهل نسق تقسیم می شود. هم چنان که می بینیم، پیش از آن که اختلاف جدی وجود داشته باشد، قبل از اینکه هر بحث و نظر و برخوردی صورت بگیرد، موتور انشعاب، تصفیه، اخراج، طرد و... روشن می شود و سکان بدست کسانی می افتد که راه حل هر اختلاف نظر را فقط تجزیه و جدایی می بینند.

شاید بیش از ۱۸ سال گذشته است، ولی اگر ۱۸۰ سال هم بگذرد، کسی نمی تواند این حقیقت تاریخی را مخدوش کند که نخست جدایی و انشعاب سازمان داده شد و سپس اختلاف نظرات سیاسی بر سر حاکمیت و روش برخورد با آن سرباز کرد!

هرگز فراموش نمی کنم، کلمه به کلمه استعفا نامه ر. حیدر از کمیته مرکزی، هیات سیاسی و تحریریه کار را که در چند سطر نوشته بود بدلیل حاکم شدن اپورتونیزم بر رهبری سازمان استعفا می دهد. متن استعفا ر. توکل از تحریریه کار نیز تکرار همین جمله بود. چند ماهی می شد که از پلنوم بیرون آمده بودیم. جز مسئله "بی نام جنگیدن" در کردستان که مصوبه اکثریت پلنوم را با خود داشت، هیچ اختلافی هنوز شکل مشخص بخود نگرفته بود. حتی در مورد نقد گذشته نیز قرار بود مبارزه ایدئولوژیک صورت بگیرد. استعفانامه ها را من به اجلاس کمیته مرکزی ارائه کردم. آن زمان رابط حوزه اقلیت با هیات سیاسی

بودم. بدلیل اهمیت مسئله هیات سیاسی، کمیته مرکزی را فرا خوانده بود. بعد از خواندن نامه، هیچکس جز نگاه متعجب چیز دیگری نگفت. من نیز توضیحی نداشتیم. فقط اندیشه ای تلخ از ذهنم گذشت: ما را چه می شود. چه نیرویی حیدر را بسوی انشعاب می برد؟ می دانستم متن نامه ر.حیدر استعفاست، در عین حال که با آن مخالفت داشتیم ولی هرگز فکر نمی کردم آن همه احساس مسئولیت باین سادگی و با این چند جمله بی بها شده باشد. چطور می شود باین راحتی و سهل، بی آنکه دردسر توضیحی مردم فهم به کسی بدهی، اختیار یک جنبشی را دو دستی به "اپورتونیست ها" تقدیم کنی!

اینجا خواننده تصور نکند پشت این استعفا نامه ها دریای تحلیل و صورت بندیهای عمیقی از موارد اختلاف وجود داشت، که من می توانم بگویم نه! حتی در مورد تنها زمینه اختلاف یعنی نحوه نقد گذشته نیز هنوز کاری صورت نگرفته بود! و باز این برداشت بوجود نیاید که این موضوع همچنان مربوط به تابستان ۵۸ و دوران بی خطی کمیته مرکزی است. نه! زمان مربوط به بعد از کار ۲۵ و در تب و تاب راهپیمایی های "ضدامپریالیستی" سازمان به حمایت از تسخیر سفارت آمریکا است! که برای نوشتن هر بیانیه اش در هیات سیاسی ساعت ها جدال وجود داشت که این یا آن کلمه اش خمینی را تیره می کند یا نمی کند!

ر.حیدر البته بعد از پلنوم در هیچکدام از جلسات هیات سیاسی شرکت نکرده بود، ولی من حالا فکر می کردم آیا این استعفا خلاف آن عقایدی نیست که در پلنوم روی آنها پافشاری داشتیم؟ مگر ما در مقابل اکثریت که تاکید می کرد، اول اصول بعد سیاست، ن گفته بودیم اصول در سیاست و پراتیک معنی پیدا می کند و مگر حیدر در این زمینه از همه مصرتر و منطقی تر نبود؟

البته آن زمان برای این سوال ها پاسخ روشن در ذهنم داشتیم و می دانستم بادیان از کف رفته است و کشتی را نیرویی دیگر از ساحل دور می کرد. این نیرو جز انعکاس جامعه اکستریم و فشار کسانی که بر طوفان می دمیدند، نمی توانست باشد.

همیشه فکر می کنم این انشعاب اگر مایه فخری است، بگذار نصیب کسانی بماند که محتاج این افتخارند. من انشعاب اقلیت را هیچوقت مهران رفقای چون حیدر و رسول نمی دانسته ام و نمی دانم. این حقیقت را واقعیت زندگی بهتر ثابت کرد. وقتی که این رفقا نتوانستند بیش از چند ماه در تشکیلاتی دوام بیاورند که خود در راس و هدایت گر آن بوده اند.

ج- درباره پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و نظرات و اختلافات در مورد نحوه پیشبرد این مبارزه، آنچه می توانم بگویم اینست که، در پلنوم قرار شد، اکثریت و اقلیت، در دو زمینه اصول و سیاست های تابع آن و همچنین نقد گذشته، نظراتشان را

تدوین کنند. بنابراین طبیعی است که اگر نظرات نوشته می شد، بی آنکه کسی بخواهد یا بتواند آن را محدود کند، انتشار پیدا می کرد. بعدا هم دیدیم که کمیته مرکزی پذیرفت که نشریه کار که در حقیقت ارکان سیاسی سازمان بود به انعکاس نظرات دو جناح اکثریت و اقلیت تبدیل شود.

رفقای اقلیت همه با این نحوه پیشبرد موافق بودند از اکثریت نیز تصور می کنم رفقا مجید (عبدالرحیم پور او خسرو) مهدی فتاپور) بر این نظر قرار داشتند. من خود با وجودی که هنوز با اقلیت بودم ولی از یک طرف با سازماندهی انشعاب و از طرف دیگر با این نحوه مبارزه ایدئولوژیک مخالفت داشتم و آن را در خدمت انشعاب می دانستم. از نظر من آن زمان، پذیرش چاپ نظرات اقلیت و اکثریت در نشریه سیاسی که سازمانگر عملی جنبش است، نشانه دمکراسی نبود، بیشتر خواست انشعاب را دامن می زد! چون طبیعی است از دو طرف کسی که به جدائی می اندیشد تشکیلات را بحرانی می خواهد و هیچ چیز بهتر از اینکه سازمان را مقابل دو موضع سیاسی و اقدام عملی مغایر قرار دهیم بحرانی نمی کرد. بهمین دلیل پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک در ارکان تئوریک یعنی نبرد خلق را پیشنهاد کرده و می گفتم اکثریت هر که هست نشریه سیاسی باید منعکس کننده نظر اکثریت باشد.

د- نقش و تاثیر نیروهای دیگر. همانگونه که در آغاز گفتم، سازمان نمی توانست جدا از جو حاکم بر جامعه و بدون فشار دیگر جریانات سیاسی حرکت کند و نکرد. بخصوص با رهبری ضعیفی که داشت این تاثیر پذیری مضاعف می گشت. مثال ها زیاد هستند. از نمونه هایی آغاز می کنم که هم مستند هستند و هم می توانند نشانگر وضعیت ما و حال و روز جنبش باشند.

اواخر اسفند ماه ۵۷ بود و جنگ اول گنبد تازه به پایان رسیده یا در شرف پایان بود. ستادهای سازمان هنوز در شهرهای مختلف ایران برقرار بودند و بمنظور مقاومت در برابر باقیمانده های رژیم شاه، با نیروهای مسلح حفاظت می شدند. در جلسه شورای عالی رفخ نگهدار که تازه از ملاقات با آقای مسعود رجوی آمده بود با نظر موافق و خوشحال از اینکه راه حل بکری یافته است، مطرح کرد: مسعود می گوید همین الان اطلاعات بدهید و دخالت خود را در جنگ گنبد تکذیب کنید. بگوئید این جنگ با تحریک امپریالیسم صورت گرفته است. و اضافه کرد، تصمیم بگیریم و به ستادهای سازمان در سراسر کشور اعلام کنیم سلاح های خود را در اختیار دولت قرار بدهند.

جمع ما حدود ۱۶ یا ۱۷ نفر بود همه بلااستثنا به حرف رفخ فقط خندیدند: خود او هم خنده اش گرفت. نصیحت آقای رجوی آن شب کارساز نشد ولی چه کسی می تواند بگوید که در آن شرایط

بحرانی، تاثیر خود را در سیاست های بعدی اکثریت باقی نگذاشت که گذاشت. مجاهد که آن زمان هنوز در موضع یوزسیون و دفاع از "امام" بود و سیاست اپوزیسیون سازمان را شدیداً به زیان خود می دید، بشیوه بسیار فرصت طلبانه ای علیه ملت ترکمن و سازمان فدایی موضع گرفت و اعلام کرد: جنگ گنبد تحریک امپریالیستی بوده و فدائی در "دام" آن افتاده است!

کمتر از چند ماه بیشتر طول نکشید که همین آقای رجوی وقتی در اپوزیسیون امام قرار گرفت و وقتی نقد گذشته به موضوع مباحثه داغ در سازمان ما تبدیل شد، همه تلاش خود را در کشیدن سازمان به موضعی افراطی بکار گرفت و مناسبات با ما را به موضع ما نسبت به گذشته سازمان و دفاع از مشی مسلحانه منوط نمود.

بعد از پلنوم ۵۸ و بویژه بر سر سازماندهی یک ائتلاف انتخاباتی، ما با مجاهدین ملاقات های مکرر داشتیم. ستاد فدائی به زور حزب اله تعطیل گشته بود، ولی دفتر مجاهد در ساختمان سازمان ملل واقع در خیابان تخت جمشید همچنان به فعالیت خود ادامه می داد. بهمین دلیل ملاقات ها در دفتر مجاهد صورت می گرفت. از طرف هیات سیاسی رفخ و من شرکت داشتیم و از طرف مجاهدین آقایان موسی خسیابانی و جابری زاده سردبیر نشریه مجاهد. بحث ها از ائتلاف انتخاباتی فراتر رفته و بنابه پیشنهاد مجاهدین به بحث درباره ضرورت ایجاد یک جبهه مشترک رسیده بود که بطور جدی از جانب آنان دنبال می شد. ما بخاطر اختلافات داخلی (اکثریت و اقلیت) هنوز بموضع روشنی نرسیده بودیم ولی با این پیشنهاد کاملاً موفق بودیم.

هرگز سخن آقای خسیابانی در آخرین ملاقات ها را فراموش نمی کنم که به ما گفت: "مسئله جبهه و هر مورد از ائتلاف سیاسی ما مشروط بر نظر شما نسبت به مشی مسلحانه در گذشته است." جلسات از آن پس بی رمق شد و چندان ادامه پیدا نکرد. همینجا لازم است اشاره کنم، تمام هم و غم رهبری اقلیت در جریان برگزاری مراسم ۱۹ بهمن ۵۹ که بعد از انشعاب در تهران برگزار شد، این بود که نیرویی را بیدان بکشد که مهتر از همه مجاهدین آنها را بجای اکثریت بعنوان سازمان فدایی به رسمیت بشناسند. من این سخن را خود دهها بار بعد از این مراسم "موفقیت آمیز"، از زبان آنها شنیده ام.

از جلسات مشترک رهبری اکثریت با حزب توده و تاثیرات علی مواضع آنها در خط مشی اکثریت اطلاع روشنی ندارم و در جریان نیستیم. ملاقاتی هم با آنها نداشتیم. در رابطه با تاثیرات فکری آنها در وجه عمومی و بازتاب نظراتشان می توانم بگویم هر چند در کل سازمان به این خط گرایشی وجود نداشت، ولی این حقیقت را نمی توان نادیده انگاشت که، بحث های پرسش و پاسخ کیانوری که برای تمامی مسائل روز جامعه پاسخ روشن و حتی



به غلط داشت، ولی در برابر بی پاسخی سازمان، برای خیلی از نیروهای ما مسئله ایجاد می کرد.

نمونه های دیگر بازناتاب تفکرات چپ افراطی و نتایج مستقیم جو اکثریت حاکم بر جامعه و محصول استیلای قرن های دیکتاتوری ست که تاثیرات خود را بیشتر از همه روی فدایی بمثابه محور چپ برجای می گذاشت.

یک طرف حکومت جدید، روحیات متعصب و کور مذهبی را دامن می زد و طرف دیگر، چپ افراطی، با تعصب ضد مذهبی، می خواست با این روحیه مبارزه کند.

سازمان فدایی، باخاطر موقعیت توده ای و تجربه عملی که داشت در یک وجه، مقابل این تعصب قرار می گرفت و در وجهی بدلیل نداشتن خط مشی و سیاست روشن، خود اسیر آن می گشت. بیشتر از فشار مواضع افراطی جریاناتی نظیر کومه له، راه کارگر، پیکار و دیگر سازمان های "مارکسیست" شده منعش از مجاهدین، تاثیرات بعضی مطبوعات و کانون های دمکراتیک بود، که بدرستی نمی خواست طعمه حکومت مذهبی شود! ولی نمی دانست با اقدامات شتاب زده خود، دست حکومتی را که پایگاه توده ای میلیونی دارد، برای قلع و قمع آزادی ها بازتر می گذارد.

برای نمونه می توان مواضع روزنامه هایی نظیر آهنگر و پیغام امروز و یا موضع جبهه دمکراتیک آقایان متین دفتری و پاک نژاد را نام برد. خیلی از کسانی که می دانستند با نشریه کار همکاری دارم و مرا در خیابان می دیدند، حرف اولشان این بود که برخورد را از پیغام امروز یاد بگیرید! آن زمان روزنامه پیغام امروز همگان را به مقابله با "فاشیزم" فرا می خواند! و آهنگر دولت بازرگان را یک دولت آمریکایی تصویر می نمود!

و یا شائنت های کسانی که امتناع سازمان از شرکت در تظاهرات "جبهه دمکراتیک" در تهران را که با اولین مقابله خوشونت آمیز حزب اله روبرو شد، بشدت محکوم می دانستند و سازمان را مقصر قلمداد می کردند. باین فقط اضافه کنم برخورد گروهی از رفقای خارج از کشور را که بلافاصله بعد از چاپ نامه به بازرگان، با منطق و احساس خود در جلسه ای ما را به باد انتقاد گرفته بودند و چنین استدلال می کردند که با چنین موضعی، سازمان در خط خیانت پا گذاشته است و...

#### پاسخ به سوال سوم

الف- دلایل فراخوان پلنوم، نحوه تدارک و چگونگی تشکیل آن.

مهمترین دلیل فراخوان پلنوم، تعیین سیاست نسبت به جنگ در کردستان بود. همانطور که گفتم تلاقی دو موضوع، یکی تشدید اختلاف داخلی بر سر روش برخورد با گذشته و دیگری دستور خمینی برای هجوم به کردستان و محدود کردن آزادی ها، خود زمینه ساز اختلاف تازه ای گشته،

در رهبری نوعی بن بست ایجاد کرده بود. اکثریت کمیته مرکزی از این نظر دفاع می کرد که سازمان نباید با نام در جنبش خلق کرد شرکت نماید. بنابر همین نظر، نیروهای فدایی بدون هویت و تحت نام رزمندگان خلق کرد در عملیات نظامی شرکت می کردند. در مقابل، تحریریه کار و بسیاری از مسئولین "شاخه کردستان"، با این موضع مخالف بودند.

بخش روابط خارجی، مسئولین مالی، تدارکات و انتشارات نیز بخش های دیگری بودند که بر سر برخورد با مشی گذشته، از مخالفین رهبری بحساب می آمدند.

کمیته مرکزی، برای حل این بحران، پلنوم همراه را فراخوان داد که نمایندگان منتخب "شاخه" ها و ارگان های اصلی سازمان نیز در آن شرکت داشتند. این پلنوم حدود ۶۰ نفر را شامل می شد. جالب است که تدارک کنندگان خود را مخالف مشی چریکی می دانستند. اما این پلنوم را بگونه ای چریکی سازمان داده بودند. به این ترتیب که شرکت کنندگان در چهار حوزه مجزا از هم استقرار یافته و هر شب در پایان جلسه از هر حوزه دو نفر بعنوان نماینده انتخابی حوزه، در مکانی دیگر گرد می آمدند و به جمع بندی بحث ها می پرداختند. این شکل سازماندهی پلنوم، خود محتوای بحث ها را از آنچه که بود ضعیف تر می کرد و زمینه دخالت کوری را کاهش می داد. البته هیچ کدام از شرکت کنندگان با این شکل مخالفتی نداشتند و شاید آن را ضروری نیز می دانستند، در حالی که در شرایط سال ۵۸ و با امکانات سازمان، تجمع بیشتر از این نیز بی شک بسیار امکان پذیر بود.

#### ب- مباحث پلنوم

در رابطه با مسائل نظری موارد "تدارک" دیده شده، قطعنامه یک صفحه ای تحریریه کار در مورد شرکت با نام در جنگ کردستان را می شود نام برد که توسط ر. حیدر نوشته شده بود. در مورد برخورد با گذشته و همچنین تحلیل از حاکمیت سیاسی و روش برخورد به آن نیز، چون چیزی تهیه نشده بود به بحث های شفاهی و اگذار گشت. البته رفقای که در این پلنوم اکثریت شدند، پاسخ به "مصاحبه اشرف دهقانی" نوشته رفیق نگهدار را که پیش از آن انتشار پیدا کرده بود منبای نظر خود قرار دادند.

در پلنوم جز یک دو مورد که آن هم بعنوان تاکتیک از مشی گذشته دفاع بعمل آمد، همه بالاتفاق با انحرافی بودن مشی گذشته موافقت داشتند و آن را دوری از اصول م.ل. می دانستند! بهمین دلیل اگر به قطعنامه هایی که در این باره تصویب شد نگاه بیاندازیم، مشاهده می کنیم که قطعنامه اکثریت و اقلیت، در مقابل یکدیگر قرار ندارد، بلکه تنها تفاوت متدولوژیک بر آنها حاکم است! باین عبارت که اکثریت می گفت: چون انحراف خط مشی گذشته در اصول بوده است، پس در یک

پروسه زمان بندی شده، اول می باید اصول را روشن کنیم، و بعد به هدف، برنامه و تاکتیک بپردازیم!

اما، ما یعنی اقلیت پلنوم می گفتیم دستیابی به اصول نه بصورت مجرد بلکه تنها با تلاش برای دستیابی به برنامه، خط مشی و استراتژی و تاکتیک میسر است. لذا باید تدوین این مسائل در دستور کار مقدم قرار گیرد. قطعنامه ما، همچنین تاکید داشت که در پروسه تدوین برنامه و خط مشی با انحرافات گذشته نیز برخورد خواهد شد و اصول تدقیق خواهد گشت!

نهایت کار پلنوم این شد که هر دو گرایش در فاصله زمانی معینی به تدوین نظرات خود بپردازند و سپس کنگره سازمان برای تعیین بخشیدن و تصمیم نهایی، فرا خوانده شود!

در مورد تحلیل از حاکمیت و روش برخورد با آن نیز که در دستور بحث قرار داشت. نظرات فردی باقی ماند و دیدگاه مدون و یا اختلافی مطلقا به چشم نمی خورد که بر سر آن رای گیری صورت بگیرد!

#### ج- صف بندی در پلنوم

برای اینکه خواننده از چگونگی صف بندی در پلنوم تصویر روشنی داشته باشد فقط کافی است اشاره کنم. باستانا ر. حیدر، اعضا کمیته مرکزی حتی ر. بهزاد کریمی مسئول شاخه کردستان که از شرکت کردن با هویت در جنگ کردستان دفاع می کرد، همگی در صف اکثریت پلنوم بودند. تمامی نمایندگان شاخه ها نیز از قطعنامه آنها پشتیبانی کردند.

در حالی که ما از حدود ۶۰ رای، فقط ۵ رای اصلی (رفقا حیدر، محسن مدیر شانه چی، غلام لنگرودی، سیامک اسدیان، اسکندرا و من و آرای مشورتی (رفقا رسول و توکل) داشتیم.

#### پاسخ به سوال چهارم

الف- شکل کار اقلیت و اکثریت بعد از پلنوم مناسبات آن دو، و روند کار تا انشعاب با توجه به مصوبات پلنوم و قطعنامه اکثریت، کمیته مرکزی خود را از دخالت در تاکتیک ها و مواضع سیاسی معاف کرده بود و می بایست یک کار صرفا مجرد و تئوریک را پی می گرفت. و اقلیت نیز که در هیات تحریریه اکثریت مطلق را داشت، طبق قطعنامه های خود می بایست نشریه کار را جدی تر می گرفت و در کنار آن یک کار تئوریک برای تحقق برنامه و استراتژی و تاکتیک را سازمان می داد.

قضیه اما بعکس شد، نیازی نبود از پلنوم بیرون بیاییم تا رفقای کمیته مرکزی نادرستی منطق ناظر بر قطعنامه شان را در عمل دریابند. خیلی از ایسن رفقا در همان پلنوم می دانستند از چیزی دفاع می کنند که فرسنگ ها با زندگی زمینی فاصله دارد و کمیته مرکزی نمی تواند همه چیز را به روال خود

تشکیلات در برنامه و سیاست را تشدید می کرد. ثانیاً نه در رهبری اقلیت و نه در کمیته مرکزی این گرایش وجود نداشت که به نظر و رای نیروهای تشکیلات اهمیت قائل شود. اگر غیر از این بود انشعاب پیش از تدوین و تدقیق و قبل از برگزاری کنگره، از سوی دو طرف تحقق پیدا نمی کرد. درست است که انشعاب را اقلیت سازمان داد و اکثریت کمیته مرکزی مخالف آن بود، ولی این مخالفت در حرف کافی نمی توانست باشد. اگر به نظر تشکیلات واقعا اعتقادی بود، اکثریت خیلی ساده می توانست حداقل تا برگزاری کنگره جلوی انشعاب را بگیرد!

ج- تغییرات در روند مبارزه ایدئولوژیک آنچه بعد از پلنوم در نظر همه ما تغییر کرد، توجه به اهمیت تحلیل از قدرت سیاسی و تغییر سیاست در برابر آن بود. اول از همه و بیشترین تحول فکر در هیات سیاسی رخداد که از پلنوم به بعد هدایت سیاسی سازمان را بر عهده داشت و بیش از همه در اصطلاحات با مسائل جامعه و دولت قرار می گرفت. نشریه کار نیز تحت مسئولیت مستقیم هیات سیاسی منتشر می شد. از هیات سیاسی، رفقا فرخ نگهدار، جمشید طاهری پور و من عضو تحریریه بودیم. رفیق اله مبینی مسئولیت پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و تدوین نظر اکثریت درباره نقد گذشته را بر عهده داشت و مطالبی هم نوشته بود که در نشریه داخلی "به پیش" چاپ شد، ولی فکر نمی کنم انتشار علنی پیدا کرده باشد. هیات تحریریه سابق بعد از استعفاها، حالت جنبی پیدا کرده بود و دیگر در سیاست گذاری دخالتی نداشت. از کار ۲۵ که در آن تاکید گشته بود "دکم های خرده بورژوازی در برخورد به واقعیت شکسته می شود" تا کار ۵۹ که این "دکم ها" در ذهن خود رفتاری ما شکست و خمینی به رهبری مبارزه ضدامپریالیستی نائل آمد، چرخش های فکری و تغییرات نظری در هیات سیاسی، بسیار سریع و برای حتی اعضا کمیته مرکزی کاملاً دور از انتظار بود. نمونه اینکه مثلاً رفیق به فاصله کمتر از یک ماه از تمایل به "لیبرال ها" به دشمنی با آنان و حمایت به خمینی رسید. اواخر بهار ۵۹ در میز گرد علنی روزنامه اطلاعات که به گفته خودش جو لیبرالی داشت، برتری این تفکر نسبت به واپس گرایی خمینی را لیس کرده بود. لذا در جلسه هیات سیاسی مطرح کرد بدون اتخاذ سیاست روشن و همسو با این میزگرد قادر به ادامه شرکت در آن نیست. ر. مبینی نیز تا مدت‌ها ارتجاع را مورد حمله داشت.

اما، جستجوی ایدئولوژی که وجدان حزب تلقی می شد و تلاش برای بازگشت به اصول که سیطره ایدئولوژی بر سیاست را مشخص می کرد، مانع از این گشت که محتوای ارتجاع و خصلت ضددموکراتیک آن به درک درآید. در فاصله بسیار کوتاهی هیات سیاسی، اجلاس کمیته مرکزی را برای استماع و تصمیم گیری پیرامون نظرات تازه

محتوای متنی که باید تهیه کنیم هم فکری می کردیم. ادامه بحث ما چندان طول نکشید. تفاهم اولیه بر سر روش نقد گذشته، خیلی سریع جای خود را به تقابل بر روی ضرورت قهر مسلحانه گذاشت. او بر این نظر بود که تاکتیک مسلحانه را تئوریزه کند و من سخت مخالف این نظر بودم. اختلاف را با هیات تحریریه در میان گذاشتیم، تقریباً اکثر رفقا با نظر ر. توکل، موافق بودند. بالنتیجه من از مشارکت در تدوین این نوشته امتناع کردم و او خود این کار را در جزوه ای تحت عنوان "ضرورت قهر مسلحانه" تا نزدیکی های انشعاب یعنی حدود ۶ ماه بعد به پایان رسانید، ولی نه در مقطع انشعاب و نه پس از آن، هرگز چاپ نشد. بعدها، فکر می کنم حدود سال ۶۲، حسین زهری در خارج از کشور اقدام به انتشار آن کرد.

خلاصه کنم، بازتاب روحیه استعفا، تقریباً از پلنوم به بعد و تا مقطع انشعاب که کمتر از ۹ ماه طول کشید، اقلیت و اکثریت را در عمل و از نظر تشکیلاتی از هم جدا کرده بود و هر یک راه خود را می رفت. ارتباط تشکیلاتی و همچنین تبادل نظری اگر بود، بیشتر از طریق من که رابط این رفقا با هیات سیاسی بودم صورت می گرفت و این نیز فقط مستسکی بود برای خالی نبودن عریضه! در صنف اکثریت نیز بعضی رفقا مستقیم و غیرمستقیم به زمینه این انشعاب کمک می کردند و تلاش داشتند هر چه زودتر آن را به جلو بیاورند. استدلال آنها این بود که انشعاب قطعی و حتمی ست، پس هر چه زودتر بهتر! ولی اکثریت کمیته مرکزی و هیات سیاسی، انشعاب را ضربه زنده می دانست و با آن مخالف بود. نمونه اینکه، اصرار برای شرکت ر. حیدر در جلسات هیات سیاسی بسیار چشم گیر می نمود. و پذیرش شرط و شروط غیر منطقی و خارج از قراردادهای اقلیت جای درنگ در هیات سیاسی نمی گذاشت. مقرر گشته بود مبارزه ایدئولوژیک تا کنگره در نبرد خلق صورت بگیرد، ولی بهر دلیل کمیته مرکزی برای پرهیز از انشعاب و یا به تعویق انداختن آن به فشار اقلیت برای درج دیدگاه هایش در نشریه کار که یک نشریه صرفاً سیاسی بود تن داد.

گفتم بهر دلیل، چون رفتاری اقلیت در این باره می گفتند، کمیته مرکزی با به تعویق انداختن انشعاب می خواهد نظرات خود را جا بیاورد. این استدلال نیز با سپردن اختیار هیات سیاسی به اکثریت در تناقض قرار داشت و تنها ضعف های تئوریک و نظری ما را پرده پوشی می کرد.

ب- چگونگی اطلاع اعضا و فعالین سازمان از اختلافات

فقط بگویم آن کسانی که تا بعد از انشعاب از اختلافات درونی سازمان مطلقاً خبر نیافتند همانا اعضا و فعالین سازمان بودند. چون اولاً تعداد اعضا به نسبت حجم سازمان بسیار قلیل بود و این خود زمینه تمرکز در بالا و عدم دخالت نیروهای

بخودی واگذار کند. شرایط جامعه نیز بعد از پلنوم و بویژه مسئله تسخیر سفارت آمریکا، دخالت هر چه بیشتر سازمان را امر ضروری ساخته بود. تا این زمان برای هدایت روزمره حتی دفتر سیاسی هم وجود نداشت.

اولین تغییرات بعد از پلنوم ترمیم کمیته مرکزی و ایجاد هیات سیاسی بود. و باز بسیار اهمیت دارد که بدانیم همین کمیته مرکزی که اکثریت داشت دو نفر از اقلیت یعنی ر. حیدر و من را به عضویت هیات سیاسی برگزید و رفقا توکل و علی کشتگر نیز بعنوان مشاور انتخاب شدند. با توجه به این که ر. کشتگر در بسیاری موارد با ما هم نظر بود. کسی شک نداشت که ما با نسبت چهار به پنج، تقریباً ترکیب نسبتاً قوی را در هیات سیاسی تشکیل می دادیم. ر. کشتگر از شماره سوم نشریه کار از اعضا اصلی و بسیار فعال هیات تحریریه بود و بخصوص در روش نقد گذشته و مسائل پیش روی جنبش با ما نظر واحدی داشت.

اما، خودداری رفقا حیدر و توکل از شرکت در جلسات هیات سیاسی و دنبال آن استعفا آنها، همه را مبهوت کرد. مابقی رفتاری اقلیت نیز که در تحریریه فعالیت داشتند، کار خود را چندان جدی نمی گرفتند و به آن بهایی نمی دادند. باین ترتیب جایگاه های افراد و نظرات عوض شده بود. آنها که به بازگشت به اصول رای داده بودند، هدایت کر عملی سازمان شدند و رفتاری ما که دست یابی به اصول را در پراتیک مبارزه میسر می دانستند، دخالت در هدایت سازمان را رها کردند. معنی استعفاها در عمل بایکوت کمیته مرکزی و جدا کردن خود از کسانی بود که نه در برنامه، سیاست و نظر (چون هیچکدام از اینها هنوز روشن نبود)، بلکه با تمایل و گرایش درونی و فاقد حد و مرز تو همخوانی ندارند! استعفا مقدمه انشعاب بود و دور از چشم اعضا و نیروهای سازمان پیش برده می شد. این اقدام عکس مصوبه پلنوم و مغایر قطعنامه پیشنهادی خود مابود. ما می بایست در عین شرکت فعال در عرصه عمل مبارزه، برای تدارک نظری کنگره تلاش می کردیم. درحالیکه تصمیم به جدایی قبل از اینکه نظرات تدوین گشته و صف آرایی ها مشخص شده باشد، پیشاپیش اتخاذ گشته، یا بهتر بگویم صورت گرفته بود. استعفاها اگرچه اعلام جنگ علیه "پورتونیسیم" را نوید می داد، ولی ظاهراً این هدف را دنبال می کرد، که فرصتی برای کار تئوریک باشد.

در هیات تحریریه کار که عملاً حوزه اصلی اقلیت بود از من نیز خواسته شد که با این هدف از هیات سیاسی و تحریریه استعفا بدهم. من با استناد به قطعنامه پلنوم نپذیرفتم. با اینهمه در تقسیم کار جدید قرار بر این شد که ر. حیدر روی مسائل مربوط به برنامه و خط مشی کار کند، ر. توکل و من نقد گذشته را بنویسیم. من و او آن زمان در یک خانه زندگی می کردیم و هر شب بعد از اینکه از کار در تحریریه باز می گشتم، با هم درباره

رفقا که ۱۸۰ درجه تغییر کرده بود، فرا خواند. وقتی ر. مبینی و در پی او ر. نگهدار اعلام کردند، در مطالعات خود تئوری راه رشد غیرسرمایه داری را پذیرفته و به اهمیت نقش خمینی در سمت دادن به این مسیر دست یافته اند، بسیاری از اعضا کمیته مرکزی تب کردند. جلسه متشنج گشت و ادامه نیافت. قرار شد اجلاس بعدی فکر شده تر و با آمادگی بیشتر اعضا صورت بگیرد. قبل از آن اما، کار ۵۹ منتشر شده و خمینی را رهبر جنبش ضدامپریالیستی قلمداد کرده بود.

روند مبارزه ایدئولوژیک در اقلیت نیز تغییر مهمی ایجاد کرد. بتدریج که مسئله حاکمیت به موضوع کلیدی در درون اکثریت مبدل گشت، اقلیت نیز موضوع نقد گذشته را کنار گذاشت و به تحلیل در مورد ماهیت حکومت روی آورد. زمان برای این تغییر، بیشتر از یکی دو ماه قبل از انشعاب را شامل نمی شد. بهمین دلیل جز موضعی سر هم بندی شده و تحلیلی بی پایه چیزی نمی توانست از کار درآید و نیامد. اقلیت از یک طرف موضوع قابل پذیرش تری برای انشعاب پیش رو داشت و از طرف دیگر با چرخشی که در نظر رهبری اکثریت پیش آمده بود، فرصت مناسبی برای انشعاب می دید، اقلیت بجای مبارزه ایدئولوژیک بر سر حاکمیت و در جریان قرار دادن نیروهای سازمان در جریان بحث ها، "فرصت" را غنیمت شمرد.

#### پاسخ به سوال پنجم

چرا از اقلیت فاصله گرفتیم؟

فکر می کنم با توجه به شرح تاکنونی مسائل، علت فاصله گرفتن من از اقلیت حدوداً روشن شده باشد. اینجا دلیل اصلی را با ذکر نمونه ها مشخص تر می کنم. من اساساً با انشعاب در سازمانی که هنوز نه برنامه روشن داشت و نه کسی می دانست چه می خواهد و چه می گوید، سازمانی که در حال شدن بود و این امکان وجود داشت که اگر کسی چیزی برای گفتن دارد، در تدوین و تحکیم نظری آن موثر بیافتد، سخت مخالف بودم. من حتی انشعاب ر. اشرف دهقانی و یارانش را که ارزیابی کاملاً مغایر از انقلاب بهمین و شرایط حاکم بر آن داشتند، نادرست می دانستم و معتقد بودم وجود آنها در سازمان می تواند زمینه تفاهم بیشتری را فراهم کند. هنوز هم فکر می کنم آنها در کنار کل نیروهای سازمان هرگز به خانه های تیمی بازگشت نمی کردند. بهمین دلیل در واپسین روزها که هنوز مترصد تصمیم بود، نامه ای برایش نوشتم او را در جریان محتوای صدها نامه ای که بعد از سخن ر. مهدی فناپور درباره او به تحریریه کار رسیده بود قرار دادم، نامه هایی که احساس شان با اشرف بود و منطقتشان دور از او. تاکید کردم اگر تو می خواهی با "انحرافات مبارزه کنی از درون صد بار موثرتر خواهد بود و... او در پاسخ ام نوشت: "با اپورتونیست ها کار کردن خیانت بارتر از خود اپورتونیسم است!"

این محاوره مربوط به فروردین یا اردیبهشت ۵۸ است، من عین همین سخن را حدود هشت ماه بعد یعنی بعد از پلنوم و زمانی که ر. توکل در خانه مشترک ما تازه مشغول تدوین تئوری قهر بود، از زبان او شنیدم. پس از او نیز ر. غلام لنگرودی درباره ضرورت انشعاب و گاه حتی به روش قهر، سخن زیاد گفته بود و کسی جدی نمی گرفت. بعد از این، بحث ما در حوزه تحریریه به جایی رسید که مشخص شد، اقدام به انشعاب برای اکثر این رفقا بسیار جدی ست و من همانجا تصمیم خود را گرفتم. البته زمان هر چه می گذشت روحیه انشعاب طلبی خود را بیشتر نشان می داد. یکی از دیگر مواردی که روی من بسیار تاثیر گذاشت، تهدید به انشعاب رفقا در بهمن ماه ۵۸ بود. به من گفتند اگر در مراسم سالروز ۱۹ بهمن در دانشگاه، سازمان نسبت به گذشته موضع بگیرد، ما میکرفن را از دست گرفته می گیریم و اعلان می کنیم اینها سازمان نیستند. من مجبور شدم بیانیه ۱۹ بهمن ۵۸ را که در آن از گذشته سازمان بسیار هم تجلیل شده بود، پیشاپیش در اختیار این رفقا قرار دهم تا فکر چنین سازماندهی به سر کسی نیفتد.

بهر صورت روحیه انشعاب طلبی کافی بود. نسبت باین دلیل بقیه اختلافات ما، چه در رابطه با "ضرورت قهر" و چه در رابطه با تحلیل از حکومت، اگرچه بسیار جدی و مهم بحساب می آمد، ولی برای من تعیین کننده نبود.

#### پاسخ به سوال ششم

به بخش های زیادی از این سوال قبلاً پاسخ داده ام. فقط به قسمت آخر آن اشاره می کنم.

موضع من در رابطه با انشعاب چه بود و چه تلاشی در جهت آن کردم؟

از مقطع استغفاها تا موقعی که فهمیدم فکر انشعاب در میان رفقای ما بسیار جدی است، وقتی می دیدم بعضی رفقای اکثریت عمداً گرایش به انشعاب را دامن می زنند، همه نگرانیم این بود که چه می توانم و باید بکنم. در مخالفت با انشعاب بحث زیاد داشتم، ولی وقتی دیدم در بالا نه تنها موثر نیست، بلکه به نوعی وحدت طلبی عامیانه نیز تعبیر می شود، تصمیم گرفتم نیروهای سازمان را دخالت بدهم. باین منظور مطلبی برای ارائه به تشکیلات نوشتم، تحت عنوان "پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک یا انشعاب، کدامیک؟". این نوشته از ضرورت مبارزه ایدئولوژیک و برگراری کنگره، در برابر انشعاب دفاع می کرد و ضرر و زیانی را که یک انشعاب ناشناخته می توانست بر سازمان وارد کند، خاطر نشان می نمود. همچنین تاکید داشتم تا تدوین نظرات و برگزاری کنگره ای که در آن اکثریت و اقلیت واقعی روشن می گردد، مبارزه ایدئولوژیک می باید در نشریه تئوریک یعنی نبرد خلق صورت بگیرد. از آنجا که نقد این نوشته اساساً متوجه اکثریت بود، در محدوده وسیعی از

تشکیلات پخش نشد و نتوانست تاثیر چندانی بر جای بگذارد.

#### پاسخ به سوال هفتم

بجز مورد آخر که توضیح می دهم به مابقی این سوال نیز در موارد قبلی پاسخ گفته ام.

انشعاب چگونه عملی شد؟

با علنی شدن مذاکره با بهشتی که از جانب خود او صورت گرفت، و بویژه همزمانی آن با اعلام موضع جدید اکثریت در کار ۵۹ که خمینی را رهبر مبارزه ضدامپریالیستی تلقی کرده بود، بسیاری از چپ های افراطی را بی آنکه به نقش و اهمیت چنین مذاکراتی در تعدیل تخاصم، طولانی کردن شرایط علنی مبارزه و یا محتوای دفاع از حقوق و آزادی های مردم توجه داشته باشند، برآشفته ساخت و بیان اعتراض از هر سو سرازیر گشت. بویژه در میان نیروهای کرد، که این مذاکره به پیشنهاد خودشان صورت گرفته بود، شوربذکی علیه رهبری سازمان بیشتر از هر جا به چشم می خورد.

رهبری اقلیت این موقعیت را به فال نیک گرفت و چنین انگاشت که چنانچه در این فرصت دست به انشعاب بزند، سازمان فدایی را قبضه خواهد کرد. این اما فقط صورت مسئله بود. حقیقت امر اینست که اگر بحث ها محتوای قابل اتکائی داشت، لحظه ها چنین تعیین کننده نمی شد. با وجودی که بحث این رفقا پیرامون حاکمیت تدوین شده و کمیته مرکزی نیز پذیرفته بود که مبارزه ایدئولوژیک در نشریه کار صورت بگیرد، اما رهبری اقلیت برای انشعاب در این موقعیت بیشتر اهمیت قائل بود تا ادامه یافتن مبارزه ایدئولوژیک.

بهمین دلیل تصمیم خود را برای اعلان انشعاب گرفته بود و تنها منتظر بهانه می گشت. بهانه را رفقا فرخ نگهدار و فرج اله مبینی بدست دادند. قرار شد در نشریه کار شماره ۶۱ به درج نظرات دو طرف اقدام شود. این رفقا با وجودی که با انشعاب مخالف بودند، در جریان تنظیم صفحات نشریه و برای توضیح نظرات دو طرف، بجای استفاده از واژه اقلیت و اکثریت، از عبارت "اقلیت" و "سازمان" استفاده کردند و این خود در اصل بسعای جدا کردن، سازمان دادن انشعاب و بی محتوا کردن همان مبارزه ایدئولوژیک بود!

رفقای اقلیت که از پیش حتی نشریه کار ۶۱ خود را چاپ کرده و برای انشعاب آمادگی کامل داشتند، وقتی در انتشارات از این نحوه تیربندی با خبر گشتند، ضمن اعتراض، بلافاصله نشست گذاشتند و به استثنای دو رای (رفقا حصاد شیبانی و هاشم) که مخالف انشعاب قبل از پیش برد مبارزه ایدئولوژیک بودند، با اکثریت آرا تصمیم به انتشار کار ۶۱ خود و قطعی کردن انشعاب گرفتند. و جالب است که توجه کنیم در اعلان انشعاب و تا مدت ها از همان روشی استفاده کردند که خود به آن اعتراض داشتند و آن را منع نموده بودند. به این عبارت که بجای عنوان دو

بعد از انشعاب، آن دمکراسی درونی که بیشتر محصول توازن گرایش های فکری مختلف بود، رو به ضعف نهاد و یک قطب جدیدی در هیات سیاسی و کمیته مرکزی شکل گرفت که نظرات مخالف را برنی تایید. مبارزه ایدئولوژیک ما در نشریه داخلی به پیش، پیش می رفت و صف بندی های مطلوب خود را ایجاد می کرد. تاب هیات سیاسی طاق شد و بجای برخورد نظری، نامه ای خطاب به تشکیلات نوشت که مضمون آن دامن زدن جویی اعتمادی بود. همزمان اجلاس کمیته مرکزی نیز برای تصمیم درباره من فراخوانده شد، در جلسه صریح و دوستانه به من گفتند، اگر همانجا وجود گرایش را نفی نکنم از کمیته مرکزی اخراج خواهم شد. تا این زمان سه شماره از به پیش چاپ گشته بود. گفتم این کمیته مرکزی می خواهد درباره من بدلیل نظرانی که از آن دفاع می کنم تصمیم بگیرد، بنابراین من اول دوست دارم بدانم چند نفر از رفقا این نظرات را خوانده اند و شروع کردم ردیف سوال کردن. فقط دو نفر از رفقا فرخ و فرج اله بطور کامل در جریان بودند مابقی یا مطلقاً نخوانده بودند یا جسته گریخته خبر داشتند. وقتی نوبت به ر. جشید طاهری پور عضو هیات سیاسی رسید خیلی محکم گفت: نخوانده ام و نمی خوانم!

در آن جلسه من همچنان از نظر خود دفاع کردم و حکم اخراج از کمیته مرکزی را تحویل گرفتم. پاسخ من فقط یک جمله بود: این حکومت با اقدامات ارتجاعی خود در ذهن همه مردم سقوط می کند و حامیان خود را نیز با خویش می برد. روی تک تک آنها را بوسیدم و از جلسه خارج شدم. بعد به من پیشنهاد شد مسئولیت خارج از کشور یا بخش معلمان را قبول کنم. من دومی را پذیرفتم.

ب. اختلاف جناح چپ با اقلیت و اکثریت حول چه مسائلی بود؟

مهمترین اختلاف نظری ما با اقلیت و اکثریت حول تحلیل از حکومت و روش برخورد به آن بود. اکثریت از خرده بورژوازی ارزیابی کردن حکومت به حمایت کامل از آن رسیده و به پوزسیون تبدیل شده بود. این دیدگاه سیاسی، ایدئولوژی خود را می طلبید. همزمان با این چرخش سیاسی، بحث پیرامون راه رشد غیرسرمایه داری و قطعنامه های کنفرانس های ۱۹۵۹ و ۶۰ و ۶۱ احزاب برادر نیز به موضوع و دستور کار اصلی کمیته مرکزی تبدیل شد. باین ترتیب راه "بازگشت به اصول" بسیار سهل افتاده و تلاشی را نمی طلبید. "اصول" خود با پای خویش بسوی ما آمده بود! رفقای هیات سیاسی با اشتباهی تشنه ای که به آب رسیده باشند. مصوبات این کنفرانس ها را در زمینه اساسنامه و برنامه رونویس می کردند و یکی پس از دیگری، از تصویب کمیته مرکزی می گذرانیدند.

با صمیمیت خداحافظی کردیم. من متحیر و اندوهبار از ماشین پیاده شدم و او مصمم و با اراده راه افتاد و رفت. در نگاه اش اما نگرانی لبریز بود و این ظاهر مصمم نیز نمی توانست آن را پنهان کند. از موقعی که حیدر را شناخته بودم، همیشه به او بعنوان انسانی که باید از او بیاموزم می نگریستم و می نگرم. او از معدود رفقای این دوره است که در زندگی سیاسی پر تلاطم و سراسر آشوب ما هیچ گاه متانت و بردباری خود را از دست نداده است. تردید نداشتم که اگر می توانست از معذوریت کسانی که انشعاب را سازمان داده بودند خود را خلاص کند، هرگز چنین تصمیمی نمی گرفت. همیشه به خود او نیز گفته ام. او موتور این انشعاب نبود، اتوریته انشعاب بود و ایکاش نبود.

بعد از اینکه او رفت ساعت ها توی خیابان های شهر، بی هدف و پریشان راه می رفتم بی آنکه بدانم به کجا می روم و چه مقصدی دارم. این شاید طنزی با بیان ساده ای از وضعیت سیاسی خود من در مقطع این انشعاب باشد. چرا که با اقلیت در مهمترین زمینه ها خودم را منطبق نمی یافتم. در اکثریت نیز در پی بحث های جدیدی که پیش آمده بود، چشم اندازی برای کار مشترک باقی نمی ماند و مهمتر از هر دوی اینها، در چنین موقعیت حساسی از جنبش، و با دیدگاهی که در دو طرف حاکم بود، با این انشعاب، آینده ای برای کل فدایی نمی دیدم.

#### پاسخ به سوال هشتم

الف- جناح چپ اکثریت چه زمان و چگونه شکل گرفت؟

اگر منظور جناح به عنوان تشکیلات است، این تشکیلات با این نام، مهر ماه ۵۹ یعنی سه ماه بعد از انشعاب اقلیت و اکثریت و با جدایی که رهبری اکثریت ها تحمیل نموده بود، اعلام موجودیت کرد. ولی اگر شکل گیری رسمی این گرایش بعنوان یک فراکسیون نظری مطرح است. این گرایش در فروردین ۵۹ یعنی حدود دو ماه قبل از انشعاب اقلیت و اکثریت و موقی شکل گرفت که اکثریت هیات سیاسی و سپس کمیته مرکزی به ضرورت حمایت از خمینی و جناح روحانیت حکومت رسیدند. ما همان موقع وجود این گرایش را با اسامی مشخص به کمیته مرکزی اعلام داشتیم و تاکید کردیم، فقط یک گرایش نظری هستیم و وجود چنین گرایشی را برای غنای بحث های سازمان ضروری می دانیم. کمیته مرکزی با استناد به احکام ۱۹۰۸ حزب کمونیست روسیه و قطعنامه های استالینی کمینترن با این پیشنهاد مخالفت ورزید و به من اخطار کرد چنانچه از ضرورت فراکسیون های نظری دفاع کنم از هیات سیاسی و کمیته مرکزی اخراج خواهم شد. من نپذیرفتم، ولی بحران ناشی از مسائل مربوط به پیش از انشعاب اقلیت اجازه اینکار را به کمیته مرکزی نداد.

جریان انشعابی از یک سازمان، از واژه "سازمان" در برابر "کمیته مرکزی" استفاده می کردند. تو کویی در این عادت به بالا نگاه کردن، روح و جان صدها هزار هوادار اکثریت در "کمیته مرکزی" حلول کرده بود و کسی دیگر برای خطاب قرار گرفتن، ارزشی نداشت. راز بی اهمیتی مبارزه ایدئولوژیک نیز در همین نگاه نهفته بود.

خلاصه کنم. من بخاطر اعتراض به کبار ۵۹ در جلسه تحریریه شرکت نکرده بودم و از نحوه تیربندی فرخ و فرج اطلاعی نداشتم. ر. مسعود فتاحی که مسئول انتشار نشریه و نگران انشعاب بود، به من اطلاع داد که: متاسفانه انشعاب با چنین اقدامی قطعی شده است. بلافاصله تلفنی با ر. فرج اله تماس گرفتم، هر چه ناسزا بود تثار خود کرد و گفت، من خود اشتباه بزرگ خویش را می دانم، توجه نکرده بودم. صفحه بندی ها را تماماً عوض کرده ایم و همه چیز روبراه شده است. رفقا حیدر و توکل را نیز بطور اتفاقی دیدم و موضوع را به آنها گفتم ولی مثل اینکه قبول نکردند.

بلافاصله من به اتفاق ر. رقیه دانشگری رفتیم به حوزه رفقای اقلیت. تعداد زیادی از آنها آنجا بودند، هر چه گفتیم و هر چه تلاش کردیم انشعاب را به بعد از مبارزه ایدئولوژیک واگذار کنیم، کارساز نشد. گفتند تصمیم جمعی گرفته شده و کسی نمی تواند آن را لغو کند. با نقشی که در آن مقطع ر. حیدر بعنوان اتوریته اقلیت داشت، به این حرف چندان باور نکردم. می دانستم اگر او بخواهد می تواند دیگران را قانع کند. گفتم به این ترتیب مسئولیت این انشعاب را شما باید بپذیرید و این مطلقاً قابل دفاع نیست. بنابر این پیشنهاد من اینست که، بقیه رفقا را برای تصمیم گیری جدید دوباره فرا بخوانید. رفقا حیدر و توکل ظاهراً و با اکراره این پیشنهاد را پذیرفتند. با رفیق حیدر یک قرار خیابانی برای عصر همان روز گذاشتیم که او نتیجه را به من خبر بدهد تا بتوانم با هیات سیاسی آن را هماهنگ کنم. تصمیم این بود که فردای این روز نشریه شماره ۶۱ اقلیت منتشر بشود.

قرار ما انتهای امیرآباد، گیشا بود. ر. حیدر با پیکان سفیدش از دور نمایان شد. لبخند تلخی بر لب داشت که حکایت از نتیجه تصمیم تلفنی می شد. حیدر بیشتر وقت ها با نگاهش حرف می زد. قبل از اینکه سوار ماشین او بشوم همه چیز را دانستم. نمی خواهم بعد از این همه سال، سخن کوتاه او را که برای عمری در مغز حک مانده است، بگونه ای بیاورم که باعث تردیدی بشود. فقط بگویم مضمون سخن این بود که: رسوایی مذاکره با بهشتی از صدها مبارزه ایدئولوژیک تاثیر بیشتری دارد. و تو خود را در موقعیتی قرار داده ای که این را نمی فهمی. او برای مجاب کردن من به سخنرانی ر. رسول در دانشگاه اشاره کرد که چندین روز قبل از آن برگزار شده و با "استقبال" بی نظیری روبرو گشته بود... نتیجه این که فردا کار ۶۱ منتشر می شود.

ترجیح ندادم با اکثریت بمانم، ترجیح می دادم از اکثریت جدا نشوم.

### پاسخ به سوال نهم

ارزیابی امروز من از این انشعاب و موضوع اجتناب پذیر یا اجتناب ناپذیر بودن آن! با توجه به توضیحاتی که از نظر گذشت و با اتکا به تجربیاتی که پشت سر قرار گرفت، چه جای تردید که وقتی می گوئیم این انشعاب اشتباهی بس بزرگ و جبران ناپذیر بود، قطعا اجتناب پذیر نیز می توانست باشد و بود. ما هر آینه ضعف رهبری فدایی را عامل اجتناب ناپذیری انشعاب تلقی کنیم، تنها مسئولیت خود را سبک نکرده ایم، بلکه بدتر از آن خویشتن را به قضا و قدر سپرده ایم. آیا بر این حرکت جز آثار شیم اراده ای نمی توانست حاکم باشد؟ چرا می توانست. فقط باید از چارچوب تنگ افکار خویش سر بیرون می آوردیم و به مردم، جامعه و کسانی که به این سازمان امید دوخته بودند چشم می داشتیم.

رهبری راه زیاد دوری نباید می رفت، فدایی یک جریان اجتماعی بود و انعکاس خواست ها و نظرات بخش وسیعی از مردم را بیخ گوش خود داشت. یک نظر سنجی ساده از فقط فعالین این سازمان کافی بود تا آنان که تصور می کردند با اقدام خویش راه انقلاب توده ها را می کویند، به حثیت اشتباه بودن چنین انشعابی دست یابند.

از نظر من در مضمون این انشعاب تناقضی بزرگ نهفته بود. ایستادگی و پایداری در برابر واقع بینی و تعقل سر می سائید و روحیه آنارشیستی، ثامل و شکیبایی را به مصاف می طلبید.

این حقیقت بود که بنای اختلاف در روش برخورد به گذشته، در بسط و تسری این روش به آینده گره می خورد و طریقت متفاوتی را پیش رو می گذاشت. این راست بود که چوب زدن به سنتهای انقلابی و حراج گذاشتن نقطه قوت های فدایی، فقط می توانست راه نزدیکی به ارتجاع مذهبی را هموار کند. ولی این نیز حقیقت بود که روحیه مقاومت و ایستادگی نمی توانست الزاما مفهوم سازمان دادن مبارزه و هدایت جامعه بسوی دستیابی به آزادی، عدالت و رهایی باشد و نبود.

در خطرترین شرایط سیاسی ایران یعنی بعد از سقوط پهلوی و تغییر ساختار سیاسی کشور، کلیدی ترین و سرنوشت سازترین مسئله احزاب و سازمان های اپوزیسیون، چگونگی روش برخورد با حکومت جدید بود. در این مقطع در میان مجموعه ای از احزاب، گروه ها و محافل کوچک و بزرگ سیاسی که یکی پس از دیگری در صحنه ظاهر می گشتند، موضع سازمان فدایی بشابه پرنفوذترین سازمان متشکل و سراسری، جهت و سمت برخورد کل اپوزیسیون نسبت به حکومت را تعیین می کرد. چرا که مجاهدین خلق در تدارک سازماندهی دوباره خود بودند و نسبت به حکومت جدید نیز موضع پوزیسیون و گاها خنثی داشتند و گروه های چپ انشعابی از آن و بویژه سازمان

رسید. برای جناح چپ، از تحلیل حکومت خرده بورژوازی نه تاکتیک مقابله صرف با حکومت نتیجه می شد و نه حمایت از آن.

ما می گفتیم این حکومت ضدانقلابی و ارتجاعی است در عین حال که ضدامپریالیست هم هست. منتها ضدامپریالیست بودن، در جنگ و دعوای لفظی که مختص خرده بورژوازی ست معنا نمی یابد. مبارزه ضدامپریالیستی در مبارزه کارگران و دهقانان علیه سرمایه داری و فئودالیسم معنا پیدا می کند.

جناح چپ از تحلیل خود این نتیجه تاکتیکی را می گرفت که سیاست ما نسبت به این حکومت، سیاست مبارزه و حمایت است. هر کجا این حکومت اقدامی در جهت منافع مردم انجام داد از آن حمایت می کنیم و هر کجا در برابر در خواست های توده ها ایستاد با آن مبارزه می کنیم.

ما همچنین معتقد بودیم سازمان باید در سه زمینه، دارای نظر روشن و مشخصی باشد، مسئله برخورد به حکومت سیاسی، دیدگاه نسبت به اردوگاه سوسیالیستی و همچنین سیاست تشکیلاتی، جناح چپ در این زمینه ها سه جزوه تهیه کرده بود که اولی یعنی برخورد به حکومت، قبل از انشعاب اقلیت و اکثریت و دوتای دیگر بعد از آن، در نشریه داخلی به پیش درج گردید. بعدا نیز خود اقدام به انتشار بیرونی آنها کردیم.

ب- چرا هنگام انشعاب ترجیح دادیم با اکثریت بمانیم؟

قبل از هر چیز روشن کنم که ما مطلقا نمی خواستیم به سازمان جدید و تشکیلاتی جدید تبدیل شویم، هیچ کس چنین چیزی را نمی خواست. بهمین دلیل هم نام خود را "جناح چپ اکثریت" گذاشتیم. در اولین شماره نشریه ای هم که منتشر کردیم این مسئله را توضیح دادیم. اما در مورد ماندن با اکثریت نظر واحدی نداشتیم، همانطور که در مورد وحدت با اقلیت نیز، هم نظری وجود نداشت.

با این توضیح در مورد ماندن با اکثریت، من نمی توانم از جانب کسانی که معتقد به جدایی هر چه سریع تر از اکثریت بودند صحبت کنم، ولی در مورد نظر خودم همانطور که بارها تاکید کردم، وقتی مخالف هر انشعابی بودم، قاعدتا باید با اکثریت می ماندم و تردید ندارم که اگر حقوق اقلیت زیر پا گذاشته نمی شد، اگر حیثیت سازمان به روش و سنت مذهبی، با یگانه سخن گفتن و یک رنگ حرف زدن گره نمی خورد و اگر هر گزایشی می توانست در عین همزیستی تشکیلاتی، نظر خود را حفظ و علنی کند، اساسا نیازی به این انشعاب ها وجود نداشت و جنبش چپ به چنین روزی نمی افتاد!

بنابراین مسئولیت با که بودن و با که نبودن ها را باید کسانی بپذیرند که چنین حقوقی را رعایت نکردند! من از این سخن به این نتیجه می رسم که

جناح چپ با این نگرش هم در عرصه سیاست نسبت به حکومت و هم عرصه ایدئولوژی و متد مخالف بود. در عین حال که نظرات اقلیت را نیز منطبق با واقعیات نمی دانست و انشعاب طلبی را نمی پسندید.

از نظر ما اساس تفکر و متدولوژی اقلیت و اکثریت هر دو یکی بود. هر دو برای خرده بورژوازی رسالت انقلابی قائل بودند. اکثریت می گفت هژمونی در این حکومت با خرده بورژوازی ست، پس ضدامپریالیست و در نهایت مترقی خواهد بود.

نظریه حاکم بر اردوگاه سوسیالیستی نیز کاملا در خدمت این فکر بود و به آن کمک می کرد. پس بدرست باید به سراغ اش می رفت و آن را ملانکه کار خود قرار می داد! اگر نمی رفت آن ایدئولوژی خود به سراغ این سیاست می آمد، ضرورت وحدت با حزب توده هم از همینجا بود. وقتی ایدئولوژی، برنامه و سیاست یکی بود، هر گونه مانع شدن در راه وحدت فقط ناشی از بی اعتقادی یا غلبه سکتاریسم و روحیات فرقه ای می توانست باشد.

از نظر ما، برای اقلیت نیز خرده بورژوازی مقدس بود. بهمین دلیل می گفت این حکومت ارگان سازش مابین خرده بورژوازی و بورژوازی ست، که در آن بورژوازی دست بالا را دارد. چون طبق متد مرحله انقلاب اردوگاهی، حکومت اگر خرده بورژوازی باشد، مستحق حمایت است!

اقلیت با این متد تحلیل از حکومت، به تاکتیک لنین در انقلاب اکتبر می رسید و بی آنکه به شرایط خود ویژه جامعه توجه کند، قهر را سازمان می داد. پایه جوخه های رزمی که رفیق حیدر با آن مخالف بود و جوانان بسیاری را زیر ضرب دژخیم قرار داد، روی هوا نبود و فقط تقلید از مجاهدین نمی توانست بحساب بیاید.

نظر جناح چپ اما این بود که، حکومت خرده بورژوازی، اما ارتجاعی ست. خود من نیز قبلا این نظر را نسبت به خمینی و جریانات سنتی مذهبی در زندان داشتیم. من و تقی حمیدیان در شهریور ۵۷ مشترکا نوشته ای را به سازمان ارائه کردیم که در آن تاکید شده بود اگر ما توانیم مبارزه کارگران، دهقانان و توده های روشنفکر را سازمان دهیم، هژمونی بدست ارتجاع مذهبی خواهد افتاد. بعد از راهپیمایی عظیم تاسوعا و عاشورا نیز این نظر را پی گرفتیم و هر دو از سازمان خواستیم، حرکتی مستقل و با شعارهای مستقل از مذهبی ها را سازمان بدهد. با این پیشنهاد ما موافقت شد و ما راهپیمایی مستقلی را در "اربعین" از پارک دانشجو بسوی دانشگاه صنعتی سازمان دادیم که در آن دهها هزار تن شرکت داشتند. در پایان مراسم نیز نامه سرکشاده سازمان به خمینی در صحن دانشگاه قرائت شد که تقریبا همین محتوا را داشت. نشریه کار نیز در دنیای بی سیاستی تقریبا همین نظر را پیش می برد.

این نظر در بحث های رفقای جناح چپ بیشتر تدقیق شد و به سیاست روشنی در برابر حکومت

"راه فدائی" برخورد می کنیم که به واقعیت های آنروز جامعه نزدیک تر بود و اگر مورد توجه قرار می گرفت، از آن استنتاجات تاکتیکی صحیحی می توانست صورت بگیرد.

خلاصه اینکه من مضمون این انشعاب را نه امروز که هر زمان به زوایای آن نگریسته ام، جز بی توجهی و بی مسئولیتی رفقای سازمانده این انشعاب نسبت به موقعیت سازمان و ناشناختن اهمیت نقش و وظایف اش، نیافته ام. استدلال اینجاست که انشعاب در تشکیلات، قبل از انشعاب در نظر، سازمان داده شد. حکم بر بی توجهی اینجا رقم می خورد، که بجای تلاش برای تدوین، تدقیق و برخورد نظری، تجزیه کردن سازمان به وظیفه تبدیل می شود!

پرسیدنی ست که چرا ما همین امروز ده ها سوال برای روشن کردن موارد اختلاف سیاسی اقلیت و اکثریت پیش رو گذاشته ایم، ولی از اختلاف نظر درباره تاریخ سازترین رای گیری های جمهوری اسلامی که در آنها سرنوشت ملت هایی رقم خورده است، از خودمان چیزی نمی پرسیم. من بعنوان کسی که خود در انتخاب این سوالات سهم داشته ام، معتقد هستم، این بی توجهی نیز ناخودآگاه ما را بسوی خود برده است. چرا که در هیچ یک از این زمینه ها اختلاف وجود نداشت که ذهن امروز ما را به طرح سوال درباره آنها معطوف کند. و این آیا خود بهترین دلیل برای بدست دادن مضمون انشعابی نیست که در ظاهر "اختلاف بر سر حکومت" یا "دفاع از مشی چریکی"، می بایست به تناقض دو گرایش درون پایان بدهد؟ یکی گرایش به تامل و توجه به آرا مردم و دیگری شتاب برای اثبات انقلابی گری و دفع هر چه سریع تر دولت بورژوازی. به راستی مابین شعار "مشت در برابر مشت" آقای رجوی یا "جوخه های رزمی" اقلیت و "خانه های تیمی" رفقای گروه اشرف دهقانی، و "پیش بسوی شوروی" اکثریت چه تفاوتی ماهوی وجود داشت؟ جز اینکه بر هیچ کدام توجه به نقش و حرکت مردم حاکم نبود.

مجاهد بهمان سرعت می خواست به قدرت برسد که رهبری اکثریت شتاب داشت برای سهیم شدن با قدرت، برق آسا تکلیف خود را با انقلاب و خمینی و شوروی و حزب توده یک سره کند.

آری انقلاب کرچه با سرعت و پرشتاب پیش می رفت، اما برای سازمانی که نه به لحاظ فکری و نه کارایی عملی، قدرت هماهنگی با آن را نداشت، شتاب زدگی فقط مرگ سیاسی می توانست باشد!

تاثیرات تربیتی خود را در درون فدایی برجای گذاشت. من همیشه بر این فکر بوده ام و هستم که سازمان فدایی اگر بعد از انقلاب بهمن، فرازهایی داشت و قادر گشت در فاصله بسیار کوتاه بگونه ای تصاعدی در میان مردم جای باز کند و به سازمان سیاسی مورد اعتماد کارگران، دهقانان، زنان، توده های زحمتکش، روشنفکران و جوانان مبدل گردد، همه و همه محصول این تربیت و سمت اصلی حرکتی بوده است که علیرغم ضعف تنوریک در فاصله تا قبل از انشعاب به پیش برده است.

چکیده حرکت کجدار و مریز و چپ و راستی های تناقض آمیز سازمان فدایی بعد از انقلاب را در اقدامات توده ای و واقع بینی روش برخورد به حکومت در تناسب با سایر جریانات سیاسی اپوزیسیون می شود خلاصه کرد. در تند پیچ ها و رویدادهای سرنوشت ساز، مثل رفتارندوم درباره آری یا نه به اسلامی بودن جمهوری، قانون اساسی، مجلس خبرگان و انتخابات ریاست جمهوری، سازمان اگر چه موضع ناروشن و بسیار ضعیفی داشت اما توجه اصلی به عدم مقابله با حکومت جدید بود. این موضع ما را هم ضعیف می کرد و هم تقویت. ضعیف می کرد، به این اعتبار که کسی نمی فهمید موضع سازمان چیست و چرا به فرض به جمهوری اسلامی یا قانون اساسی رای نداده است. بدیهی ست اتخاذ موضع روشن و نقد اصولی اسلامی بودن جمهوری و قانون اساسی ولایت فقیه به سازمان نیروی بسیار می بخشید، زمینه های آگاهی عمومی را فراهم می کرد و بر قدرت نفوذ آن می افزود.

در مقابل، عدم تقابل با حکومت جدید، سازمان را تقویت می کرد، چون حکومت در این زمان آرا بخش اعظم مردم را با خود داشت و این رای با آنکه، رای توهم توده ها بود، باید بی آنکه پذیرفته شود، مورد احترام قرار می گرفت. سازمان فدایی در تربیت مردمی خویش، در عین مخالفت، اما ناگفته و نانوشته باین رای احترام می گذاشت، بی آنکه مورد این احترام را برای خود روشن کند و صریح و در چهارچوب سیاست و برنامه آن را توضیح بدهد. با این همه آنچه مهم است اینکه سازمان بصورت غریزی و با شامه سیاسی تاریخی که محصول تربیت گذشته او بود، در کلیت به رای مردم احترام می گذاشت. تصادفی نیست که اندیشه هایی نظیر پیکار و امثالهم و تئوری هایی همانند "سرمایه داری انحصاری" و "فاشیسم کابوس یا واقعیت" در هیچیک از گرایشات درونی فدایی هیچ توجهی را برنیاکنیخت و اذهان کسی را بخود معطوف نداشت. در حالیکه ما در طیف سازمان به نظراتی امثال

پیکار از قدرت نفوذ توده ای چندانی برای تاثیرگذاری برخوردار نبودند. موضع این جریانات و از جمله راه کارگر که تازه پا به میدان گذاشته بود، انعکاس خود را بیشتر در سازمان فدایی و تقویت و تضعیف گرایشات مختلف فکری درون آن نشان می داد.

فدایی بی آنکه آمادگی ذهنی و عملی چنین مسئولیت سنگینی را دارا باشد، متناسب با تمایلات درونی خویش و بر اساس فشارهای جانبی که از ناحیه دیگر جریانات اپوزیسیون بر آن وارد می گشت، بی سیاست و بدون هدف، مسیری را پیش رو داشت که برآیند بردارهای مختلف الجبهت بود. یک روز "نامه به بازرگان" را دیکته می کرد، یک روز زیر فشار هواداران و دیگر جریانات چپ آن را پس می گرفت. یک طرف به جنگی ناخواسته کشیده می شد و یک طرف به مصالحه ای بی برنامه و یک روز دیگر باز زیر فشارهای دیگر، باز بهمان مواضع می چرخید. در تمامی این مدت جلسات شورای مرکزی سازمان به دور باطلی از بحث های کشدار پیرامون سوالات غلطی کشیده شده بود که هیچوقت پاسخ صحیح نمی توانست داشته باشد. مثل اینکه مثلاً دولت جدید ملی است یا غیرملی؟ و عطف بماسبق یعنی این سوال که ما اصلاً بورژوازی ملی داریم که دولت ملی داشته باشیم یا خیر؟ و سوالاتی از این دست.

در این دوره در رهبری سازمان هیچ اختلاف جدی وجود نداشت و با سطح این بحث ها نمی توانست وجود داشته باشد. دستیابی به خط مشی صحیح و روش برخورد اصولی نیازمند شکلیابی، تامل، کار با برنامه و سازمانگرانه بود و این با روحیه سرکش و شتاب آلود خو گرفته در زندگی چریکی هم خوانی نداشت. این نقطه ضعف بزرگ فدایی در کلیت آن بود. فدایی در کنار و هم ردیف این ضعف، نقطه قوت بزرگی را نیز در خود پرورش داده بود، که در خور اهمیتی وافر بود و بسیار راهگشا می توانست باشد. فدایی علیرغم تاکتیک جدا از توده و با آنکه قهرمانی و مرگ را پذیرا گشته بود، ولی با روحیه ای سرشار از زندگی، عشق به مردم و انسان بودن و انسانی عمل کردن پرورش یافته بود این خصلت به سازمان فدایی، خصلتی ماورا طبقاتی می داد و آن را بیشتر از آن که نماینده یک طبقه معین باشد، به بلوک یک طبقه ملی تبدیل می کرد. این گرایش و این نحوه خلق خوری در تربیت ها، آثار و آموزش های بیژن جزنی و گروه او بسیار قوی، برجسته و تاثیرگذار بود. من معتقدم اگرچه نظرات بیژن هیچ زمان توسط کادرها و نیروهای فدایی آنگونه که باید درک و جذب نشد ولی افکار و خصوصیات اجتماعی او

## مصاحبه با فرخ نگهبان

اشاره : ستولاتی که در این مصاحبه مطرح شده، عینا همان ستولاتی است که در مصاحبه با قربانعلی عبدالرحیم پور عنوان و در صفحه ۱۶ درج گردیده اند .

ضمن تشکر از فرصتی که برای اظهار نظر پیرامون مسائل مربوط به انشعاب اقلیت و اکثریت در سازمان در اختیار من گذاشته اید ، آنچه در زیر آمده است ، پاسخ جز به جز به تک تک سوال هایی که مطرح کرده اید نیست ، بلکه اشارتی است در فرصتی که مقدور بود ، به عمده ترین نکاتی که شاید طرح آنها از زبان و قلم من ، که نقشی عمده را در آن زمان در سازمان برعهده داشته ام ، ضروری تر باشد .

درباره بد و خوب آنچه که در این ۲۷ ساله بر فدائیان گذشته است قضاوت ها بسیار و حتی بشمارند . به یقین چنین قضاوتی برای کسی که خود همواره ذره ای و پاره ای از پیکر آنان بوده است دیدن آن بد و خوب ها و داوری کردن پیرامون آنها بیگمان از دشوارترین کارهاست . البته که هم دیدن از درون و هم دیدن از بیرون هر دو محصول 'شیوه ی دیدن' اند و لهذا سخت جانبدار . هیچ دیدی وجود ندارد - و نمی تواند وجود داشته باشد - که همان 'واقعیت' را ببیند و توضیح دهد . از دید من واریسی گذشته ابزار تحقق اهداف آینده و از پیش گزین شده ی بیننده است . تفاوت دیدن از درون با دیدن از بیرون در شرایط پیوندهای عاطفی (غیرعقلانی) روابط خصوصی و ملاحظاتی شخصی است که در بازنویسی گذشته به میان می آید و عمل می کنند ، حال آنکه آنکس که خود در ماجرا دستی از نزدیک نداشته شاید زمینه و امکان بیشتری برای منصفانه دیدن داشته باشد .

## ۱- مهمترین ضربه

وقتی من این ۲۷ سال را مرور می کنم تا ضربه ها و شکست ها و نیز پیشرفت ها و کامیابی هایمان را پیش چشم آورم ، آنچه که هنوز هم آن را ، سنگین ترین ضربه به نهضت فدائیان می بینم همانا تقسیم سازمان به اقلیت و اکثریت و انشعاب ناشی از این تقسیم است . رفقای دیگری هستند - و بسیار - که با این دید من یگانه نیستند . کسانی که در هر دو سو ، بوده اند - و شاید ندرتا هنوز هم باشند - که آن انشعاب را یک موفقیت بزرگ برای سازمان ارزیابی کرده اند . من در ارزیابی حد لطمات و ضرباتی که فدائیان متحمل شده اند نه آن کشت و کشتارهای عزیزترین و موثرترین کادری رهبری سازمان در سالهای پیش از انقلاب را - به حد انشعاب - موثر می بینم و نه نقش هیچ یک از خط مشی ها و سیاست ها و دیدگاه هایی که این جریان در دوران قبل و یا پس از انقلاب پذیرا شده است را تا این حد منفی ارزیابی می کنم .

از دست دادن کادری با اتوریته رهبری البته که برای ما ضربه ای مهلک بوده است . اما این زبان هرگز مستقیما باعث نشد که اهمیت سازمان در ذهن مردم آسیب پذیرد . مشی مسلحانه ی در قبل از انقلاب گرچه تکناهای بسیار ، از جمله از جنبه پرورش کادری پخته و مجرب و اختلال در پروسه رشد طبیعی نیروهای فکری در سازمان تأثیرات منفی سنگین داشته است ، اما همین مشی مهمترین عامل در پیدایی سازمان و ایجاد تکیه گاه اجتماعی و جلب اعتماد میلیونی مردم ، بویژه روشنفکران بود و در شکل دهی یک تلقی مثبت و دست کم غیرخصمانه در میان سایر گرایش های سیاسی نسبت به سازمان نقش مثبت و موثر و قابل اتکا داشته است .

درباره تأثیرات خط مشی ناظر بر شکوفایی جمهوری اسلامی که در سال های ۶۰ و ۶۱ از سوی اکثریت پی گرفته شد نیز تاکنون تحلیل ها و ارزیابی های بسیار - بویژه در محافل چپ انقلابی - ارائه شده و برخی حتی آن را سنگین ترین ضربه بر جنبش فدائیان در تمام طول حیات آن دانسته اند . ضمن این که من هرگز بر این نظر نبوده ام و همواره ایستاده ام که خط مشی ناظر بر براندازی جمهوری اسلامی ایران در آن سال ها برای تمام نیروهای چپ و دموکراتیک به مراتب زیان بارتر بوده است . لازم است یادآور شوم که مجادله سیاسی میان دو گرایش و دو خط مشی عمده که از سوی جریان های مختلف مخالف حکومت فعلی پی گرفته می شود ، (یعنی آنان که سرنگونی جمهوری اسلامی را پی می گیرند و آنان که از یک خط مشی اصلاح طلبانه در قبال نظام جمهوری اسلامی پیروی می کنند) هنوز به هیچ وجه پایان یافته نیست . این بحث بویژه پس تحولات ماه های اخیر در اوضاع سیاسی کشور دوباره آغاز شده و در آینده قطعا داغ تر هم خواهد شد . لذا قضاوت در این باره در سال های اولیه پس از انقلاب اتخاذ کدام سمت گیری سیاسی - یعنی سمت دهی تلاش ها برای تحقق تحولات مثبت در جمهوری اسلامی و یا بسیج تمام قوا برای سرنگونی آن کدام یک بیشتر به نیروهای چپ و دموکراتیک ، منجمله فدائیان لطمه زده یا سود رسانیده است هنوز دستخوش تغییر است .

اما این سال ها هر چه بیشتر بر ما گذشته است ، من بیشتر اعتقاد یافته ام که انشعاب های سال های اولیه پس از انقلاب ، بویژه ، انشعاب اقلیت و اکثریت ، در دامن زدن به این ذهنیت منفی و تا حد معینی غیرواقعی در میان مردم که فدائیان تکه پاره و دیگر فاقد آن اهمیت سیاسی اولیه اند نقش اساسی داشته است . گرچه هیچ یک از انشعاب ها در عمل قادر نشد پایه اجتماعی و بدنه اصلی سازمان را تکه پاره کند اما روش برخورد با این انشعاب - بویژه اطلاق نام اکثریت به سایر جریان های سیاسی رقیب یا مخالف فدائیان فرصت داد که نهضت فدائیان را دچار تفرقه و تشتت سازمانی و درگیر منازعات درونی تصویر کنند . حال آنکه همه می دانیم که هیچ یک از انشعاب ها به تقسیم بدنه و نیروهای پایه سازمان در داخل کشور منجر نشد . اما تغییر نام سازمان و افزودن نام (اکثریت) به دنباله ی آن این ذهنیت را که بین فدائیان تفرقه افتاده و تکه پاره شده اند ، همگانی کرد و این تصور هرگز جبران نشد . آن انشعاب به نظر من مهلک ترین ضربه در تمام طول تاریخ سازمان فدائیان بوده است .

## ۲- آیا اجتناب ناپذیر بود ؟

اگر از این زاویه به مساله نگاه کنیم که انشعاب در آخرین تحلیل به تصمیم و اراده ی کسانی بستگی داشت که آن را سازمان دادند آنگاه می توان ادعا کرد که اگر آنها تصمیم به انشعاب نمی گرفتند طبعاً انشعاب نمی شد و سازمان نمی شکست . لذا انشعاب قطعاً اجتناب پذیر بود ، اگر آنها که آن را سازمان دادند از آن اجتناب می کردند .

اما اگر با چشمان یک ناظر خارجی به صحنه ی دیدگاه ها ، تحلیل ها ، آرزوها و رفتارهای سازماندهندگان انشعاب در سازمان در مقاطع قبل از انشعاب نگاه کنیم نتیجه ی دیگری خواهیم گرفت . چنان ناظری بروشنی می توانست ببیند که آنها که در جناح های اقلیت و اکثریت جبهه گرفته بودند غیرممکن بوده است که تصمیم به انشعاب نگیرند . بنیانی ترین دلیل من برای اثبات این مدعا ساختار فکری و سیاسی سازمان - در تمام سطوح آن - بوده است . در آن دوران مختصات فضای فکری اعضای کمیته مرکزی و تمام کادریا به گونه ایست که اصلاً نمی توانستند امیدوار باشند که اختلافات ایدئولوژیک سیاسی در کادر یک ارکان واحد و یا سازمان واحد تحمل شود . یاد می آید که مدت زیادی بحث می کردیم که اختلافات ایدئولوژیک درون کمیته مرکزی را می توان علنی کرد یا نه و من تا زمانی که خطر انشعاب جدی نشده بود در مقابل آن ایستاده بودم زیرا برابرم مسلم بود که منظور از این کار سازماندهی بی اعتمادی ، خالی کردن زیر پای یکدیگر و سوق سازمان بسوی جدایی است . ما آن زمان هنوز اصلاً این فرهنگ را نداشتیم که ضمن بیان آزادانه و مستقلانه ی نظرات و تحلیل های خود مشترکا و بر اساس اعتماد رقیفانه در گردش امور روزمره سازمان مشارکت کنیم و بپذیریم که نام و امضا و اتوریته سازمان و رهبری آن در انحصار کمیته مرکزی و تصمیم آن باشد .

برخی از رفقا تصور می کردند که فلان اقدام اقلیت یا فلان برخورد اکثریت در آستانه انشعاب بود که انشعاب را قطعی کرد . من تلاش بسیار کردم که از هر گونه برخورد یا اقدامی که انشعاب را در نزد فعالین غیر مصمم سازمان توجیه کند اجتناب شود و این کار البته از این نظر بسیار موفق بود که توده های وسیعی از اعضا و هواداران غیرمصمم قانع شدند که کمیته مرکزی تلاش می کند اقلیت را نگاه دارد اما آنها اصرار بر جدایی دارند و در هر حال مصمم اند که بروند . اقدامات ما در کمیته مرکزی بر پایه ی این ارزیابی نبود که به این یا آن ترتیب می توان اقلیت را از دست زدن به انشعاب و مقابله منصرف کرد . همان گونه که اقدامات رفقای اقلیت نیز اصلاً بر پایه ی این تحلیل نبود که اکثریت را به این یا آن ترتیب می توان از ضربه زدن به اقلیت و تحت فشار قرار دادن آن بازداشت .

بعد از انشعاب من شخصا در اجتناب ناپذیری انشعاب سخت تردید کردم . دریافت من این شد که این حدود و ژرفای اختلافات فکری و سیاسی نیست که انشعاب را توجیه می کند و یا الزامی می کند . با بسط فرهنگ دموکراسی در مناسبات سازمانی اختلافاتی بسیار حادث تر نیز می تواند همزیستی پذیر شوند . امید به رقابت دموکراتیک و عادلانه در ساختار آن روزی سازمان و امید به اثبات حقانیت و احیای اعتماد سیاسی همزمان در درازمدت اصلاً وجود نداشت . در آن زمان ملاحظاتی و محاسبات هیچ کدام از ما ، امروز را (که سهل است ، حتی دو سه سال و در مواردی حتی دو سه ماه بعد را با هم) نمی دید و نمی سنجید که آیا با دست زدن به انشعاب یا اجتناب از آن ، با کدام یک بهتر می توان آینده ای ایده آل را در درازمدت برای سازمان تدارک دید .

به تعبیر لنینی از مبارزه سیاسی، طبقاتی سازمان قادر نخواهد شد در مبارزه سیاسی روزمره به یک خط مشی سیاسی قابل اتکا و استوار دست یابد. من تحت تاثیر این باور بوده ام که این تئوری انقلابی است که سیاست صحیح و اصولی و بویژه پی گیری در پیشبرد سیاسی را امکان پذیر می سازد.

اما از زاویه یک فرد مسئول، از زاویه دید رهبری من می بایست تشخیص می دادم که عامل زمان قطعا در جهت مثبت عمل می کند و رفقای اقلیت نیز دیرتر یا زودتر به همان نتایجی خواهند رسید که اکثریت رسیده است. آنها نیز -دیرتر یا زودتر- به این تحلیل خواهند رسید که باید سازمانی بسازند که فعالیت سیاسی و کار سازمانگرانه در میان زحمتکشان موضوع اصلی کار آن باشد و چنانکه دیدیم همه ی طیف گرایش های اقلیت سرانجام به همین نتایج رسیدند. لذا فشار و اصرار برای تعیین تکلیف هر چه سریعتر با مشی چریکی در عمل خصلت انشعاب گرانه داشته است. این گذر می توانست بسیار نرم تر از آنچه انجام شد به نتیجه برسد.

نتایج تلخ مرزبندی روی مسائلی که زمان و تجربه قطعا آنها را کم رنگ خواهد کرد برای ما آموزشی بزرگ شد. در جریان فروپاشی شوروی تئوری ها و تعبیر لنینی از حزب، مبارزه طبقاتی و ساختمان سوسیالیسم در سازمان ما نیز مورد سوال قرار گرفت. در این میان تجربه ی بحث های سال های ۵۸ و ۵۹ مدام پیش چشم من بود. مسلم بود که آن تئوری ها و تعبیر در ذهن اکثریت بزرگ رفقای ما مورد سوال قرار می گرفت و همه -کمتر یا بیشتر- دیرتر یا زودتر- به ضرورت جایگزینی می رسیدند. از این رو این بار- برخلاف گذشته- تمام تلاش من این بود که هیچ کس در سازمان به گونه ای در تکنا قرار داده نشود که تداوم دیالوگ را بی ثمر ببیند و دیدیم که گذر از یک سیستم فکری به سمت و سیستمی دیگر، آری می تواند چنان باشد که دغدغه و اضطراب را در اذهانی که برای تصمیم گیری به زمان بیشتر نیاز دارند به حداقل برسد. به اعتقاد من روش سازمان اکثریت در برخورد با بحران اخیر یک تجربه بسیار موفق و روش حزب توده ایران در این عرصه- با آنکه از ما بسیار مجرب تر بوده اند- متاسفانه یک تجربه غم انگیز بوده است. بخاطر دارم که راه کارگری ها که چند ماه زودتر به همان نتایج ما در عرصه ی مشی چریکی رسیده بودند، علت شکل گیری خود را اختلاف با ما بر سر مشی چریکی اعلام می کردند. آنها آمدند و صحبت کردند با ما که وحدت مشروط به رد مشی چریکی است. گفتیم موضوع در بین ما مورد بحث است. شما هم شرکت کنید. آنها نپذیرفتند و این بزرگترین اشتباه آنها بود. آنها هنوز هم از موضع 'تحمل صفر' حرکت می کنند. این فاجعه است.

جالب توجه است که از مقطع پلنوم مهر ۵۸ تا تیر ۵۹ که روند انشعاب شکل می گرفت در تمام محافل و حوزه های اکثریتی ها موضوع داغ بحث نه مسائل توریک که مسائل سیاسی روز بود. بحث پیرامون مشی چریکی در ماه های اول پس از انقلاب، بخصوص در تاستان ۵۸ بدنبال انشعاب اشرف داغ بود و با پلنوم عملا به پایان رسیده بود. به علاوه رفقای اقلیت نیز نه تنها هیچ مشکلی در رابطه با تغییر اشکال و مضامین مبارزه در دوران پس از انقلاب نداشتند، بلکه خود مدافع کار سیاسی و سازمانگرانه ی توده ای بودند. آنها از اصرار اکثریت برای اظهار نظر روی مشی چریکی- بهر دلیل- نفی گذشته و بی بها کردن مبارزات گذشته را می فهمیدند. از این رو اصرار اکثریت در تعیین دستور نه تنها فشاری انشعاب گرانه بود، نه تنها با موضوع عمده ی بحث و مشغله فکری روز اکثریتی ها هم خوانی نداشت، بلکه در عمل نیز به اقلیت امکان داد که در برخی اذهان این تصور را پدید آورد که هدف از نقد مشی چریکی تخطئه مبارزات سازمان و تحقیر و لووت شهدای سازمان بوده است.

وقتی چندی بعد اقلیت مشی چریکی را در همان راستاهای ما مورد نقد قرار داد، بویژه وقتی در نخستین اجلاس بزرگ خود اعلام کرد 'انشعاب زودرس' بوده، این خبر چون ضربه پتک سنگینی بر ذهن من بود. از آن زمان تا امروز هنوز هم این فکر که اعمال فشار در تعیین دستور تا چه حد زیانبار بوده است هنوز مرا رها نکرده است.

#### ۴- تباعد در سمت گیری سیاسی

راست اینست که از همان فردای انقلاب در برخورد با اوضاع سیاسی کشور و حکومت جدید بحث و اختلاف نظر حاد در سازمان شکل گرفت. در دوران قبل از انقلاب من با قاطعیت، پیکیری و ثمربخشی فوق العاده از مشی سرنوکنونی تمام و کمال رژیم شاه هواداری کرده ام اما در ماه های پس از انقلاب- صمیمانه می گویم- هیچ تئوری جا افتاده و اصول از قبل پذیرفته شده ای در ذهن من وجود نداشته است

اگر بخواهم اکنون، پانزده سال پس از آن روزها درباره ی حد تحمل، درباره حد دوراندیشی و درباره میزان اقدامات اعتماد شکنانه ی دو طرف از پلنوم ۵۸ تا انشعاب قضاوت کنم متصفانه باید گفت که در میان اکثر رفقای اقلیت شتابزدگی در تصمیم گیری ها، سوطن نسبت به اهداف طرف مقابل و تکیه بر ملاحظاتی کوتاه مدت مجموعا از آنچه که در این زمینه ها در میان فعالین اکثریت دیده شد پررنگ تر بوده است. با اطمینان باید گفت اگر ما در سال ۵۹ قادر بودیم شرایط فعلی را پیش بینی کنیم قطعا اختلافات اقلیت و اکثریت به تهایی قادر نبود سازمان را به انشعاب بکشاند. عملکرد ملاحظاتی و محاسبات سیاسی معین در صفوف اکثریت نیز در تحمیل انشعاب نقش داشته است. یاد می آید هنوز یک ماه از انشعاب نگذشته بود که با پیشنهاد و اصرار رفیق رحیم کمیته مرکزی تصویب کرد که برای جدا کردن هویت اکثریت از اقلیت لازم است نام (اکثریت) به نام سازمان اضافه شود. نظر به تفاوت های محسوس در مشی سیاسی اقلیت و اکثریت در قبال جمهوری اسلامی، در شرایطی که نام چریک فدایی بشدت از جانب رژیم و حامیانش زیر ضرب بود، کلمه اکثریت نوعی چتر یا سپر دفاعی بود که فعالین سازمان را در مقابل یورش رژیم در حدی محسوس این تر از اقلیتی ها می کرد. من پنهان نمی کنم که در میان اکثریت نیز کم نبوده اند کسانی که انشعاب و اعلام موجودیت اکثریت را برای پیشبرد خط مشی سیاسی در حال تکوین سازمان و برای بیرون کشیدن نیروهای سازمان از زیر ضرب رژیم، مفید و کارساز یافته اند. بسیاری از رفقای ما بر این نظر بودند که هر چه سیمای اکثریت از سیمای اقلیت بیشتر متمایز گردد. به همان میزان امکانات برای فعالیت سیاسی و سازمانگرانه ی ما در میان مردم مساعدتر خواهد شد. این نحوه ی تلقی ناشی از این تحلیل بود که جمهوری اسلامی می تواند تداوم یابد و مبارزات و مطالبات توده ها نیز در کادر همین رژیم ادامه می یابد.

از آنجا که تحلیل اقلیت معکوس و برپایه ی این تحلیل بود که مردم دارند به سرعت به مقابله با نظام روی می آورند و سازمان باید در راس مبارزه آنان علیه کلیت جمهوری اسلامی قرار گیرد لذا بر این ملاحظه و محاسبه بودند که با اعلام سریع جدایی و رود روی کامل با رژیم امکانات برای فعالیت سیاسی و سازمانگرانه وسیع در میان مردم بسیار مساعدتر خواهد شد.

از این روی و برخلاف آن روزها من امروز اصلا اعتقاد ندارم که حد اختلافات پیرامون مشی چریکی و تحلیل ماهیت قدرت سیاسی انشعاب را اجتناب ناپذیر کرد. این اختلافات با تغییر اوضاع یا تحول فکری می توانستند منتفی شوند و دیدیم که شدند. آنچه انشعاب را اجتناب ناپذیر می کرد فقدان فرهنگ دموکراسی و سو ظن شدید نسبت به مخالف و در وهله ی بعد عجله برای بهره برداری از اوضاع سیاسی- البته با دو تحلیل متضاد- بوده است.

در یک سازمان سیاسی جاافتاده و مجرب وقوع چنین فاجعه بسیار کمتر محتمل است. کماینکه درست دهسال پس از انشعاب اقلیت- اکثریت دوباره در صفوف اکثریت شقاق افتاد و تمام تشکیلات ما از صدر تا ذیل عملا و کاملا دو پارچه شد. وقتی ما در سال ۱۳۶۹ به کنکری اول می رفتیم ارزیابی دیگران همه این بود که انشعاب اجتناب ناپذیر و قطعی است. اما مثل همیشه راهی برای جلوگیری از انشعاب وجود داشت که عبارت بود از مقدم قرار دادن منافع سازمانی بر منافع جناحی اعضای اصلی رهبری سازمان به تجربه دریاخته بودند که نقش و تاثیر آنها در مبارزه به موجودیت سازمان و اهمیت آن بستگی دارد. آنها دیدند که با کناره گیری می توان خطر انشعاب را به کناری زد و چنین کردند و انشعاب منتفی و بلا موضوع شد. انشعاب ۵۹ نیز کاملا اجتناب ناپذیر بود فقط اگر رهبران اصلی دو طرف از آن اجتناب می کردند.

#### ۲- کشاکش در تعیین دستور

همه بیاد داریم که دو موضوع عمده هسته اصلی اختلاف اقلیت و اکثریت بود. از دید اکثریت تلاش برای تبدیل سازمان از یک سازمان سیاسی- نظامی به یک سازمان سیاسی که مضمون عمده ی فعالیتش کار در میان طبقه کارگر و دیگر توده های زحمتکش است بنیانی ترین وظیفه ای بود که در آن ایام در مقابل چریک های فدایی قرار داشت. از دید اقلیت تحلیل حکومت برآمده از انقلاب و تعیین مشی نسبت به رژیم جمهوری اسلامی مبرم ترین موضوع روز بود که می باید با آن تعیین تکلیف می شد. به زبان دیگر اختلاف در تعیین موضوع اصلی مورد اختلاف، خود به مرکزی ترین موضوع اختلاف بدل شده بود.

من با تمام نیرو در آن دوره کوشیده ام که موضوع اول در دستور قرار گیرد و حل و فصل شود. من تصور می کردم که بدون تعیین تکلیف با بینش چریکی و بدون تجهیز



در سیاست استراتژیک نسبت به جمهوری اسلامی از همان ابتدا همانطور که گفتیم یک اختلاف جدی میان اقلیت و اکثریت وجود داشت. مشی رفقای اقلیت و تمام انشعاب مربوطه هیچگاه از اولین روزهای جمهوری اسلامی تا امروز معطوف به ایجاد تغییر در تناسب قوا میان جناح‌ها و جریان‌های درون حکومت نبوده است. آنها هیچگاه امید نداشتند که این تغییر و تحولات بتواند راه را برای تحولات مثبت در اوضاع سیاسی و با تحقق برخی مطالبات مردم هموار کند. اقلیت در تمامیت خود همواره گفته است که تنها با سرنگونی این رژیم راه تحول دموکراتیک جامعه ما هموار خواهد شد.

در مقابل اکثریتی‌ها از همان ابتدا نسبت به تناسب نیروها در حکومت حساسیت زیاد از خود نشان داده و در دوره‌های معین، از جمله تا اوایل ۶۲ فکر اصلاح رژیم جمهوری اسلامی و سیاست‌های آن را در مرکز توجه قرار داده‌اند. دست کم یک گرایش در صفوف اکثریت همواره نسبت به شعار سرنگونی با مخالفت و با تردید آشکار برخورد کرده است.

همانطور که در ابتدا گفتیم در این زمینه هنوز می‌تواند مجادله ادامه داشته باشد و ادامه دارد. هنوز هم به هیچ وجه معلوم نیست که سرنگونی جمهوری اسلامی به استقرار دموکراسی منجر شود. درست همانگونه که هنوز به هیچ وجه معلوم نیست که با رفرم در جمهوری اسلامی، بدون سرنگونی آن به معنای کلاسیک کلمه ایران نتواند در راستای دموکراسی - دست کم در سمت آزادی‌احزاب، مطبوعات و انتخابات - حرکت کند. مضافاً اینکه در این ۱۸ سال اخیر مشی سرنگونی نتوانسته است در جامعه این امید را پدید آورد که اولاً مدافعان آن قادر به تحقق شعار خویش‌اند، ثانیاً اگر موفق شوند استبدادی دیگر را بر این ملت تحمیل نخواهند کرد. از سوی دیگر بررسی همین سال‌ها، بویژه روندهای اخیر نشان داده است که اکثریت بزرگ مردم ایران انجام اصلاحات معین در همین نظام را به هیچ وجه به سرنگونی آن موکول نکرده و در عمل روزمره تحقق این اصلاحات را پی گرفته‌اند.

گرچه من شخصاً در طول این سال‌ها مشخصاً به مشی اصلاح طلبانه گرایش داشته و تحول اوضاع را هم در سمت تقویت گرایش به همین مشی می‌دانم، اما هرگز بر این باور نیستم که بحث میان اقلیت و اکثریت و در جامعه در این زمینه بحثی خاتمه یافته است.

۵- پس از ۱۷ سال هر دو بخش فدائیان، هم اقلیت و هم اکثریت، طی این ۱۷، ۱۸ سال هر یک جداگانه فراز و نشیب‌ها و آزمون‌های تلخ و شیرین را پشت سر گذاشته‌اند. اکثریت در راه وحدت با حزب توده ایران پیش رفت و اما در نیمه راه متوقف شد. نیروهای اقلیت نیز جدایی‌ها و پیوندهای متعدد را تجربه کرده‌اند و هم اکنون اکثر آنان در سازمان اتحاد فدائیان متحد شده‌اند. ساختار درونی، نظامات فکری و مواضع سیاسی در هر دو جریان نسبت به آن روزها که انشعاب رخ داد تغییرات بزرگ و بنیادینی را پشت سر گذاشته است. آنها هیچ کدوم در سایر نحل سیاسی، اعم از راست و لیبرال و یا اسلامی مستحیل نشده و نمی‌توانستند بشوند.

جایگاه همیشگی آنان جبهه نیروهای چپ بوده، هست و خواهد بود. علاوه بر این در هر دو جریان تنوع نظرات و دیدگاه‌ها و تفاوت‌های بارز سیاسی و رفتاری پدید آمده است سبک کار هر دو جریان به گونه ایست که اعضای آنان فضای سازمان خود را برای پیکری ایده آل‌های خود و تحمل این تنوع فکری تنگ نمی‌بینند. تیپ‌های فکری که در صفوف اتحاد فدائیان شکل گرفته‌اند در سازمان ما نیز شکل گرفته و فضا را برای حیات و فعالیت موثر در سازمان بسته نمی‌یابند. فضا و موضوع بحث‌ها نه تنها در این دو جریان که در سایر نیروهای چپ نیز با اختلاف فازهایی مثبت و منفی به همین گونه است که در سازمان ما شکل گرفته است. همه جا کمتر یا بیشتر اصول دموکراسی درون سازمانی پذیرفته می‌شود و تعیین ترکیب رهبری به جمع آمد کنکره و رای آزادانه آن محول شده و یا می‌شود.

بدین ترتیب پس از گذشت این سال‌ها سوالاتی که در آن روزهای انشعاب ذهن تک فدائیان را با خود انباشته بود از نو سربرآورده است. آیا انشعاب اقلیت و اکثریت - به مثابه دو جریان فکری - سیاسی اجتناب ناپذیر بوده است؟ سیمای امروزی آنان که هویت تاریخی خود را حفظ کرده‌اند، سیمای عمومی آنان که هویت تاریخی جریان فدایی را نمایندگی می‌کند، آنان که در دو جریان اتحاد فدائیان و سازمان اکثریت متشکل‌اند، به ما می‌گویند آن انشعاب نه یک 'ضرورت تاریخی' که پاسخی به خواست و تمایل عاجل رهبران وقت سازمان بوده است.

که با تکیه بر آنها من قادر کردم از یک خط مشی سیاسی پایدار و مستحکم در برخورد با رژیم تازه و نیروهای آن پیروی کنم. واقعیت اینست که در یکساله اول پس از انقلاب مهمترین مشغله‌های سیاسی در ذهن و تمام تلاش من آن بوده است که از سرکوب سازمان - که در اثر درگیری نیروهای آن با جمهوری اسلامی کاملاً محتمل بود - جلوگیری کنم و این موضع در سراسر سازمان - بجز کردستان - البته پایگاه وسیع داشت. ردیای این انگیزه در عمل سیاسی نخستین بار در جنگ اول کبید و در همان روزها در نامه به بازرگان منعکس است.

علت نامه به بازرگان مشخصاً بیم از یورش توده‌های طرفدار خمینی و سرکوب و حتی قتل عام فدائیان در سراسر کشور است. من بخوبی می‌دیدم بخش مهمی از پیروان خمینی - هادی غفاری نمونه‌شان بود - به محض آنکه فرصت کنند ما را قلع و قمع خواهند کرد. حال آنکه هیات دولت و شخص بازرگان نه تنها سرکوب سازمان هدف مقدمشان نیست بلکه خود نیز از این یورش بیمناکند. در مقابله با چماق داران نیاز و زبان ما مشترک بود. تاکید می‌کنم در آن روزها در ذهن من و بسیاری دیگر هیچ تئوری و تحلیل نظام یافته‌ای مبنای اتخاذ سیاست نسبت به نیروهای لیبرال و جریان‌های پیرو خمینی نبود. خطر سرکوب و قلع و قمع راهنمای تعیین تاکتیک بود اما در میان بیشتر رفقای که بعداً به اقلیت پیوستند وضع اینطور نبود. آنها مشخصاً تحلیل و تئوری‌های جالفتاده در ذهن داشتند و همان را مبنای اتخاذ سمت گیری قرار داده بودند.

آنها با کمک همان متدهای کلاسیک مارکسیستی تحلیل می‌کردند که قدرت واقعی دولتی در دست بورژوازی است که با خرده بورژوازی به سازش رسیده است. طرفداران خمینی نیز به دو نیروی بورژوایی و خرده بورژوایی تقسیم می‌شوند و در شورای انقلاب لیبرال‌ها و حزب جمهوری اسلامی - که هر دو نماینده بورژوازی هستند - قدرت حکومتی را در دست دارند. چون بورژوازی در انقلاب دموکراتیک ضدانقلاب است و چون بورژوازی ایران اساساً وابسته به امپریالیسم است، لذا حکومت موجود ضدانقلابی است و برنامه‌ی آن سرکوب توده‌ی زحمتکش‌ها، سازش با امپریالیسم آمریکا و احیای نظامات گذشته است.

براساس همین تحلیل بود که رفقای که بعداً اقلیت را تشکیل دادند در اوایل ۵۸ با شدیدترین اعتراض‌ها علیه همسویی با بازرگان پراکامتیسیم را به تسلیم در برابر اصولیت خود وادار کردند. از پی این ضربه، در تمام طول سال ۵۸ تمام ذهن من را این سوال در اشغال خود گرفته بود که مبنای نظری و تحلیلی تعیین سیاست در شرایط تازه چیست؟ جامعه ما با کدام مسائل عمده مواجه است و نیروهای سیاسی در قبال این مسائل کدام مواضع را دارند. در ماه‌های تابستان ۵۸ که در نتیجه‌ی نامه به بازرگان و عدم پشتیبانی از اعلان جنگ به حکومت در وقایع کردستان از عضویت در هیات اجرایی معاف و وقت بیشتری داشتم، یک دور مطالعه کلاسیک و ادبیات مارکسیستی معاصر را شروع کردم.

وقتی در اواخر ۵۸ و اوایل ۵۹ روند انشعاب شکل می‌گرفت من به این باور رسیده بودم که اولاً مضمون اصلی پیکار و مبارزه خلق‌ها در کشورهای رشد یافته پیکاری ضد امپریالیستی است و بر اساس نیازهای همین پیکار است که باید سیاست اتحادها را تنظیم کرد. ثانیاً پیکار ضد امپریالیستی پیش نخواهد رفت و شکوفا نخواهد شد، مگر پایگاه اجتماعی امپریالیسم یعنی بزرگ مالکی و کلان سرمایه داری از طریق رفرم‌های اجتماعی اقتصادی رادیکال برانداخته شود. ثالثاً در این پیکار بزرگ ضد امپریالیستی، ضد کلان سرمایه داری و ضد بزرگ مالکی، کشورهای سوسیالیستی و طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری و همه نهضت‌های رهایی بخش در سایر کشورها متحد طبیعی ما هستند. این ایده‌ها با سرعت در سازمان رواج یافت و من هم در این کار با شور و انرژی بیکران سهم بودم.

از سوی دیگر دعوت شاه به آمریکا و وحدت بحران در روابط ایران و آمریکا - که به اشغال سفارت و استعفای بازرگان و اوج گیری اعجاب انگیز مبارزه علیه امپریالیسم در سراسر کشور انجامید، این تحلیل رفقای اقلیت (که گویا حکومت در صدد است پیکار ضد امپریالیستی توده‌ها را سرکوب و با آمریکا به سازش برسد) را سخت در سازمان بی اعتبار و منزوی کرد. بحث اقلیت - برخلاف لیبرال‌ها که می‌گفتند استقلال بدون آزادی بی معناست - با ما این نبود که دموکراسی سیاسی مطالبه عمده است یا پیشبرد پیکار ضد امپریالیستی. اقلیت می‌خواست همه را قانع کند که اینها مبارزه واقعی ضد امپریالیستی نیست. بدین ترتیب تئوری و تحلیل اقلیت در واقع به ما کمک نکرد که در تدوین سیاست خود نسبت به سایر نیروهای سیاسی کشور مصالح دموکراسی و آزادی سیاسی را مینا بگیریم.

## ۳۵ ساعت کار هفتگی در فرانسه قانونی می شود.

از آغاز سال ۲۰۰۰ میلادی، ۳۵ ساعت کار هفتگی در فرانسه بدون کاهش دستمزدها قانونی می شود و موسسات مربوط به دایره مشمول آن قانون، موظف به اجرای آن می گردند. این تصمیمی بود که نخست وزیر سوسیالیست فرانسه در کنفرانس ملی برای کار که در دهم اکتبر سال جاری با حضور مقامات دولتی، سندیکاهای مزد و حقوق بگیران و کارفرمایان برگزار شد، اعلام کرد. کاهش ساعات کار که از مدتها قبل توسط جنبش حقوق بگیران و احزاب و سازمان های کمونیست، چپ، کارگری و دموکراتیک بعنوان یک مطالبه اجتماعی مطرح شده بود، در جریان انتخابات اخیر مجلس به یکی از شعارهای اصلی اتحاد چپ و دموکراتیک فرانسه تبدیل شد. با روی کار آمدن دولت جدید که ائتلافی از سوسیالیست ها، کمونیست ها و سبزهاست، بعد از ماه ها مذاکره و تدارک کنفرانس ملی برای کار، با برگزاری این کنفرانس، تصمیم فوق که متأثر از برآیند توازن قوای طبقاتی است اتخاذ گشت.

کاهش ساعات کار هفتگی که هم اکنون ۳۹ ساعت در هفته است به ۳۵ ساعت، از آغاز سال ۲۰۰۰ قانونی می شود. تعویق این قانون از آغاز سال ۹۸ به سال ۲۰۰۰ در واقع پاسخ به یکی از تمایلات کارفرمایان بوده است. سندیکای کارفرمایان با دخالت دولت و جنبه قانونی دادن به کاهش ساعات کار مخالفت داشت و در مقابل این امر، مذاکره مورد مورد میان کارفرما و سندیکاهای را پیش می کشید. با اعلام تصمیم کنفرانس ملی برای کار درباره قانونی شدن ۳۵ ساعت کار هفتگی در موسساتی که پیش از ده کارکن دارند از آغاز سال ۲۰۰۰، سندیکای کارفرمایان به اعتراض گستاخانه اقدام کرد و اعلام نمود که در نبرد اول شکست خورده ولی 'جنگ' ادامه دارد. بدنبال این، رئیس سندیکای کارفرمایان از پست خود استعفا داد و اعلام نمود که مذاکرات میان آنها با سندیکاهای مقامات دولتی ادامه نمی یابد و رئیس جدیدی انتخاب خواهند کرد که پاسخگویی شرایط جدید که با 'جنگ' مشخص می شود، باشد. اعتراض شدید کارفرمایان، باعث برخی تغییرات در مواضع برخی از مقامات دولتی وابسته به حزب سوسیالیست گشت بطوری که برخی از آنها قانون آتی را برای موسساتی مطرح می کنند که با بیش از ۲۰ یا ۲۵ پرسنل فعالیت می کنند. بیش از ۳۰ درصد مزد و حقوق بگیران فرانسوی در موسساتی کار می کنند که کمتر از ۲۵ نفر پرسنل دارند و طبعاً راه حل هایی از این نوع از جامعیت قانون می کاهد و امکان اختلال در اجرای آن باز خواهد ماند. دولت در جهت اجرای داوطلبانه و پیش از موعد طرح ۳۵ ساعت کار در هفته، امتیازاتی را برای موسساتی که به اجرای آن مبادرت می کنند در نظر گرفته است. با این وجود مسائل متعددی که باید به آنها جواب داده شود از جمله دایره مشمول قانون،

ساعات کار فوق العاده، حداقل دستمزد، و... باقی مانده است که مذاکرات و کشاکش روی این موارد از زاویه منافع طرف های مختلف ادامه می یابد و کنفرانس دیگری که برای اواخر سال ۱۹۹۹ برنامه ریزی شده است به نتیجه گیری در این زمینه ها مبادرت خواهد ورزید. بی شک مبارزه متحدانه کارگران و کارکنان در جهت قانونی شدن ۳۵ ساعت کار در هفته با حفظ حقوق قانونی کار در این دوره ضرور و موثر خواهد بود.

کاهش زمان کار، نتیجه رشد بارآوری کار در سایه پیشرفت تکنولوژی و سازماندهی مدرن تولید می باشد. از سوی دیگر کاهش زمان کار به پیشرفت اجتماعی می توان خدمت نماید. اما تعدیل در زمان کار هیچ گاه بدون مبارزه کارگران و کارکنان محقق نگشته است. در شرایط کنونی از رشد تکنولوژی و سازماندهی تولید، بیکاری توده ای یکی از معضلات مزمن در کشورهای سرمایه داری پیشرفته باقی مانده است. بخش قابل توجهی از نیروی کار این جوامع در رویای پیدا کردن یک موقعیت شغلی بسر می برد، در حالی که بخشی از نیروهای شاغل از فشار ساعات کار رنج می برند. در مقابل معضل بیکاری آلترناتیو قدیمی و همیشگی احزاب مدافع بورژوازی، کاهش هزینه های مربوط به دستمزدها بوده است. آنها با پیروی از منطق سودجویی سرمایه، بدفاع از تر خود می پردازند که هر چه سرمایه گذاری سودآورتر باشد، بیشتر صورت می گیرد و بنابر این از مشکل بیکاری بدین طریق کاسته می شود. آنها این امر را که افزایش محرومیت توده ها و طبعاً کاهش مصرف آنها حتی به سودآوری سرمایه نیز صدمه می زند نادیده می گیرند و نتیجتاً آلترناتیو پیشنهادی احزاب راست تاکنون نتوانسته است رکود اقتصادی و بحران مزمن بیکاری را تعدیل کند. کاهش ساعات کار و تجدید تقسیم کار میان کارکنان آلترناتیو جدیدی است که می تواند به رفهم هایی در چارچوب سرمایه داری بیانجامد بدون اینکه ارتش ذخیره

بیکاران را که ذاتی سرمایه داری است از بین ببرد. کاهش ساعات کار که تا تحقق آن در فرانسه هنوز مبارزه طولانی در پیش است، در صورت تحقق آن پیروزی مهمی برای کارکنان و مزد و حقوق بگیران به حساب می آید که می تواند و باید سرمشق قرار گیرد. ناکفته نباید گذاشت که کاهش ساعات کار بدون تغییر در دستمزدها در شرایط یکسان از بارآوری کار، بعنوان افزایش هزینه ای در تولید می باشد. کارفرمایان فرانسوی با اشاره به این واقعیت، ادعا می کنند که با کاهش ساعات کار بدون کاهش دستمزد از توان رقابت تولیدات فرانسوی با همین تولیدات در کشورهای دیگر اروپایی کاسته می شود. این ادعا بطور مجرد، ادعای بی پایه ای نیست. بنابه اطلاعات منتشره مدت متوسط کار هفتگی در سال ۹۳ در انگلستان ۴۳/۴ در آلمان ۳۹/۷ در هلند ۳۹/۴ در دانمارک ۳۸/۸ در ایتالیا ۳۸/۵ در بلژیک ۳۸ در اسپانیا ۴۰/۵ و در فرانسه ۳۹/۸ ساعت بوده است. تفاوت در هزینه کار، بدون تردید به جایجایی سرمایه منجر می شود و بنابراین کاهش زمان کار این خطر را متصور می سازد که به بیکاری بیشتری منجر شود. قدرت رقابت همواره یکی از استدلالات کارفرمایان در اجتناب از هر گونه تغییری در شرایط کار بوده است. اما مطالبه کاهش زمان کار بعنوان آلترناتیو جدید مبارزه با بحران مزمن بیکاری دیگر یک طرح مربوط به فرانسه به تهابی نیست و بنابراین تفاوت زمانی کوتاه در تحقق کاهش ساعات کار را نباید بعنوان از دست دادن قدرت رقابت عرضه کرد. از سوی دیگر، تلاش در جهت تحقق مطالبه کاهش ساعات کار در کشورهای دیگر امری است که سندیکاهای مزد و حقوق بگیران فرانسوی به آن آگاهی دارند و این امر را از دولت خواستار شده اند تا در کنفرانس های اروپایی درباره کار در جهت تحقق این مطالبه تلاش ورزد.

### فرم آبونمان

## اتحاد کار

برای آبنونه شدن نشریه "اتحاد کار" آدرس خود را همراه با

رسید بانکی پرداخت هزینه آبونمان، برای ما ارسال نمائید

آدرس نشریه

POSTFACH 290339  
50525 KOLN  
GERMANY

حساب بانکی

DEUTSCHE BANK  
B.L.Z. 50570018  
63065 OFFENBACH.  
GERMANY  
KONTO Nr: 0503664, MEHDIE

یکساله	۶ ماهه	
۵۴ مارک	۲۷ مارک	اروپا
۶۸ مارک	۳۴ مارک	سایر کشورها

## نگاهی به نظرات و نشریات اپوزیسیون

## نشریه ایران زمین تعطیل شد

نشریه ایران زمین در شماره ۱۵۶ طی اطلاعیه ای با امضا هیئت تحریریه، اعلام کرد که از این پس این نشریه منتشر نخواهد شد تصمیم به تعطیل قطعی نشریه ایران زمین در اجلاس اخیر شورای ملی مقاومت که در هفته اول مهرماه تشکیل شد، اتخاذ گردید.

دو شماره پیش از این، منوچهر هزارخانی اعلام کرد که از سردبیری نشریه کناره می گیرد و محمد علی توحیدی مسئول سابق روزنامه 'مجاهد' به جای وی سردبیر نشریه خواهد شد. در این اطلاعیه هیچ سخنی از تعطیلی قریب الوقوع نشریه در بین نبود.

در اطلاعیه هیئت تحریریه در مورد توقف انتشار نشریه آمده است:

'همزمان با برگزاری اجلاس بزرگ شورای ملی مقاومت که قطعنامه ی مصوب و گزارش تصمیمات مهم آن در همین شماره پیش روی شماست، هیات تحریریه ی نشریه تصمیم به توقف انتشار ایران زمین گرفت. این تصمیم در راستای گسترش مقاومت برای آزادی میهنمان در مرحله ی جدید و سمت دادن همه تلاش ها و نیروها در مسیر راهکشایی ارتش آزادیبخش ملی ایران اتخاذ شد.

امروز، اما، ده ماه پس از بازگشت پیروزمندانه ی رئیس جمهور برگزیده ی مقاومت به کنار مرزهای میهنش و در شرایطی که وزیر خارجه ی رژیم آخوندی بر استمرار بمباران ها و حملات هوایی علیه پایگاه های ارتش آزادیبخش ملی ایران تاکید می کند (خبرگزاری فرانسه ۱۳ مهرماه ۷۶)، حرف اصلی ما، باز هم چنان که در قطعنامه ی شورا آمده، این است که 'در شرایط نوین راهکشایی، که وظیفه اولش پیوند دادن هر چه بیشتر عنصر نظامی و عنصر اجتماعی است، حمایت و پشتیبانی از ارتش آزادیبخش و پیوستن به صفوف رزمندگان این ارتش یک وظیفه ی ملی عاجل است.'

به این ترتیب، بایستی به الزامات وضعیت و شرایط جدید اولویت داد. مرحله سرنوشت سازی آغاز شده است و ما در همین راستا فعلا تصمیم به توقف انتشار ایران زمین گرفته ایم.

البته هم چنان که و در جلسه مشورتی شورا هم مطرح کردیم که در مرحله کنونی، انتشار ارگان های سازمان های عضو شورا، به ویژه انتشار مجدد ارگان سازمان مجاهدین خلق ایران را، برای سمت و سو دادن نیروهای رزمنده به جانب ارتش آزادیبخش و هم چنین ارتقای فعالیت های داخل کشور، بسیار ضروری می دانیم. همه ی ما نیز در آینده، مانند گذشته، از هیچ کمک و همکاری فروگذار نخواهیم کرد.'

توضیح نشریه 'ایران زمین' مبنی بر ظهور شرایط جدید و لزوم حمایت و پشتیبانی از ارتش آزادیبخش ملی ایران و رابطه آن با توقف انتشار نشریه، به هیچ وجه روشن و توضیحگر نیست. بویژه آن که نشریه بنا به

گفته همان اعلامیه برای خوانندگان خارج از کشور منتشر می شد. آیا دیگر نیازی به اطلاع رسانی به خوانندگان خارج از کشور نیست؟ آیا شورای ملی مقاومت' دیگر نیازی به یک نشریه برای گسترش مقاومت برای آزادی میهن' نمی بیند؟

در عین حال می توان چنین نتیجه گرفت همان طوری که چند سال قبل نشریه 'مجاهد' تعطیل شد و به مقتضای شرایط جدید نشریه 'ایران زمین' با همکاری چند تن از اعضای شورای ملی مقاومت منتشر شد، اکنون نیز به مقتضای شرایط، 'ایران زمین' تعطیل و مجددا 'مجاهد' منتشر می شود.

## تغییر اساسنامه شورای ملی مقاومت

در جلسه اخیر شورای ملی مقاومت علاوه بر تعطیل نشریه 'ایران زمین' جلسه تغییراتی در مواد ۴ و ۵ اساسنامه داد. بر طبق این تغییرات، از این پس جلسات شورا با شرکت نصف به اضافه یک اعضا رسمیت می یابد و تصمیمات شورا با دو سوم آرا و شرط عدم مخالفت سازمان های عضو اتخاذ می گردد. تا قبل از این تصمیم، سازمان های عضو، جدای از تعداد اعضای حوزه نفوذشان، ضمن داشتن رای برابر، دارای 'حق وتو' بودند. یعنی می توانستند تصمیمی را وتو کنند و یا طبق روش می بایست به توافق عمومی برسند.

بدین ترتیب 'حق وتو' حذف شده است و تنها عدم مخالفت سازمانی با تصمیم کافی است. در این مورد هزارخانی می گوید: '... یعنی بر سر هر موضوعی نه تنها سازمان ها به توافق برسند بلکه اعضا منفرد مثل بنده هم موافق باشند... البته واقعیتهای در این بیان هست که بالاخره وقتی سازمانی به اهمیت سازمان مجاهدین خلق ایران وجود دارد، گرچه به لحاظ حقوقی با بنده یا هرکس یا هر سازمان دیگر رای مساوی داشته باشد، خوب به لحاظ تعادل قوا وضع به گونه دیگری است. یعنی می بایست حتما برای تصمیم گیری موافقت و نه فقط خودداری از مخالفت، سازمان مجاهدین را کسب کرد.'

اگرچه تاکنون در بین اپوزیسیون، کسی بر نقش سازمان مجاهدین در شورای ملی مقاومت و جدایی ناپذیری شورای ملی مقاومت از مجاهدین شکی نداشت، و طبعاً روابط غیردمکراتیک درون شورا پوشیده نبود، ولی تصمیم اخیر و توضیحات هزارخانی این واقعیت را که 'شورای ملی مقاومت' نه یک جبهه متشکل از نیروهای مخالف رژیم ایران، که سازمان مجاهدین خلق ایران هم یکی از آنها است، بلکه جمعی از افراد پراکنده و سازمان های خردی هستند که بدور مجاهدین خلق حلقه زده اند و سعی در استفاده از وزن و امکانات و اعتبار این سازمان دارند، آشکارتر نمود.

در همین جلسه قطعنامه ۱۲ ماده ای نیز به تصویب رسید. در این قطعنامه در مورد انتخابات، شرکت

گسترده مردم، دروغ کوی رژیوم خوانده شده و گفته شده که کمتر از ۲۰٪ درصد از صاحبان حق رای در رای گیری شرکت کردند. علت انتخاب خاتمی نیز به توافق دو جناح، پس از یکدوره تقابل و پذیرش باز کردن راه برای رقیب سوم ارزیابی شده است. و در نهایت در بند ۴ قطعنامه چنین نتیجه می گیرد:

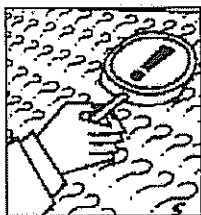
'ناکام ماندن تلاش خامنه ای و باند او برای قبضه کردن کامل قدرت در این انتخابات و شکست فاحش کاندیدای 'ولی فقیه' از رقیبش با نسبت یک بر سه، و در نتیجه سه سره شدن رژیم که تاکنون دو سر داشت و در پی یافتن وحدت در راس بود، چنان تغییری در صحنه ی سیاسی به وجود آورده که تصور هر گونه بازگشت به شرایط پیش از ۲ خرداد را به رویایی بوج و تحقق ناپذیر مبدل کرده است. وضع جدید، که نمایش کاملی از ناتوانی نظام ولایت فقیه و ریزش شتاب گیرنده ی نیروهای آن است، از نظر توازن قوای درونی رژیم و از نظر توازن قوانین رژیم و مردم، تداعی کننده ی گسستگی رژیم شاه در دوران پایانی عمر خود می باشد.'

و چون همیشه شورای ملی مقاومت را 'تتها جایگزین دمکراتیک و مستقل برای حاکمیت' معرفی می کند و طبق معمول هر گونه مخالفت با این شورا را، آب ریختن به آسیاب جمهوری اسلامی و کمک به ادامه حیات رژیم ارتجاعی می دانند.

## تغییر مسئول اول سازمان مجاهدین

بدنبال تعطیل نشریه 'ایران زمین'، اولین شماره نشریه 'مجاهد' دوره ی جدید، انتشار یافت. شماره، عمدتاً گزارش کرده‌م‌آبی سراسری مجاهدین به مناسبت سی و سومین سال تاسیس سازمان، پرداخته است. طبق نوشته نشریه، در این کرده‌م‌آبی ها، اعضا مجاهدین با شرکت در انتخابات مسئول اول مجاهدین، مهوش سپهری را به این سمت انتخاب کردند.

در همین شماره، اعضا شوراهای کوناگون رهبری که تماما متشکل از زنان مجاهد است، معرفی شده اند. همیشه اروائی مسئول اول پیشین مجاهدین به سمت معاون نیرویی فرماندهی کل در ارتش آزادی بخش و شهرزاد صدر دیگر مسئول اول پیشین به سمت مسئول دفتر رئیس جمهوری منتصب شدند.



## چه گوارا ستاره فروزانی که خاموشی نمی گیرد

مترجم: مرضیه- الف دهقانی

مشکل به نظر می آید پس باید اعتراف کرد که 'چه گوارا' بی حساب نمی گفت و حق داشت. 'چه گوارا' یک مبارز اسطوره ای و افسانه ای نبود. او یک متفکر انقلابی و مسئول و مبتکر یک برنامه برای جنبشی سیاسی- اخلاقی بود. مجموعه به هم پیوسته و هنرمندانه ای از ایده ها و ارزش های انقلابی که برایشان مبارزه کرد و حاضر شد حتی زندگی خود را در راه آنها فدا کند.

آنچه که به فلسفه 'چه'، استقلال رای توأم با همبستگی عمومی و جمع گرایی سیاسی ایدئولوژیک، رنگ و بو و گرمای خود را بخشید چیزی نیست بجز انساندوستی و نوعدوستی عمیق و انقلابی. برای 'چه' کسی

حقیقتاً انقلابی و کمونیست بود که دردها و مشکلات بزرگ انسانی را دردها و مشکلات خود بداند. کسی که بتواند با شادی و آزادی توده ها شاد و آزاد و با رنج و غم و اندوه آنان غمگین شود. 'چه گوارا' در سال ۱۹۶۲ در دومین کنفرانس سازمان جوانان کمونیست کوبا این احساس را این گونه بیان داشت: 'کسی که از سرک انسانی در گوشه ای دیگر از دنیا اندوهگین شود و یا با به اهتزاز درآمدن پرچم آزادی در گوشه ای دیگر از جهان شاد گردد'

انترناسیونال بودن 'چه'، شیوه زندگی اش، اعتقادات سکولاریستی، جمع گرایی و بیان روشن و مبارزه جویانه اش به او هویت یک انساندوست انقلابی- مارکسیست دادند.

'چه' در سخنرانی هایش به دفعات بیشمار جمله ای را از خوزه مارتی نقل می کرد که چنین بود: 'یک انسان واقعی کسی است که هر ضربه ای را که بر پیکر دیگری فرود می آید را با گوشت و پوست خود لمس کند'

مبارزه در راه شهن و جایگاه انسانی یک اصل اخلاقیست که 'چه' آن را در تمامی لحظات زندگی خویش سرمشق و راهنما قرار داد. شهن و وقار انسانی مفاهیم مهمی را در فرهنگ آمریکای لاتین از نبرد در سانتا کلارا (کوبا) تا آخرین نبرد در کوه های 'دیگمیداد' بولیوی تشکیل می دهد. شاید منشا اهمیت این قضیه برای 'چه' را بتوان در کتاب Don Quijote پیدا کرد. کتابی که 'چه' در 'سیراماسترا' می خواند و از آن در 'درس های ادبی اش' برای نیروهای چریک روستایی نقل قول های بسیاری می آورد. او قهرمان این کتاب را در آخرین نامه اش برای والدینش، به خود تشبیه می کند. این ارزش و وقار انسانی برای مارکسیسم پدیده ای بیکنانه نیست. کارل مارکس در یکی از مقالاتش به نام 'کمونیسم ناظرین منطقه راین' اشاره ای زیبا به این مسئله دارد: 'پرولتاریا خیلی بیش از نان به جرات و جسارت و خود احساسی و استقلالش نیازمند است.'



آن را در انحصار خود گرفته و توده ها را تحت ستم و استثمار و دیکتاتوری قرار داده بدون انقلاب تغییر می حاصل کنند؟

این، تزی است که چندین سال است از طرف توریستین های 'چپ های واقع بین' آمریکای لاتین و برای اولین بار، به طور مشخص توسط خبرنگار و نویسنده نامی مکزیکی 'خورکه کاستاندا' تئوریزه شده است و جالب توجه تر این که چند ماه بعد از انتشار کتاب او در زادگاهش مکزیکی، دنیا شاهد قیام سرخوستان در چیاپاس به رهبری سازمانی مسلح (EZLN) که ریشه در گوارایسم دارد، بود. با این تفاوت که زاپاتیست ها برخلاف چریک های مبارز پیشینشان هدف خود را کسب قدرت سیاسی اعلام نکرده بودند. برای آنها بیشتر خودمختاری جامعه مدنی مکزیکی با تغییر انقلابی در ساختار اجتماعی- سیاسی موجود مطرح بوده است بدون تردید ارتش زاپاتیست ها نمی توانست بدون قیام مسلحانه سال ۱۹۹۴ و با زمین نگذاردن اسلحه تا به امروز به این حرکت دست بزند و جز این تنها چیزی که از آنها می ماند صرفاً خاطره یک قربانی هدف های شوم نولیبرالیسم در آمریکای لاتین بود و بی شک ضربه ای دیگر به پیکر نیروی انقلابی در جهان وارد می آمد.

زاپاتیسم از راه و روش های متنوع قهرانقلابی تلفیقی هنرمندانه و مبارزه جویانه بعمل آورده است، با وجود این، 'گوارایسم' کل سرسید شاخص های اصلی این جنبش انقلابی و آزادیخواهانه می باشد. جالب توجه این است که همین نویسنده به شکل منحصرفردی در قالب یک مقاله در نشریه آمریکایی 'نیوزویک' از خود این سوال را می کند که آیا واقعا ممکن خواهد بود که ثروت و قدرتی را که در دست طبقات و اقشار ممتاز و از ما بهتران متمرکز است از راه هایی به جز انقلاب میان همه تقسیم مجدد نمود؟ به گونه ای که موجب تغییر بنیان های کهنه مناسبات حاکم در آمریکای لاتین گردد؟ اگر اثبات این مسئله در سال های پایانه قرن بیستم بسیار

'سال های سال گذشته است، مدتها تغییر می کنند و به دنبال ملرنیسم، 'پست ملرنیسم' آمده است. دموکرات های چکمه پوش جایگزین دیکتاتورهای می شوند. سیستم اقتصادی کینز جای خود را به نئولیبرالیسم داده است و دیوار برلین به دیوار پول تبدیل شده است، دیواری که فاصله میان داراها و بی چیزان هر چه قطورتر کرده است. اما، پیام 'چه' سی سال است که دوام آورده و راه خود را مانند شب های درخشان همچنان افروخته نگاه داشته است. در زندگی و پیام دکتر و چریک انقلابی، کمونیست، انترناسیونالیست و فرزند آرژانتین، آمرالیست که برای نسل کنونی حکم اختر فروزانی را دارد نسلی که با آن پاسخ سوالات خود در راه پیچیده تغییر جهان یا روشنی بیشتری پیدا خواهند کرد. اگر چنین نبود، آن وقت معلوم نبود این همه نمایشگاه های کتاب، فیلم و جلسات سخنرانی چرا می بایستی تشکیل گردند؟ مسئله صرفاً بزرگداشت ساده او بعد از گذشت سی سال نیست، مسئله پوشش راه آینده است و آنچه که در این رابطه ما را همراهی می کند اندیشه ها و تجارب 'چه' می باشند و بهمین دلیل است که دیگر استالین جذابیتی برای ما ندارد.'

میشل لوی

'چه' انسانی است مانند خوزه مارتی، امیلیانو زاپاتا، ساندریو، فارابوندو مارتی و کامیلو تورس که ایستاده بر خاک افتادند و با سلاحی که در دست داشتند دانه های بذری را کاشتند که آیندگان بتوانند از آن برخوردار گردند. بذرهایی که در زمینی به وسعت آمریکای لاتین کاشته شدند به ستاره های امید آسمان توده ها فرا رویدند، کله ای آتش که در زیر خاکستر رخوت و بی اعتقادی زیانه کشید و انقلاب را معنا کرد. با جرات می توان گفت که در تمامی مبارزات در اشکال و شیوه های انقلابی که در طی ۲۰ سال گذشته از آرژانتین تا شیلی، از نیکاراگوئه تا السالوادور و از کواتمالا تا مکزیکو جریان داشته می توان رد پای انقلابی و انساندوستانه 'چه' را دید.

'چه'، زنده بودن خود را در اهداف و آمال مبارزان دختر و پسر، پیر و جوان و در مباحثات داغ پیرامون روش ها و اهداف و نقش مبارزه نشان داده است. انسان می تواند این رویاها را مانند بذرهایی ببیند که در این سی سال در طی مبارزه در آمریکای لاتین و جهان جوانه زده، شاخ و برگ و میوه به بار آورده اند تا به مثابه ریسمان برخی رویاها و عمل انقلابی سترک 'چه' را از پاناتاکوتین تا 'ریوکرانده' به هم وصل کند.

### ایده های کهنه شده؟!!

آیا اندیشه های 'چه' کهنه شده اند؟ آیا می توان تصور کرد که جوامع آمریکای لاتین که در آنها قرن هاست الیکارشی در قدرت، تمامی منابع ثروت و سلاح های

## یا انقلاب سوسیالیستی

## یا کاریکاتور انقلاب

به نحوه تفکر دوراندیشانه 'چه' فقط معمولاً تحریف شده و خلاصه و پنهان در پشت هیئت 'چریکی اش' پرداخته می شود و این در حالیست که افکار و اندیشه های او درباره انقلاب آمریکایی لاتین بسیار عمیق می باشد. 'چه' با ایده و جمله معروفش در سال ۱۹۶۷ که 'آلترناتیو دیگری وجود ندارد، یا انقلاب سوسیالیستی و یا کاریکاتور انقلاب' توانست نسلی از انقلابیون جوان را کمک کند تا خود را از نتایجهای دکترین استالین در مورد 'انقلاب مرحله ای' آزاد کند. با این وجود معلوم است که در نوشته هایش، چه در مورد تجربه های کوبا و چه درباره تجارب سایر نقاط آمریکای لاتین و از آن بیشتر در تجربه تلخ بولیوی می توان تمایلی را دید که از جنگ مسلحانه شروع می شود و به نبرد چریکی در روستا می رسد و از آنجا به هسته مرکزی و یا کانون اصلی مبارزین منتهی می گردد.

به این ترتیب 'گوارایسم' بعنوان میراث انقلابی در آمریکای لاتین چیره شد. هر چند در میان نوشته های 'چه' می توان سطوری را دید که شاید قابل تصور نباشد که توسط وی نوشته شده باشند. بطور نمونه بحث وی روی مفهوم کار سیاسی- توده ای و یا عدم ضرورت مبارزه مسلحانه در شرایطی که جایی سیستم دموکراتیک نسبی وجود داشته باشد و تأکیدات ویژه او بر علیه ترور و تروریسم کور را می توان نام برد.

در هر صورت، استراتژی نیروهای انقلابی آمریکای لاتین از دهه ۶۰ تاکنون، مهر 'چه' را بر پیشانی خود دارد. این استراتژی چه در شکل همگونی با ایده ها و عمل انقلابی مانند مقاومت و مبارزه آشتی ناپذیر با نظم موجود و چه به شکل جنبش های اجتماعی مشخص مانند MST در برزیل و یا جنبش دهقانان بی زمین برزیل و یا در جریاناتی که به دفاع و تبلیغ و ترویج سوسیالیسم می پردازند در سال ۱۹۶۸، خوزه کارلوس ماریاتیکویی عنوان کرده بود که سوسیالیسم در آمریکا را نباید با کپی برداری دنبال بود بلکه برخوردی خلاقانه و قهرمانانه به آن راهیست که ما را به آن خواهد رساند. و دقیقاً همین نکته هسته راهنمای تلاش های فکری و عملی 'چه' شد. انگیزه ای که او را به رد مدل های کپی برداری شده 'سوسیالیسم واقعا موجود' واداشت. او در جستجوی راه هایی جدید برای تحقق سوسیالیسم، راههایی هر چه انسانی تر و عدالت جویانه تر و هر چه بیشتر در همبستگی و هماهنگی با ایده ها و اخلاق انسانی و کمونیستی تلاش موثری نمود. اندیشه های 'چه' درباره سوسیالیسم و دموکراسی در حال تکوین و تکامل بیشتری بودند ولی انتقاداتش به 'سوسیالیسم موجود' و 'ارثه استالین' را می توان در میان سخنرانی ها و نوشتجاتش مشاهده کرد. در سخنرانی معروفش در الجزیره، از کشورهای سوسیالیستی دعوت می کند که به همکاری آرام و بی سر و صدای خود با کشورهای استثمارگر غربی پایان دهند. همکاری که خود را در مناسبات نابرابر میان کشورهای سوسیالیستی آن موقع و ملت ها و جنبش هایی که خواهان آزادی از قید و بندهای امپریالیستی بودند نشان می دهد. 'چه' در آن سخنرانی عنوان نموده بود که: 'بدون یک تغییر ریشه ای و بنیادی در رابطه ی برادری و برابری بین انسان ها

حتی صحبتی از وجود سوسیالیسم هم نمی توان کرد. این تغییر هم در مورد روابط بین جوامع جداگانه که در راه ساختن جامعه ای سوسیالیستی هستند و یا آن را ساخته اند صادق است و هم در مقیاس جهانی در نوع رابطه این کشورهای سوسیالیستی با خلق هایی که زیر فشار سیستم امپریالیستی جهانی رنج می برند.

'چه' در کار تحقیقی معروف خود 'سوسیالیسم و انسان در کوبا' در سال ۱۹۶۵ مدل 'ساختمان سوسیالیسم واقعا موجود' در اروپای شرقی را تحلیل نمود و سرانجام باز هم بنابر نتیجه گیری های ناشی از ایده هایش درباره سوسیالیسم انسانی، بر علیه این تصور که کوبا می توان 'بر سرمایه داری با اتکا به سلاح خودش یعنی قدرت، جاذبه درونی، سود و بهره و... پیروز شد' موضع گرفت و اعلام داشت که: 'این شوخی احمقانه ای است که سوسیالیسم را می توان با سلاح بوسیده به ارث رسیده از جامعه سرمایه داری تحقق بخشید یعنی با کالا به عنوان هسته اقتصاد، سود و بهره و منافع مادی فردی در اقتصاد جامعه، ایده ای که سرانجام به بن بست خواهد رسید.' یکی از مدل های اصلی وارداتی از شوروی، شدت یافتن نابرابری های اجتماعی و بوجود آمدن قشر ممتاز از بوروکرات ها و تکنوکرات ها، کارمندان عالی رتبه، مدیران و کارمندان حزبی دولتی می باشد. در این سیستم 'از بین بردن مزدها'، همیشه مدیران هستند که بیشترین سو استفاده های مالی را می کنند. اگر تنها نظری به طرح پیشنهادی در جمهوری دموکراتیک آلمان پیندازم این مسئله را بخوبی احساس می کنیم که معنای مدیریت و رهبری بیشتر از آنکه هدایت به شکل واقعی آن باشد، سر و سامان دادن و وضعیت مالی توسط مدیریت به نفع خودش می باشد.

## حق تصمیم گیری با کیست؟

اندیشه ها و ایده های 'چه' در زمینه اقتصاد و بویژه مرحله گذار جامعه به سوسیالیسم هم جالب توجه اند و هم مشکل. جالب توجه به خاطر روح عدالت جویانه سوسیالیسم و پتانسیل ضدبوروکراتیک آن و انتقاد صریح آن به قدرت جذب 'اقتصاد بازار' در کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی بود. تصادفی نیست که رفیق ارنست مندل در بحث های اقتصادی سال های ۶۴-۱۹۶۳ (در کوبا) در مقابل مدافعان و نظریه پردازان استالینی و نظریه پردازان مقلد و طوطی گونه کوبای مدافع مدل شوروی با نظرات 'چه' اعلام همبستگی نمود. ولی آشکار بود که این بحث بسیار خام و باز و خاتمه ناپافته بود و در بسیاری جهات پیچیده، بخصوص در رابطه با نظرات 'چه'، نه به خاطر نکاتی که وی روشن کرده بود بلکه بیشتر به خاطر مسائلی که از طرف 'چه' با سکوت برگزار می شد. بعنوان نمونه درباره سؤال بسیار مهم دموکراسی سوسیالیستی.

دلایل 'چه' در دفاع از اقتصاد با برنامه در مقابل اقتصاد کالا اشتباه نبود و درست برعکس درستی نظرش با توجه به اینکه در این دوره اقتصاد نولیبرالی مسلط شده دوباره مورد تأیید قرار می گیرد. البته این نظرات و ایده ها پاسخی به سوالات اصلی در این باره نمی دهند که: چه کسی برنامه ریزی می کند؟ چه ارکانی مهمترین و بزرگترین تصمیمات اقتصاد با برنامه را بعهده می گیرد؟ چه ارکانی تقدم و تاخر را در زمینه تولید و مصرف

تعیین می کند؟ بدون دموکراسی واقعی یعنی ۱- بدون پلورالیسم سیاسی، ۲- بدون بحث آزاد درباره اولویت ها، ۳- بدون امکان آزاد تصمیم گیری و انتخاب بین پیشنهادها مختلف و راه حل های اقتصادی گوناگون، برنامه ریزی به امری بوروکراتیک و تحکم آمیز و نیروهای اتوریتر بالای سر نیازهای جامعه تبدیل می شود. روندی که نمونه شوروی به اندازه کافی و روشن آن را به نمایش گذارد.

تجربه کوبا در طی ۲۰ سال گذشته به سهم خود پی آمدهای منفی نبود ارکان های دموکراتیک- سوسیالیستی را به روشنی به نمایش گذاشت. ولی آنچه که کوبا توانست در تجربه خود بکار گیرد از وجود آمدن پدیده های منفی بوروکراتیک دیگر کشورهای سوسیالیستی جلوگیری نمود.

مجادله 'چه' در مقابل 'اقتصاد پرجاذبه کالا' کاملاً درست بود و اگر دلایل او در تأیید اقتصاد با برنامه پخته تر و قانع کننده تر می بودند می توانستند در چشم انداز، کنترل کارگری را در موسسات تولیدی در اقتصاد با برنامه ایجاد نمایند. همانگونه که ارنست مندل در رابطه ای دیگر تأکید می کند که: 'آلترناتیو سومی ما بین اقتصاد بازر و اقتصاد با برنامه بوروکراتیک وجود دارد و آن یعنی: قدرت مرکزی دموکراتیک خود حکومتی برنامه ریزی شده اتحادیه های تولیدکنندگان زن و مرد. عقاید و اندیشه های 'چه' با وجود تقابل و عدم اطمینان به مدل شوروی و احساسات ضدبوروکراتیکش در این نقاط ناروشن باقی ماندند.

روز ۸ اکتبر ۱۹۶۷ همیشه حرکت و خروش خلق های تحت ستم را برای کسب آزادی و برابری یادآور می گردد. گلوله های حافظان نظام جهانی سرمایه و مردسالار توانستند پیکر و جان 'چه' این انسان کمونیست مبارز و انقلابی راه آزادی و برابری قرن انسانی را آماج خود قرار دهند بی آنکه توانسته باشند آرمان ها، امیدها و آمالش را از بین ببرند. در وجدان های بیدار نسل های جوان که این مبارزات را ادامه می دهند، در قلب و تار و پود وجود انسانی شان 'چه' زنده است. عمل آگاه و انقلابی نسل های جدید مبارزان در راه رهایی انسان از ستم و استثمار و ارتجاع و در راه آزادی و برابری تداوم راه اوست. این راحتی کسانی که امیلیانو زاپاتا، لوژا لوکرزامبورگ، لئوتروتسکی و ارنستو چه گوارا را به خیال خود تیرباران کردند و کشتند نیز می دانند.

به نظر می رسد که جهان امروز بعد از دیوار برلین و پایان حکومت های خودکامه اروپای شرقی، پیروزی نولیبرال های سرمایه داری، برتری طلبی های ایدئولوژیک نولیبرال ها، سال های نوری بسیاری از جهانی که 'چه' در آن زندگی و مبارزه می کرد به دور است.

کسانی که حتی سرسوزنی به ادعاهای دروغین هگلی "پایان جهان و تاریخ" و "سیستم نولیبرالی سرمایه داری" باور ندارند، کسانی که با قاطعیت، بیعدالتی اجتماعی و به حاشیه رانده شدن "خلق های جنوب" بوسیله "نظم نوین جهانی" را رد می کنند، پیام "چه" را به عنوان دریچه خوشبختی و امید و آزادی به روی آینده و برای همه می انگارند.

## فرهنگ جامعه و مسائل مهم جنبش چپ

# با سلام و درود به تمام شهدای خلق، این نوشتار کوتاه را برای چاپ در آن نشریه وزین می فرستم. لطف کرده در صورت امکان در صفحه دیدگاه ها چاپ فرمایید. با آرزوی موفقیت و پیروزی خلق بزرگ آخوندهای جنایت پیشه.

در نشریه شماره ۴۱ در صفحه ۱ دیدگاه ها مقاله ای را مشاهده نمودم، تحت عنوان تفاوت های فرهنگی ملی و نقش چپ در برخورد با آنها. بعد از خواندن آن، لازم دانستم جوابی ای هر چند مختصر به رشته ی تحریر درآورم. نویسنده ی محترم تحت پوشش چپ اقدام به نوشتن مطالبی شوونیستی و ناسیونالیستی کرده که شاید نمونه ی آن را فقط بتوان در گروه های راسیستی و نژادپرست پیدا کرد. جالب است که نویسنده ی مذکور رهنمودهایی هم به جنبش چپ پیشنهاد می کند. البته من منظور نویسنده را از به هم بافتن آسمان و ریسمان نفهمیدم. برای روشن شدن منظور باید اشاره ای به مقاله ی ایشان داشته باشم تا متوجه عرایض من شوید. اصلاً چه ارتباطی بین مسائل و تفاوت های فرهنگی و ملی و ریشه یابی علل ضعف جنبش چپ و پیشنهاد یک راه حل منطقی و انقلابی برای اصلاح آن با دشمنی و خصومت کور با فرهنگ عرب (نه اسلام بلکه فقط عرب) و تحریف تاریخ در مورد ظلم های ملت فارس به دیگر خلق ها و در آخر یک حمله ی جانانه به حزب کمونیست کارگری و منصور حکمت وجود دارد؟! آیا می توانید ارتباطی بین مسائل مطرح شده در بالا پیدا کنید؟ آن هم با آن تعبیر غلط که: 'منصور حکمت و کمونیست کارگری در سایه ی مبارزین کرد، توانست در مدت بسیار کوتاهی با روش های پلی پتی در سراسر ایران ریشه بدوانند.' به قول معروف سرخ پخته هه خنده اش می گیرید. اولاً - کمونیست کارگری چگونه توانسته است در سراسر ایران ریشه بدواند. که ما نفهمیدیم؟ با استاد به کدام مدرک و با ارائه چه دلیل و برهانی این ادعا را می کنی؟ ثانیاً - کمونیست کارگری با هر روشی که داشت و یا دارد، فقط توانست بین متحدین سابق خودش و پیشمرکه های سابق کوموله طرفدار و عضو پیدا کند!!

ثالثاً - اگر جریان مذکور توانسته به این سرعت در سراسر ایران ریشه بدواند. چگونه ادعا می کنی که، البته آنها با خیانت به خلق کردتیشه به ریشه ی خودشان زده اند؟! اگر در ایران ریشه دوانده اند که دیگر ادعای دیگر شما بی معنی است. البته از این نوع تناقض کوئی ها در مقاله ی مذکور زیاد یافت می شود. نمونه ی دیگری می آورم تا متوجه شوید. در

جای دیگر مقاله ی مذکور نویسنده ی محترم ساختار فرهنگی کشور ایران را بر جای مانده از عهد عتیق عنوان کرده اند. و در جای دیگر با شور و شعف فراوان از مبارزین کرد و جانفشانی ها و فداکاری های آنها سخن رانده اند. چگونه فرهنگی به جا مانده از عهد عتیق می تواند مبارزینی با خصوصیات عالی و با افکار مترقی تحویل جامعه دهد؟؟ چگونه می شود که فرهنگ عتیق ایران، مردمی را به انقلاب مشروطیت و بعد از آن به جنبشی که منجر به پیدایش جمهوری کیلان و مهاباد و بعد از آن به قیام ملی شدن صنعت نفت و از همه مهمتر و عظیم تر به قیام ۲۲ بهمن ۵۷ بکشانند؟؟ تازه به جنبش و انقلابات و قیام های متعدد و با شکوه قبل از انقلاب مشروطیت اشاره ای نکردم. و ناگفته پیداست که تمام جنبش ها و قیام های که ذکرشان رفت، ضعف ها و کاستی هایی داشته اند. اما مسائل مهم، آنها هستند که یک فرهنگ عتیق به خاطر ماهیت ضدتکاملی آن نمی تواند چنین دستاوردهایی داشته باشد. البته ساختار فرهنگی ایران دارای نقاط ضعف فراوانی است. ولی در عین حال هم نکات مثبت و آموزنده ی بسیار دارد. که بیان کردن جزئیات آن در این مقاله نمی گنجد. اما این چنین کور به فرهنگ یک ملت کهنسال و تاریخی با آن سابقه ی درخشان در فرهنگ و هنر که اصلاً مبالغه آمیز هم نیست، حمله کردن واقعاً بی انصافی است و شاید بهتر است بگویم غرض ورزی است. و این شایسته انسانی دارای اندیشه ی مارکسیستی نمی باشد. در اینجا لازم است که از نویسنده بپرسم که آیا آخوندهای جنایتکار توانسته اند افکار منحط و پوسیده ی خود را به مردم ایران تحمیل کنند؟ آن هم بعد از ۱۸ سال سرکوب و جنایت عریان، و با آن بعد سنگین تبلیغات شبانه روزی و با آن به اصطلاح انقلاب فرهنگی آخوندی.

شاهدیم که مبارزه ی بین زنان و جوانان و دیگر اقشار مردم با آخوندهای جنایتکار در اشکال مختلف به طور جدی وجود دارد. و سرانجام آخوندها هستند که مانند اعوان و انصارشان، یعنی حکومت های بنی امیه و بنی عباس و ترک های سلجوقی و غزنوی، مغول ها، صفویان و قاجار و پهلوی باید در این فرهنگ هضم و حل شوند. صادقانه ی بگویم فرهنگ مردم ایران با تمام ضعف ها، اگر ساختار عهد عتیقی داشت با حمله های سنگین و وحشیانه ی کلام ظلم و جور تا به حال این مردم و این سرزمین نابود شده و از صفحه ی تاریخ محو شده بودند.

در جای دیگر نویسنده نوشته است که: 'بعد از رژیم اسلامی حفظ کشور ایران با ساختار جغرافیایی فعلی نه ممکن است و نه عادلانه.' در جواب باید عرض شود که بعد از رژیم اسلامی، حفظ ساختار جغرافیایی ایران به شکل امروزی اما با حق شهروندی مساوی و برابر برای تمام ساکنین ایران از هر لحاظ (عقیدتی، مذهبی، سیاسی، ملی و اقتصادی و...) عادلانه ترین شکل برای ساکنین ایران می باشد. زیرا خلق های ایران ثابت کرده اند که خواهان زندگی مسالمت آمیز و برابر با یکدیگر می باشند. و هیچوقت در هیچ دوره

ای مشاهده نشده است که خلقی برای جدا شدن از ایران بطور عمومی و جدی دست به حرکتی زده باشند. و اگر قیام ها و اعتراضات بر حقی که بوده است، برای بدست آوردن حقوق انسانی و برابر با یکدیگر بوده و بیشتر سرکوب و ستم ها در انواع حکومت ها جنبه ی عقیدتی یا سیاسی داشته تا ملی یا نژادی. کشور ایران کشوری است با کوناگونی های ملی مختلف. و همیشه این ملیت ها مختلف با یکدیگر به مسالمت زندگی کرده اند. و وقتی نظری به حکومت های مختلف ایران می اندازیم، می بینیم که ساختار حکومتی از نظر ملی و نژادی یکدست نبوده است. حتی در رژیم پهلوی و اسلامی هم این کوناگونی ها را می توانیم شاهد باشیم. از راس هرم قدرت گرفته تا قاعده آن. یعنی در حکومت های ایران منجمله حکومت فعلی ما شاهد این کوناگونی ها هستیم. همانطور که سرکوب و کشتار و فقر و محرومیت هم شامل تمام ملیت های ساکن ایران می شود. منظور مشخص این است که آنجایی که نویسنده ادعا کرده بود: 'انصراف فارس با ساخت و ساختن با اعتراض مهاجم و مسلط به قدرت دست یافته و دیگر خلق های ایران را سرکوب کرده اند.' ادعای صددرصد درستی نیست. و هیچوقت در ایران حکومت به طور مطلق دست یک گروه ملی خاص نبوده، نیست و نخواهد بود. چون ساختار کشور ایران مختلط و ترکیبی است. و اگر منظور از قدرت سیاسی فقط استفاده از زبان فارسی در سرتاسر ایران است. این بحث جداگانه ای است که در این مقاله نمی گنجد. و هیچوقت نمی تواند نشانه ی قدرت سیاسی مشخصی باشد، البته اگر حکومت دمکراتیک و مردمی بر کشور حاکم شود. و همانطور که قبلاً ذکر شد، حقوق و آزادی های برابر و مساوی برای تمام ملیت های ساکن ایران برقرار شود. حفظ و ساختار جغرافیایی ایران به شکل امروزی هم اصولی است و هم عادلانه.

و اگر بر فرض ملیتی خواست خود مبنا بر جدایی و تشکیل کشور مستقل را اعلام نمود، باید با کار سیاسی و بحث های دیپلماتیک آنها را به پیوندی دوباره ترغیب کرد. و از بکار بردن قوه ی نظامی و زور شدیداً اجتناب کرد. در آخر باید عرض کنم که اگر جنبش چپ بخواهد در حال و آینده در ایران موفق باشد، باید به مسائل ذیل توجه بیشتری داشته باشد:

- ۱- به روابط دمکراتیک درون سازمانی و برون سازمانی معتقد باشد.
- ۲- خود را به توده های مردم نزدیکتر کرده و از فرهنگ صحیح و اصولی حاکم بر توده ها استفاده کرده و مردم را به حق و حقوقشان آگاه سازند. ۲- از دکماتیسم و خشک اندیشی و شریعت سازی تحت نام هر کس و هر ایدئولوژی بر حذر باشند. ۴- و تمام خلق ها را به اتحاد و یکپارچگی فرا بخوانند. و از مسائل راسیستی و نژادی خود را جدا سازند. با آرزوی پیروزی و موفقیت برای یکپارچگی مبارزین این سرزمین بلارزده.

فرهاد جوادزاده

## برگزاری شب همبستگی با جانباختگان راه آزادی و زندانیان سیاسی در کانادا

از سوی کمیته برگزار کننده بزرگداشت یاد جانباختگان آزادی مراسم باشکوهی در ۱۸ اکتبر در ونکوور (کانادا) برگزار گردید که مورد استقبال خانواده های زندانیان سیاسی و اعدام شدگان و سایر هم میهنان قرار گرفت.

در این مراسم که نزدیک به ۲۰۰ نفر از هم وطنان شرکت کرده بودند، چند تن از خانواده های زندانیان سیاسی جانباخته و بازماندگان کشتارهای سال ۱۳۶۷، سخنانی در یابود آنها و خاطراتی از آنها بیان داشتند، سرود 'زندانیان سیاسی' توسط گروه کر اجرا شد، شعرخوانی انجام گرفت و نمایش کمدی انتقادی ملانصرالدین به اجرا گذاشته شد.

رفقای نهاد کانادا نیز با نصب نمایشگاه و گذاشتن میز کتاب در این مراسم حضور داشتند.

بقیه از صفحه ۸  
اخبار کوتاه

## سیاست های ضدپناهندگی را محکوم می کنیم!

صدها هزار پناهجوی ایرانی در اقصا نقاط جهان از جمله در کشورهای اروپایی و در کسب های پناهندگی سرگردان و بلا تکلیف اند. دولت های اروپایی در برخورد به مسئله پناهندگی مثل هر موضوع دیگری، هموار از زاویه منافع خویش برخورد نموده و بسا بر سر جان و زندگی پناهجویان با رژیم های بغایت مرتجع و سرکوبگر نیز معامله کرده اند.

در حالی که رژیم جمهوری اسلامی بعنوان رژیم سرکوبگر شناخته شده است و بخاطر اعمال سیاست های تروریستی اش، از جانب محافل و سازمان های بین المللی مدافع حقوق بشر مورد قبول این دولت ها نیز کرارا محکوم شده است، معینا بسیاری از این ها، از جمله دولت هلند، حقوق پناهندگی را نادیده گرفته و کنوانسیون های بین المللی را زیر پا نهاده اند و در کمال بی شرمی به پنهان امن! دانستن ایران، از پذیرش پناهجویانی که در اثر سیاست های سرکوبگرانه ارتجاع حاکم بر ایران به ناگزیر کشور را ترک نموده اند سر باز می زنند. پناهجویان را مدت های مدیدی در بلا تکلیفی نگاه می دارند، آنها را حبس و گاه حتی برغم خطراتی که در انتظار آنهاست به ایران عودت می دهند! ما ضمن محکوم نمودن کلیه اقدامات و سیاست های ضد پناهندگی، خواستار آنیم که حق تمامی پناهجویان منجمله پناهجویان ایرانی به رسمیت شناخته شود و در اسرع وقت به درخواست پناهندگی آنها رسیدگی شود.

حزب دمکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان فدائیان (اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۲۷ مهرماه ۷۶

۱۹ اکتبر ۹۷

## با همکاران و خوانندگان "اتحاد کار"

\* دوست گرامی، ترانه: یادداشت کوتاه شما رسید. اتحاد کار علاقمند بوده و هست که فعالیت های کانون های دمکراتیک مستقل را که در جهت احقاق حقوق مردم ستمدیده ایران و برقراری آزادی مبارزه می کنند، منعکس کند. توصیه شما را در این زمینه نیز به کار خواهیم بست.

\* رفیق گرامی، هادی قاراچی: یادداشت شما راجع به جلسه آخن و سخنرانی رفیق مصطفی مدنی به دست ما رسید و در اختیار ارکان مربوطه قرار گرفت.

\* دوست عزیز آقای حمید دادبازده تبریزی: یک نسخه از کتاب 'نابرابری های خشن' اثر 'جاناتان کوزل' که روایت کوتاه شده ای از آن را ترجمه کرده و به چاپ رسانده اید، به دستمان رسید. این اثر نمونه ایست مستند از عملکرد دستگاه آموزشی و ماشین تعلیم و تربیت ایالات متحده آمریکا و برای کسانی که علاقمند به مطالعه آثار در زمینه های آموزشی و اجتماعی هستند، منبع خوبی به شمار می رود. با تشکر از ایشان.

تمام پول و ثروت کشور را در اختیار دارد - تصاحب کرده است و افزوده بود که 'ضربهایی که از قرارداد الجزایر و پیامدهای آن در دادگاه لاهه به ما وارد شدند بسیار بیشتر از خسارات جنگ تحمیلی و شاید بالغ بر دو هزار میلیارد دلار باشند'.

قبلا هم آذری قمی انتقاداتی را علیه خامنه ای و برخی دیگر از مقامات حکومتی مطرح کرده بود که پس از چندی بار دیگر در صحنه ظاهر شده و اظهار داشته بود که حاضرست جانش را هم برای ولایت فقیه و رهبری جمهوری اسلامی فدا کند!

\* به نوشته 'کیهان هوایی'، مرتضی فیروزی، سردبیر روزنامه انگلیسی زبان 'ایران نیوز'، به اتهام جاسوسی برای آمریکا دستگیر شده است. براساس نوشته این نشریه، وی در دوره اخیر خود را به برخی از مقامات رژیم نزدیک ساخته و، به عنوان مشاور، آنها را در بعضی سفرها همراهی می کرد. مدیر اجرایی 'ایران نیوز'، دلیل غیبت چند ماهه فیروزی در سر کارش را سفر وی به انگلستان ذکر کرده است. تاکنون هیچ یک از مقامات رسمی امنیتی یا انتظامی رژیم راجع به دستگیری و یا علت ناپدید شدن سردبیر 'ایران نیوز'، توضیحی ارائه نکرده اند.

\* دری نجف آبادی، وزیر اطلاعات رژیم، گفت: 'دعوی ما از مشروطیت تا امروز سر مسئله حاکمیت دین بوده است. بعضی ها گاهی چهار کلمه از دین شنیده اند، یا یک جمله ای در یک حدیثی شنیده اند و به استناد آن همه چیز را گاهی زیر سوال می برند... به آنها مربوط نیست. نمی شود رفت در یک دانشگاهی در اروپا، انگلیس، آمریکا، چهار تا کلمه یاد گرفت، بعد اینجا جای فقها فتوی داد. این که کار غلطی است. اگر ما جای آنها فتوا بدهیم، آنها نمی گویند شما غیرمتخصص بودید و در مسائل تخصصی اظهار نظر کردید؟'

\* آیت اله آذری قمی که طی نامه هایی مسئولان رژیم جمهوری اسلامی را به باد انتقاد گرفته بود، مورد خشم خامنه ای واقع شده و از تدریس وی در حوزه قم جلوگیری شد. به نوشته روزنامه 'رسالت'، گروهی از طلاب، روز ۲۰ آبان، در برابر دفتر 'جامعه مدرسین' در قم اجتماع کرده و خواستار اخراج آذری قمی، مدیر سابق 'بنیاد' و روزنامه 'رسالت'، از آن 'جامعه' شدند پیش از این نیز آذری قمی در نامه ای (که قسمت هایی از آن در نشریه 'نوید اصفهان' به چاپ رسید) رفسنجانی و عملکرد دولت وی را شدیداً مورد انتقاد قرار داده و با اشاره به سوژه 'ثروت های بادآورده' نوشته بود که 'اولین ثروت باد آورده را خود دولت در قالب بانک و بازار بورس و بیمه تجارتي و اجتماعی - که

شماره ۴۴

آذرماه ماه ۱۳۷۶

دسامبر ۱۹۹۷

**ETEHAD KAR  
DECEMBRE 1997  
VOL 4. NO. 44**

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود رابه آدرسهای زیر ،  
از یکی از کشورهای خارج برای ما  
پست کنید

آدرس آلمان :

POSTFACH 150106  
10663 BERLIN  
GERMANY

آدرس اطریش :

POSTFACH 359  
A 1060 WIEN  
AUSTRIA

آدرس فرانسه :

HABIB K BP 162  
94005 CRETEIL  
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ :

POST BOKS 6505  
RODELO KKA  
0501 OSLO 5  
NORWAY

آدرس کانادا :

(E.F.K.I.)  
349 W.GORGIA  
P.O. BOX 3586  
VANCOUVER B.C.  
V6B 3Y6  
CANADA

شماره فاکس سازمان  
49-2241310217

## بازگشت سفرا و مامشات با جمهوری اسلامی را محکوم می کنیم!

دیروز دولتهای عضو اتحادیه اروپا اولین گروه از سفرای خود را روانه تهران نمودند و به خواست جمهوری اسلامی در ترتیب بازگشت سفرای خود گردن نهادند.

تصمیم به بازگشت سفرای کشورهای اتحادیه اروپا، در ماه آوریل گذشته و حدود سه هفته بعد از فراخواندن آنها از تهران، بدنبال اعلام رای دادگاه میکونوس و محکوم شدن سران جمهوری اسلامی بعنوان سازماندهندگان ترور دکتر صادق شرفکندی و همراهان در برلین، اتخاذ شده بود. اما اجرای آن، بدلیل خواست جمهوری اسلامی در تفکیک سفیر آلمان و ورود او بعد از دیگران به تهران، به تعویق افتاده بود. تصمیم دیروز، نشان دهنده تسلیم دولتهای اروپایی به این خواست جمهوری اسلامی، تحت توجیه همزمان نمودن ورود سفرای فرانسه و آلمان در روز ۲۱ نوامبر، یعنی پنجشنبه آینده است.

ما بازگشت بی قید و شرط سفرای اتحادیه اروپا به ایران را مغایر رای دادگاه میکونوس در محکومیت تروریسم دولتی این رژیم و نتایج حاصله از آن می دانیم. این امر و نیز تسلیم شدن به خواست های جمهوری اسلامی، نه فقط مماشات با این رژیم، بلکه تشجیع آن در ادامه تروریسم دولتی است.

ما تردیدی نداریم که این نه دولتها، که قبل از همه افکار عمومی اروپا بود که دولتها را وادار به واکنش در برابر جمهوری اسلامی و به رسمیت شناختن رای دادگاه نمود. ما برای مبارزه با تروریسم دولتی و سازش و مماشات دولتهای اروپایی با آن، افکار عمومی اروپا و تمامی مجامع بشر دوست و مترقی رابه یاری می طلبیم. ما خواهان نه فقط قطع رابطه با سران تروریست جمهوری اسلامی، بلکه محاکمه آنها در یک دادگاه بین المللی به جرم ترور، شکنجه و سرکوب مخالفان دولت شان هستیم. ما اقدام اخیر اتحادیه اروپا در باز پس فرستادن سفرای کشورهای عضو را محکوم و غیر قابل توجیه می دانیم.

حزب دمکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان فدائیان(اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر

۱۴ نوامبر ۱۹۹۷

۲۳ آبان ۱۳۷۶

اطلاعیه پیرامون

## تحریکات اخیر حزب الله علیه منتظری

بدنبال یورش به خانه منتظری، دیروز رئیس دادگاه ویژه روحانیت اعلام کرد که پرونده شیخ حسینعلی منتظری، در دست بررسی است. حملات اخیر به منتظری، از جمله حمله به محل اقامت او، و نیز تهدید او به محاکمه، خلع لباس، دربی سخنرانی اخیر او از سر گرفته شده است. منتظری در این سخنرانی آشکارا بر جمهوریت تاکید ویژه نمود و ولایت فقیه و قبل از همه خامنه ای را زیر سوال برد و از بین رفتن استقلال مرجعیت تشیع را مورد انتقاد قرارداد.

طی روزهای اخیر، منتظری تنها کسی نبود که نوک حمله خودبه جناح های حاکم رژیم رامتوجه ولی فقیه می نمود. بعد از شکست مفتضحانه جناح رسالت و خامنه ای در انتخابات ریاست جمهوری، حمله به ولایت فقیه در صفوف خود رژیم هم، علنی شده است.

آخر مهرماه گذشته، طبرزدی در جمع دانشجویان در دانشگاه تهران، علناخواستار محدودیت مسئولیت و اختیارات ولی فقیه و انتخاب او از طریق رای مستقیم مردم شد. آذری قمی، که خود بنیانگذار و صاحب امتیاز روزنامه رسالت بود، اکنون به دلیل داشتن اعتقادات مشابه با منتظری، مورد طعن و لعن متحذران دیروز خود و منزوی است. عبدالکریم سروش، مدتهاست که به همین جهت مورد حمله حزب الله چماق داراست و سخنرانی هایش یکی پس از دیگری تعطیل می شود. اما جرم منتظری آن است که در مقام آیت الله وجانشین سابق خمینی، مستقیما ستون استبداد جمهوری اسلامی را مورد تردید قرار داده و شخص ولی فقیه را زیر سوال برده است.

علنی تر و مشخص تر شدن انتقادات درون رژیم بیانگر آن است که رای مردم در انتخابات دوم خرداد، شکاف های داخل رژیم را عمیق تر و صفوف آن را شکننده تر نموده است. اگر قبیل از دوم خرداد، هرائقادی، با ترجیح بند اعتقاد عمیق به مبانی جمهوری اسلامی به زبان می آمد، اکنون دیگر همه منتقدین درونی نیز، نوک انتقاد خود رامتوجه این مبانی نموده اند. شکافی که اکنون دهان باز کرده است، دیگر نه باجماع حزب الله و نه با تهدید این یا آن مقام سرکوبگرویا ترتیب محاکمه ای دیگر، قابل پوشاندن نیست. این شکاف زیر فشار هراس از آینده کل رژیم و تبدیل شدن رای خاموش مردم به فریاد و عمل، چنین بزرگ شده است و ماورای اراده جناح های حاکم، هر روز گشوده تر می شود.

محاکمه منتظری، اگر حتی باتوجه به توازن قوای کنونی رژیم، عملی هم باشد، گرهی از کلاف سردرگم ولی فقیه نخواهد گشود، بلکه برعکس مدافعان ولایت فقیه را، هرچه بیشتر زیر ضرب خواهد برد. معضل سران رژیم نه منتظری بلکه جنبشی است که در اعماق جامعه، در حال سر بر آوردن است و یک چشمه از حضور خود را در روز دوم خرداد نشان داده است.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۳۰ آبان ۱۳۷۶

۲۱ نوامبر ۱۹۹۷